

یک سال بعد از اشغال عراق، باتلاق امریکا، کابوس منطقه

اکنون عراق نه فقط به باتلاقی برای دولت بوش و ارتش آمریکا تبدیل شده است، خود به یک مرکز بحران و بی ثباتی در منطقه درآمده است. عراق اکنون عملاً دیگر به مناطق نفوذ قومی، عشیره ای و فرقه ای و مذهبی تبدیل شده، با قدرت گیری جریانات ارتجاعی و ضد دمکراتیک تحت عنوان مقابله با اشغال خارجی، خطر از هم پاشیدن آن هر روز بیشتر شده، به مرکز تجمع جریانات بنیادگرای مذهبی تبدیل گشته است.

صفحه ۲

مقتدا و امریکاییان در باتلاق عراق

مهرنوش کیان

صفحه ۲۰

خواست معلم پابرجاست

صفحه ۳

جایزه بزرگ انجمن قلم امریکابه

دکتر ناصر زرافشان

و

پیام ناصر زرافشان از زندان اوین

صفحه ۴

بمناسبت

سالگرد «انقلاب فرهنگی» در

دانشگاهها

همایون فرهادی

صفحه ۲۲



خجسته باد

روز همبستگی جهانی کارگران

صفحات ویژه اول ماه مه

* نگاهی به جنبش کارگری ایران در سال گذشته
مبارزه برای حق کار و زندگی در برابر رژیم ملایان
و سرمایه داران
* کدام شرائط، کدام تشکل کارگری، کدام راهبرد؟

جمشید مهر

* برگهائی از تاریخ جنبش کارگری
* کارگران یکبار مصرف:

ارتش بیکاران در دوران حاضر

فرد و هاری مگداف / برگردان مهرنوش کیان

صفحات ۱۹ تا ۷

مباحث تدارک کنگره

بازنگری در مبانی سازمانگری

صفحه ۵

محمد اعظمی

معرفی کتاب

بازخوانی یک جنایت

صفحه ۲۳

یک سال بعد از اشغال

عراق، باتلاق آمریکا، کابوس منطقه

عراق را به ویتنام دیگری در تاریخ آمریکا نزدیک تر می کند. سیل تابوت ها بهای سنگین ماجراجوئی توسعه طلبانه سوی آمریکا آشکارتر می کند.

دولت بوش برای ادامه سیاست خود در عراق دست به سوی همه دراز کرده است. تا جایی که سران حکومت اسلامی را هم به صرافت کمک به شیطان بزرگ انداخته است تا با اعزام سفیری به کربلا و نجف جیره خواران سرکش خود را این بار برای همکاری با شیطان راضی کند. تا هم خودی نشان دهد و هم سر دوستی و مودت با دشمن اسلام را بازکند.

ماموریتی که عقیم ماند. نفرت از سیاست های توسعه طلبانه دولت آمریکا سراسر منطقه را فراگرفته است. آمریکائی ها در هیچ کجای منطقه دیگر احساس امنیت نخواهند کرد. تائید سیاست ترور دولتی شارون علیه فلسطینیان و صحنه گذاشتن بر نقشه های دیرین اسرائیل در الحاق سرزمین های فلسطین، از طرف بوش، بر آتش این نفرت هر چه بیشتر خواهد افزود.

اکنون عراق نه فقط به باتلاقی برای دولت بوش و ارتش آمریکا تبدیل شده است، خود به یک مرکز بحران و بی ثباتی در منطقه درآمد است. عراق اکنون عملاً دیگر به مناطق نفوذ قومی، عشیره ای و فرقه ای و مذهبی تبدیل شده، با قدرت گیری جریانات ارتجاعی و ضد دمکراتیک تحت عنوان مقابله با اشغال خارجی، خطر از هم پاشیدن آن هر روز بیشتر شده، به مرکز تجمع جریانات بنیادگرای مذهبی تبدیل گشته است.

آن چه که در عراق می گذرد، تنها به این کشور محدود نخواهد ماند و آتشی که دولت آمریکا در عراق بر افروخته است، بعد از آمریکا دامن منطقه را خواهد گرفت.

تنها راه جلوگیری از ادامه فاجعه ای که آمریکا در عراق بدان دامن زده است، ایجاد امکان انتقال دمکراتیک قدرت به مردم عراق، واگذاری همه امور در عراق به سازمان ملل و تدارک تشکیل دولت اتحاد ملی عراق زیر نظارت سازمان ملل و از طریق همکاری و شرکت همه احزاب نیروها و تشکل های سیاسی و مدنی در عراق است.

سازمان می دادند و جریان نفت خاورمیانه به میل و اراده اقتصاد آمریکا تعیین می شد.

اکنون فقط دلایل شروع جنگ و اشغال عراق نیست که دروغ از آب درآمد اند و تاکنون حتی یک برگ مدرک قابل اعتنا برای آن همه دروغ های شاخدار در مورد توانائی تخریب زرادخانه صدام پیدا نشده است، هدف «دمکراتیزاسیون» جنگی آقای بوش و شرکا نیز در معرض تردید است. آیا هدف بوش و شرکا بیش از آن که نجات عراق باشد، نابودی و تخریب و تبدیل آن به چند جزیره کوچک نامنی و ترور در منطقه نبوده است؟

هدف اعلام شده آقای بوش و شرکا هر چه بوده است، آن ها تنها در یک امر موفق بوده اند و آن تخریب همه جانبه عراق و تجزیه درونی آن بوده است.

نقشه های آمریکا برای تحویل صوری قدرت به شورای دولتی کنونی عراق، در کوران درگیری های گسترش یافته، از همین امروز محکوم به شکست است. علاوه بر این مردم عراق دولت مورد توافق آمریکا را به رسمیت نخواهند شناخت. همه شواهد نشاندهنده آن است که رابطه ساده با نیروهای اشغالگر آمریکا برای بی آبرو شدن هر سیاستمداری در میان مردم عراق کافی است و دولت مورد تائید آمریکا قادر به هیچ گونه تغییری در واقعیت جاری در عراق نخواهد بود. در عین حال امکان انتخاب چندانی هم وجود ندارد، حتی اگر ارتش آمریکا هم صحنه را خالی کند، جای پای نیروهای اشغالگر را در بخش اعظم عراق جریاناتی مثل هواداران مقتدی صدر پر خواهند کرد که در صدد بازگرداندن چرخ حوادث به اعماق قرون وسطی به شیوه جمهوری اسلامی در ایران و بدتر هستند.

دولت بوش این روز ها، اگرچه برخلاف سیاست همیشگی خود در کنار گذاردن سازمان ملل، در تلاش جلب همکاری این سازمان در اجرای نقشه واگذاری محدود قدرت به عراقی ها برآمده است. اما هنوز از واگذاری امور عراق به سازمان ملل متحد بسیار دور است و بر ادامه کنترل یگانه خود بر عراق تاکید می کند. از طرف دیگر هر روز که از ادامه اشغال عراق می گذرد، این کنترل با مقاومت سرسختانه تری مواجه می شود و

بیش از یک سال است که ارتش آمریکا عراق را اشغال کرده است، صدام حسین ساقط شده است و اینک در زندان به سر می برد، جنگ رسماً مختومه اعلام گشته است، اما هر روز در هر گوشه از خاک عراق هم چنان شعله ور است. نیروهای اشغالگر در سرتاسر عراق هدف حمله های غافلگیرانه هستند. حملات کور و توپ باران های وحشیانه مناطق مسکونی امنیت و آسایش را از مردم عراق سلب نموده است. علاوه بر این همه ارکان زندگی از برق و آب و آشامیدنی تا بیمارستان ها و ... همه از کار افتاده اند. نه دولتی وجود دارد و نه از امنیت عمومی خبری هست، هر کس به حال خود گذاشته شده است و باند های مسلح بر هست و نیست مردم حکومت می کنند.

با جنگ عراق وعده امنیت بیشتر نه فقط برای عراقی ها که برای همه جهان داده می شد. امروز نه فقط در عراق خبری از امنیت نیست و هیچ کس از تعرض به جان و مال خود در امان نیست و اساساً قانون جنگل بر سرنوشت مردم حاکم است، بلکه با تبدیل شدن عراق به مرکز غیر قابل کنترل ترور و خشونت، دامنه جنگ جاری روزانه در عراق به دروازه های اروپا نیز رسیده است. بمب گذاری در مادرید یک چشمه کوچکی از آن بود. « جنگ علیه تروریسم» آقای بوش با خارج شدن از چرخه قوانین و توافقات بین المللی خود به عامل گسترش تروریسم تبدیل شده است.

رئیس جمهور آمریکا زمانی که علیرغم مخالفت جهانی، اشغال عراق را سازمان می داد، وعده آزادی عراق از یوغ دیکتاتوری و تبدیل آن به یک دمکراسی نمونه در خاورمیانه را می داد. نقشه های دولت آمریکا، از این هم فراتر می رفت و شامل تغییر سیمای خاورمیانه به دلخواه استراتژیست های ایالات متحده می شد. در این نقشه ها عراق جای پائی بود که از آن جا باید تغییر سیمای خاورمیانه آغاز می شد. در محاسبات دولت آمریکا با تصاحب منابع نفت عراق مخارج پیاده کردن این نقشه ها باید تامین می شد. کنسرن های آمریکائی یک جانبه بر اقتصاد منطقه جنگ انداخته، نظم نوین جهانی را

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

خواست معلمان پا برجاست!

جنبش های اجتماعی باید سخنگویان خود را از میان خود، خود برگزینند. جنبش های اجتماعی باید برای فردای خود چشم انداز روشنی داشته باشند. در نظام های دیکتاتوری از آنجا که امکان گفت و شنود و انتخاب وجود ندارد و مدیریت یک تشکل به معنای واقعی خود نمی تواند بیانگر و مطیع نظر اکثریت افراد متشکل در آن باشد این خطر بالقوه وجود دارد که در برابر فشار و سرکوب فعالین، حرکت و خواست جمعی افراد برای بدست آوردن حقوق خود به بهای زدوندها در بالا پایمال گردد. پس باید همچنان بر این مسئله پای فشرد که حق تشکل را دولت ها به رسمیت بشناسند و هیچ چماقی بالای سر آن نتواند دامان فعالینش را بگیرد.

این مسئله در ارتباط با مبارزه طولانی فرهنگیان کشور و بویژه معلمان در ایران که با اقدامات جمعی خود در ماه های گذشته نشان داده اند که برای بیرون رفتن از زیر خط فقر حاضرند که هم چنان بر مطالباتشان اصرار ورزند باید مورد توجه قرار گیرد که آنها نه با تطمیع و نه با چماق نیروهای امنیتی و سرکوبگر رژیم یک گام از خواسته های برحق شان عقب نخواهند نشست.

در روز پنجشنبه ۲۷ فروردین ماه امسال، نشست مشترکی از سوی نمایندگان ۲۲ تشکل صنفی فرهنگیان با مسئولان وزارت آموزش و پرورش، وزارت کشور، سازمان مدیریت و برنامه ریزی و وزارت اطلاعات به دعوت وزارت آموزش و پرورش در باشگاه فرهنگیان

برگزار شده است. نکته جالب توجه در این میان حضور نماینده وزارت اطلاعات در رابطه با یک نشست صنفی از سوی فرهنگیان با مسئولان وزارت خانه های مربوطه است. مفاد سه گانه بیانیه ای که بعد از این نشست توسط تشکل های شرکت کننده در فردای آن روز داده شده تعلیق تصمیمات اتخاذ شده در همایش ۲۸ بهمن ماه ۸۲ در یزد تا برگزاری نشست تشکل های صنفی در مرداد ماه ۸۳ در گیلان، به منظور بررسی اقدامات مسئولان مربوطه در پاسخگویی به خواسته های فرهنگیان، حضور یک روزه معلمان در ادارات آموزش و پرورش مناطق ۱۹ گانه تهران، سازمان های آموزش و پرورش مراکز استان و ادارات آموزش و پرورش شهرستان ها در روز ۱۳ اردیبهشت ماه ۸۳ از ساعت ۸ تا ۱۲ ظهر به منظور جذب آرای همکاران فرهنگی برای تصمیم گیری در نشست مرداد ماه و درخواست رفع توقیف از نشریه قلم معلم به عنوان تنها تریبون فرهنگیان کشور را مدنظر قرار داده است.

در ارتباط با بازداشت فعالین تشکل های معلمان نیز حرف همان بود که سال هاست زده می شود: اعلام اعتصاب به صورت علنی یک حرکت سیاسی - امنیتی بوده و خلاف مقررات قانون احزاب است. هرگونه اعتراض غیرمجاز و خارج از ساعاتی که معلمین باید در مدارس باشند تحت پیگرد قرار گرفته و کسانی که مبادرت به چنین حرکت هایی بکنند احضار!!! خواهند شد.

دلایل مسخره ای که تنها برای ریشخند بانیان آن برای هر حرکتی موعظه می شود. قانون احزاب، اعتراض مجاز و از این دست اصطلاحات در واقع به این معناست که شما حقی برای اعتراض ندارید. ما تصمیم می گیریم که شما چکار باید انجام دهید. اگر می خواهید علیه

گرسنگی اعتراض کنید قانون احزاب اسلامی به شما اجازه اعتراض نمی دهد. اگر می خواهید به خواسته هایتان برسید چون مطالباتتان بر علیه منافع ماست پس حق ندارید اعتراض کنید. اعتراض کار ضدانقلاب است. اعتراض مربوط به صهیونیست هاست. اعتراض به تحریک امپریالیست هاست. وگرنه در جامعه اسلامی که کسی نباید به فکر اعتراض بیفتد.

اما با وجود این تهدیدات و دستگیری بسیاری از فعالین جنبش معلمان، مبارزه ادامه دارد.

اعتراضات گسترده نیروهای اجتماعی در سال های اخیر در ایران، چه گروه هایی که در تلاش برای سازمان یابی بودند و چه آن نیروهایی که باپتانسیل میلیونی هنوز در پراکندگی بسر می برند، این آموزش بزرگ را با خود داشته که تازمانی که همبستگی میان این نیروها نشکند مبارزات آنها نخواهد توانست انعکاس واقعی بیابد.

جنبش اعتراضی کارگران، دانشجویان و بویژه معلمان بار دیگر نشان داد که جنبش های اجتماعی در ایران اگر بتوانند صفوف خود را مستقلانه بر اساس مطالباتشان متحد سازند و در ارتباط با یکدیگر مبارزاتشان را هماهنگ سازند آینده ی درخشانی دارند. تجربه زندگی و مبارزه به فعالین این جنبش ها آموخته است که اقدامات خود را هرچه جمعی تر پیش برده و بر توان جمعی خود بیشتر متکی گردند. این مسئله آنگاه که بپذیریم که نهادهای واقعی برای تامین خواست های توده ای از همین تشکل های مستقل برمی خیزند نه تنها از اهمیت بیشتری برای امروز بلکه برای ساختمان نوین و دموکراتیک فردای جامعه ما ضرورت پیدا می کند.

جامعه ما باید با تشکل یابی مستقل آشنا و آموزش ببیند. نقطه ثقل مدنیت یک جامعه

درگرو چگونه اندیشیدن و عمل کردن فعالان جنبش اجتماعی به این امر مهم و تعیین کننده برای حراست از دموکراسی در جامعه خواهد بود.

جنبش اجتماعی تنها به خاطر مضمون مطالبات صنفی خود خصلتی فراگیر دارد و فارغ از قدرت یابی هر نیروی سیاسی تا رسیدن به خواسته های خود پابرجا خواهند ماند. این جنبش ها به خاطر همین ویژگی باید از پیوستن به قدرت های سیاسی بپرهیزند و فاصله خود را از سیاست های دولتی دور نگاه دارند. تجربه آموخته است که اگر تشکل های توده ای به سیاست های دولتی آلوده شوند در عمل به ارگان هایی تبدیل خواهند شد که به مرور از نیروی اجتماعی خود دور و دورتر خواهند شد. نمونه بارز این جدایی را ما در کشورهای اروپایی در اتحادیه های کارگری و دیگر صنوف شاهدیم که با وجود تحت پوشش داشتن نیروی میلیونی اما در مرحله چانی زنی با دولت های سرمایه داری در بسیاری از مقاطع تعیین کننده عموماً به ارگان های حزبی احزاب در قدرت تبدیل شده اند و به همین خاطر نیز توده ها آنها را به جد نمی گیرند. به همین دلیل تاکید مجدد بر استقلال این نیروها امری بسیار حیاتی برای تداوم حرکت آنها می باشد.

تشکل یابی جنبش های اجتماعی توان ایستادگی در برابر تجاوز نظام های سیاسی به حقوق شهروندی را افزایش داده و ترمزی در برابر سرکوب بالندگی و آگاهی فرد در جامعه خواهد بود. دگرگون سازی ریشه ای تحولات اجتماعی به درجه تشکل یابی و آگاهی جامعه نسبت به خواست های خود ارتباط مستقیم داشته و پایداری برای تحقق این موقعیت وظیفه مقدم در برابر فعالین اجتماعی است.

جایزه بزرگ انجمن قلم امریکا به دکتر ناصر زرافشان

دکتر ناصر زرافشان، نویسنده، مترجم، وکیل دعاوی، و عضو هیأت دبیران کانون نویسندگان ایران، برنده یکی از بزرگترین جوایز جامعه نویسندگان جهان گردید. این جایزه، جایزه آزادی نوشتن خوانده میشود که به نام انجمن قلم و «باربارا گلداسمیت»؛ نویسنده و مورخ آمریکایی بنیانگذاری شده، و مبلغ آن ده هزار دلار آمریکایی است. ناصر زرافشان به جرم انتقاد از نحوه تحقیق دولت در مورد قتل های زنجیره ای، به پنج سال زندان محکوم شده است.

«لی چی کوانگ»، نویسنده ویتنامی نیز که به خاطر نگارش مقالات انتقادی درباره دولت به چهار سال زندان و سه سال حبس خانگی محکوم شده است، برنده دیگر همین جایزه در سال ۲۰۰۴ است. این جوایز به آن دسته از شخصیت های ادبی بین المللی تعلق میگیرد که به خاطر دفاع از حق آزادی بیان تحت تعقیب قرار گرفته و یا به زندان افتاده اند.

باربارا گلداسمیت، نویسنده و مورخ برجسته و عضو پن، پول این دو جایزه را هر سال تعهد میکند. نامزدهای این جایزه را انجمن قلم جهانی و هر یک از شعبات صد و سی و هشتگانه آن در سراسر جهان تعیین میکنند و انجمن قلم آمریکا و یک هیأت مشورتی مرکب از برجسته ترین کارشناسان این عرصه آنها را از صافی میگذرانند. اعضای هیأت مشورتی جایزه پن و باربارا گلد اسمیت برای آزادی نوشتن عبارتند از: کرول باجرت، مدیر روابط نگهبان حقوق بشر؛ ان کوپر، مدیر اجرایی کمیته برای حفظ جان روزنامه نگاران؛ وارطان گرگوریان، رئیس موسسه کارنگی؛ جوئن لیدیم — اکرم، معاون انجمن قلم جهانی؛ و آریا نیر، رئیس موسسه جامعه آزاد.

ناصر زرافشان، نویسنده، مترجم و وکیل دعاوی، عضو کانون نویسندگان ایران، و عضو برجسته کانون وکلای ایران است. او نماینده قانونی دو خانواده از پنج خانواده نویسندگانی است که در سال ۱۹۹۸ به قتل رسیدند. این قتلها بعدا به نام قتل های زنجیره ای شهرت یافت. کشته شدگان عبارت بودند از مجید شریف، از شورای دبیران ماهنامه ایران فردا، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده از نویسندگان و روزنامه نگاران، و داریوش و پروانه فروهر، دو فعال آزادی بیان.

در اکتبر سال ۲۰۰۰، اعضای سازمان قضایی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، دکتر ناصر زرافشان را پس از ایراد سخنرانی در شهر شیراز که در آن او علنا ماموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی را به دخالت در قتل های زنجیره ای ۱۹۹۸ متهم میکرد، بازداشت کردند. او را به اشاعه اخبار درباره قتل ها متهم و در دسامبر ۲۰۰۰ زندانی کردند، اما پس از یک ماه آزاد کردند تا بعد محاکمه کنند. وقتی که او در بازداشت به سر میبرد، ماموران دولت از دفتر او بازرسی محلی کردند، و او را متهم به داشتن مشروبات الکلی و اسلحه کردند. در فوریه سال ۲۰۰۲، دادگاه نظامی ناصر زرافشان را پشت درهای بسته محاکمه کرد. رئیس دادگاه و دادستان، سازمان قضایی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی بود. در نوزده ماه مارس ۲۰۰۲ ناصر زرافشان را به پنج سال زندان (دو سال به جرم پخش اسرار محرمانه دولتی، و سه سال به جرم داشتن اسلحه) به پنج سال زندان، و ۷۰ ضربه شلاق به خاطر داشتن مشروبات الکلی محکوم کردند. زرافشان پیوسته اتهام داشتن اسلحه و الکل را رد کرده، و گفته است که مقامات دولتی اینها را در دفتر او قرار داده بوده اند.

مقامات دولت ایران هنوز نتوانسته اند توضیح بدهند که چرا زرافشان، یک فرد غیرنظامی، را به دادگاه نظامی احضار کرده اند. در حالی که وظیفه و هدف این دادگاه، محاکمه آن عده از اعضای نیروهای مسلح و پاسداران انقلابی است که از قانون تخطی کرده باشند. رئیس کمیته پارلمانی حقوق بشر ایران نسبت به این قبیل استفاده ها از دادگاه های نظامی اعتراض کرده، و آنها را غیرقانونی خوانده است. از قرار معلوم زرافشان به دیوان عالی کشور شکایت کرده است. و هم اکنون منتظر اتخاذ تصمیم است. گزارش های رسیده حاکی است که اکنون زرافشان تحت معاینات پزشکی است تا مقامات زندان مطمئن شوند که میتوانند حکم شلاق او را اجرا کنند.

«لری سیمز»، مدیر برنامه آزادی نوشتن، موقع اعلام برندگان جوایز انجمن قلم گفت که برندگان جوایز نقش مهمی در رشد دادن آزادی نوشتن در کشورهای خود بازی کرده اند. وی افزود: «ناصر زرافشان یکی از بزرگترین خطرها را که یک شهروند امکان دارد با آن روبرو شود به جان خریده است. او دست داشتن مقامات عالیرتبه دولتی و ماموران امنیتی را در سلسله قتل های سیاسی افشا کرده است. او بویژه از دیدگاه انجمن قلم یک قهرمان است، به دلیل این که آنهايي که به قتل رسیده اند، نویسنده بودند.»

مایکل رابرتز، مدیر اجرایی انجمن قلم آمریکا اظهار امیدواری کرد که اهدای این جوایز به جلب توجه اذهان عمومی که در این قبیل موارد حیاتی است، کمک خواهد کرد. وی اضافه کرد: «هر روز پن و سایر سازمان ها میکوشند صدها نفر از نویسندگان و روزنامه نگاران گرفتار در شرایط مشابه را آزاد کنند. اما تنها موقعی که اذهان عمومی به شجاعت و سرنوشت تک تک نویسندگان دسترسی پیدا میکنند، تنها موقعی که داستان زندگی آنان به خارج از جوامع حرفه ای آنان راه می یابد، دولتها نهایتا دست از این تخلفات برمیدارند. اهدای این جوایز دعوت از همه مردم است که به جمع ما بپیوندند تا آقای لی و آقای زرافشان و هم بندهای آنان را از زندان آزاد کنیم.»

امسال هیجدهمین سال اهدای جوایز پن/ باربارا گلداسمیت برای آزادی نوشتن است. این جوایز به آن عده از شخصیت های ادبی بین المللی تعلق گرفته است که به خاطر دفاع از حق آزادی بیان و یا استفاده از این حق تحت تعقیب قرار گرفته یا زندانی شده اند. این جوایز در ادامه کار تبلیغ همه روزه ای است که انجمن قلم برای دفاع از بیش از ۱۱۵۰ نویسنده و روزنامه نگار که هم اکنون جانشان در خطر است و یا در زندان به سر میبرند به آن دست زده است.

از سال ۱۹۸۷ تاکنون سی و پنج نویسنده زن و مرد این جایزه را دریافت کرده اند. ۲۳ تن از ۲۷ نفری که موقع اهدای جایزه در زندان به سر میبردند، متعاقبا آزاد شده اند.

پیام ناصر زرافشان از زندان اوین

گردهمایی سالانه شما یاران نادیده ام را از صمیم قلب شادباش میگویم. دل من در میان شماست و چیزی قدرتمند، تبلور دردهای مشترک، و آمال مشترک انسانی، مرا با شما پیوند میدهد؛ نیرویی بسیار کهن، به قدمت نفرت انسان از بردگی و بیدادگری، و عشق او به رهایی و آزادی، نیرویی چنان عمیق و قدرتمند که بین کسانی که تاکنون یکدیگر را ندیده اند، و قاره های گسترده و اقیانوس های بزرگ بین آنان قرار گرفته است، چنین همدلی عمیقی را به وجود می آورد.

من و هم بدنام، و همه یاران هم قلم ایرانی شما، در تلاش نجیبانه ای که در پیش دارید، در کنار شما ایستاده ایم و آرزوی بهروزی شما و آمال انسانی و بلندتان را داریم.

از دور همه شما را میبوسم

ناصر زرافشان، زندان اوین
چهارم فروردین

مباحث تدارک کنگره

بازنگری در مبانی سازمانگری

محمد اعظمی

۱- سازمان اتحاد فداییان خلق ایران با تاریخچه خود از راههای دور می آید. از گروهی با مشی مسلحانه در دهه پنجاه، از یک سازمان چپ با پایگاه گسترده توده ای در سالهای اول انقلاب، از انشعابات متعدد، از مهاجرت و کار در تبعید و نهایتاً از بهم پیوستن برخی از آن تکه پاره ها به همدیگر و اکنون اقامتی تقریباً طولانی در خارج ایران.

از ۲۴ سالی که از انقلاب گذشته است، ما مهاجرین حدود هفت سالی در ایران و هفده سال در خارج از آن زیسته ایم. درک و شناختمان از ایران مستقیم نیست. بواسطه آندسته از رسانه های تصویری و صوتی است که در وجه غالب آغشته به سیاستهای قدرتهای خارجی و رژیم جمهوری اسلامی اند. طی این دوره جامعه ما تغییرات بنیادین را از سر گذرانده است. انقلاب ایران شکست خورده است و مردم دست بکارند تا آن نیرویی را که بالا نشانند، پایین کشانند. از سوی دیگر اوضاع دنیا نیز دگرگون شده است. "سوسیالیسم عملاً موجود" در صحنه زندگی دیگر موجود نیست. ما نه به آن بنیادهایی پای بندیم که براساس آن مدل های سوسیالیستی شکل گرفت و نه آنرا روشن و بی پرده رد کرده ایم. از کنار آنها گذشته ایم و بدانها بطور جدی نپرداخته ایم. در کنار اینها رشد تکنولوژی و پیشرفت وسایل ارتباط جمعی بویژه اینترنت، چهره جهان را دستخوش تغییرات کیفی کرده است. ما با پایی این تغییرات شگرف گرچه تا حدودی تغییر کرده ایم اما اساساً نتوانسته ایم گامهای خود را با آن هماهنگ کنیم. در گذشته پرسش هایمان کم و یقین هایمان زیاد بود و برای بسیاری از سوالات پاسخ حاضر و آماده داشتیم. امروز اما، این روند معکوس شده است بدین معنی که پرسش ها زیاد و یقین ها به حداقل ممکن رسیده است. ساختار تشکیلاتی ما بر پایه مدل های احزاب سنتی چپ پایه ریزی شده و علیرغم تحولات بسیاری که در این مدت رخ داده است ولی هنوز ما همان ساختار قدیمی را کمابیش حفظ کرده ایم. البته در این زمینه هم تغییراتی داشته ایم. دمکراسی تشکیلاتی در باور و عملمان در قیاس با پیش رشد چشم گیری داشته است و هدایت و رهبری به سبک و سیاق قدیم در بین ما تا حدودی منسوخ شده است اما علیرغم این ها، فاصله امان با زمانه هنوز کم نیست. نشریه مان کلیشه ای است و مطالبش حتی اعضای سازمان را جذب نمی کند. از اینترنت بهره چندانی نمی بریم و شیوه کارمان کماکان عقب مانده است. نتیجه اینکه طی سالهای اقامت مان در خارج جذب نیروی مان نادر و در میان جوانان نزدیک صفر بوده است. در عوض در تمامی این سالها نیرو از دست داده ایم. افزون بر این در درون تشکیلات، اکثریت اعضای سازمان در رابطه با آنچه که فعالیت تشکیلاتی می نامیم اش، کم تحرک اند. این در حالی است که در بیرون از تشکیلات، میل به کار سازمان یافته تشدید شده است. کسانی که سالها کارسازمان یافته را رها کرده بودند، به فعالیت جمعی سیاسی روی خوش نشان می دهند. روند در تشکیلات ما سازمان گریزی است، در بیرون از تشکیلات سازمان یابی. این تناقض بصورت برجسته ای قابل رویت است. افرادی که در درون تشکیلات کم تحرک اند، در بیرون از آن یعنی در محدوده هایی که تاکنون آنرا فعالیت تشکیلاتی تعریف نکرده ایم، پر تلاشند. در کمتر تشکلی است که افراد سازمان در آن نقش قابل توجهی نداشته باشند. در انجمن های دمکراتیک، در کانون ها و تجمع های سیاسی، در سایت ها و ... اعضای سازمان اثر گذارند.

۲- سازمان اتحاد فداییان خلق ایران نسبت به بسیاری از فعالیت های دمکراتیک و سیاسی دید مثبتی دارد. راه اندازی یک سایت را می ستاید، فعالیت در کانون ها و تجمع هائی که در جهت شکل دهی و آلترناتیو حرکت می کنند و راستای

حرکتشان در چارچوب سیاستهای ائتلافی سازمان است، مثبت و مفید می داند. فعالیت در انجمن های دمکراتیک و تشکل های زنان را تشویق می کند و ... با وجود این در کارنامه اعضای سازمان این فعالیت ها کمتر ثبت می شود. گویی این همه تلاش و صرف انرژی و مشارکت در این حرکات، امری است که به عملکرد سیاسی اعضای تشکیلات مربوط نمی شود. بدتر از این، در مواردی دیده می شود که در ارزیابی ها و کلام ها، قضاوتی منفی نسبت به مشارکت اعضا در این گونه فعالیت ها، وجود دارد.

این وضعیت برخی از اعضا را با تناقض روبرو نموده است. اینان خود را در درون ناکارا و در بیرون اثر گذار می بینند. بنابراین بسیار طبیعی است که فاصله از کار تشکیلاتی زیاد شود و تمایل به کار در درون کانون هایی در خارج از تشکیلات که فعالیت در آنها با تابلو مثبت و قابل رویتی پیدا می کند، در میان اعضای این سازمان جان بگیرد.

۳- مشکلات سازمان اتحاد فداییان خلق ایران از کل جنبش جدا نیست. البته ما ضعف ها و مسائل خاص خود مان را نیز داریم. راه حل شسته رفته ای نه ما داریم و نه از دیگران دیده ایم و نه قادریم به تنهایی بدان دست یابیم. اما می توانیم در جهت غلبه بر برخی از ضعف ها و نارسایی ها گام برداریم.

تلاش برای دستیابی به یک سیاست روشن، بازسازی ساختار تشکیلات، نو و امروزی کردن ابزارها و مدرن کردن شیوه کار، می تواند برای کاستن از دامنه مشکلات مفید و موثر باشد. در اینجا من بحثم را روی بازسازی ساختار تشکیلات متمرکز می کنم.

اما پیش از آن و در ارتباط با آن، ما نیازمندیم تا فرا روی نیروهای تشکیلات چشم انداز امیدوار کننده ای گشوده شود. امروز کانونها و تشکل های کوچک تقریباً بی اثر اند. افزون بر این امکان حفظ حیثیتشان نیز دشوار است. هر تجمعی برای بقا و برای ادامه کاری با نیروی قوی و برنامه برآمده از دل جامعه و پاسخگو به نیاز های مردم، می تواند اثر گذار باشد. شعارهای زیبا در نهایت مسکنی است که قبل از آنکه انرژی را و اثر گذار باشد، آرامش بخش و انفعال زاست. قوت ما تا کنون این بوده که کمتر در آرمان ها در جازده ایم. پا بر زمین داشته ایم و از آرمان ها برای تغییر واقعیت ها انرژی گرفته ایم. اما این برای اثر گذاری کافی نیست، با نیروست که می توان در مقیاس کل جامعه اثر گذار شد. می بایست از قد و قواره های چند ده نفری و چند صد نفری خارج شد. امروز بیش از هر زمان دیگری عددهای بزرگ می توانند لب به سخن بکشایند. از اینرو نیازمندیم که به کانون های بزرگ اثر گذار بیندیشیم و کلیه تمهیدات لازم برای تحقق چنین هدفی را بکار بندیم. پیرامون این موضوع در مطلبی تحت عنوان «گره کور جمهوریخواهان کجاست» منتشره در «اتحاد کار» شماره ۱۱۶ من چارچوب نظراتم را بیان داشته ام. در اینجا لازم می دانم باردیگر تاکید کنم که وحدت که جای خود دارد، حتی شکل گیری هرگونه اتحاد عمل و اقدام مشترک نیز اگر بناست با سخت گیری های بی مورد گذشته همراه شود، ره بجائی نخواهد برد. این برای کل چپ ایران جای پرسش، مکث و اندیشه دارد که با داشتن نیرویی تا بدین حد گسترده، سازمانها و تشکلهایی اینچنین ضعیف دارند. هیچ دلیل قانع کننده ای برای ادامه این پراکندگی وجود ندارد. راه را می توان یافت با این شرط که برای پیمودن آن عزم رهروانش جزم شده باشد. کافی است چشم هارا گشود و از دیوارهای مصنوعی سکت ها گذشت تا هم نظری و همراهی در آنسوی این حصارها بهتر دیده شود. اشتباه نشود این حصارها تنها بدور تشکل ها کشیده نشده است. هر فرد خود نیز در حصارگری گرفتار است. حصارگری که هم به لحاظ قدوقامت و هم استقامت اگر بلندتر و مقاوم تر از حصار تشکل ها نباشد، کوتاه تر و سست تر نیست. اما این حصارها بغایت مصنوعی و دیوارهای بی اندازه پوشالی و فروریختنی است. من فکر می کنم عمر این بلوک ها رو به پایان است حتی اگر هیچ تلاشی نکنیم فرو خواهند ریخت. نقش ما کوتاه کردن زمان فروریزی است. از ایفای چنین نقشی دریغ نورزیم.^۱

تجلی اراده اعضای سازمان و مظهر دموکراسی است. این ارگان سرنوشت حزب و سازمان را رقم می زند. اختیار بود و نبود سازمان، سیاست و ساختار آن و اهداف و وظایفش بردوش این ارگان است. پس از مهاجرت، سازمان اتحادفدائیان خلق ایران تقریباً بطور مرتب کنگره هایش را برگزار کرده است. با توجه به امکانات جدید می توان اشکال و راههایی را یافت که اعمال اراده کل اعضای سازمان بیشتر شود. در غیاب کنگره، قدرت این نهاد می بایست متناسب با وظایف سپرده شده به ارگانها و افراد، بین آنها توزیع شود. تاکنون غیر از این عمل کرده ایم. در غیاب کنگره قدرت به کمیته مرکزی سپرده می شد. نماینده و مفسر تصمیمات کنگره در تمامی عرصه ها، کمیته مرکزی بود. این مساله می بایست دستخوش تغییر و تحول شود. در خارج از کشور واحدهای کشوری در منطقه تحت مسئولیت خود نماینده کنگره و براساس مصوبات آن، تصمیم گیرنده اصلی اند. گروههای کاری نیز در عرصه کار خود در چارچوب مصوبات کنگره تصمیم گیری خواهند نمود. شورای هماهنگی (بجای کمیته مرکزی) از میان اعضای سازمان توسط کنگره انتخاب می شود. وظیفه برخورد با روندهای سیاسی و تشکیلاتی در سطح کل نهادهای کشوری و سیاست های جهانی را در چارچوب مصوبات کنگره به عهده دارد. همچنین نظارت بر پیشرفت کارها توسط گروههای کار و واحدها و هماهنگی امور از دیگر وظایف این ارگان است. این ارگان در صورت مواجهه با اختلال و عدم پیشرفت کار از طریق کنگره فوق العاده یا همه پرسی نظر سازمان را مشخص می نماید. در داخل کشور نیز نیروهای تشکیلات بصورت عدم تمرکز می توانند فعالیت کنند و خط اصلی را از مصوبات کنگره می گیرند. این واحدها در رابطه با شورای هماهنگی برای معضلات راه یابی خواهند نمود.

مساله دیگری که در این نوشتار مدنظر است، تغییری است که می بایست در رابطه عضو و سازمان در ساختار تشکیلات پدید آید. تاکنون بنا به تعریف درازجایی مشابه ما عضویت با حضور در حوزه سازمانی مفهوم بود و حوزه نیز بعنوان واحد پایه، اساس فعالیت سازمان را می ساخت. این نگاه به فعالیت تشکیلاتی از نظر من می بایست دستخوش تغییر شود. عضو حزب نه با حضور در حوزه که با پذیرش وظیفه و انجام آن تعریف می شود. بدین ترتیب اعضای سازمان بر مبنای پیشبرد وظایف، کارشان سنجیدنی است. وظایف سازمانی نیز به افراد یا گروههای کاری و یا واحدهای سازمانی سپرده خواهد شد. گروههای کار یا براساس پروژه های مشخص شکل می گیرند یا در درونشان وظایف بصورت پروژه ای واگذار می شود. این پروژه ها هدف، وظیفه، نیرو، امکانات و زمان تحقق شان می بایست روشن باشد. برای پیشبرد پروژه ها اختیار کامل و آزادی عمل برای انجام آن وجود دارد. پروژه ها یا در کنگره ها به تصویب می رسند و یا با توافق شورای هماهنگی به اجرا درمی آیند. نکته قوت کار براساس پروژه این است که نتیجه هر پروژه ای قابل ارزیابی است. پروژه ها زمان دارند. وظایف ابدی و ازلی و غیر قابل سنجش در پروژه جای ندارند. افزون بر این پروژه ها زمینه رشد خلاقیت را افزایش می دهد.

در صورت پذیرش این نوع نگاه به فعالیت های سازمانی، ساختار و اساسنامه سازمان متناسب با این درک اصلاح خواهند شد. برای نمونه در اساسنامه حقوق و وظایف افراد و ارگانها از جمله کمیته مرکزی، دستخوش تغییر می شود و یا ارگان مرکزی (اتحاد کار) ارگان کمیته مرکزی نخواهد بود ...

۱- نگاه وحدت خواه من برای برخی از یاران و دوستان عزیزم از زاویه غیر عملی بودن آن پرسش انگیز است. من ضمن پذیرش دشواری این راه بر این باورم که مشکلات پیشبرد وحدت نیروهای چپ از تلاش برای شکل گیری یک اتحاد از نیروهای جمهوریخواه بیشتر نیست. آن موانع و نگاه های سخت گیرانه ای که شکل گیری « اتحاد » را سد کرده است در صورت از میان برداشته شدن، راه وحدت چپ را نیز هموار می نماید.

۴- گفتیم ساختار تشکیلات نیازمند بازبینی و نوسازی است. اگر ساختار ظرفی است که فعالیت های ما در آن کارا و اثرگذار می شود، بنابراین ساختار تشکیلات می بایست با مضمون فعالیت هایمان هماهنگی داشته باشد. هر کجا که فعالیت ما مفید و مثمر ثمر است، در همانجا نیازمندیم ظرف مناسب آنرا پدید آوریم و در جاهایی که ظروف مان زنگ زده و بی مصرف است، بدون زنگ زدایی، سلامت فعالیت هایمان به خطر خواهد افتاد.

اکنون بخشی از انرژی نیروهای تشکیلات سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران در انجمن ها، مجامع و کانون های فرهنگی، دمکراتیک و سیاسی متمرکز شده است. اگر این فعالیت ها را مفید می دانیم چرا این ظروف را دور می زنیم و بر این بخش از عملکردمان چشم می پوشیم، به سخن دیگر لازم است آن مراکز و کانونهایی که اهداف و سیاستهایشان با برنامه و خط مشی سازمان هم راستاست، فعالیت در آنها جزیی از وظایف تشکیلاتی محسوب شود. در این صورت الزامات چنین فعالیتی می بایست دیده و رعایت شود. اگر چنین ایده ای پذیرفته شود آنگاه فکر می کنم که فرد در این کانونها مستقلاً تصمیم می گیرد، اما در حوزه های تشکیلاتی برای

مشورت و هماهنگی حول فعالیت در این کانونها بحث و تبادل نظر صورت می گیرد. البته تشخیص هم راستایی خط مشی و اهداف این کانونها با برنامه سازمان توسط ارگانهای سازمانی اتخاذ می شود.

مساله مهم دیگری که در نوسازی ساختار مدنظر است، مبنای قرار دادن تمایل و علائق افراد در تقسیم کار تشکیلاتی است. یعنی بجای رهبری، کمیته مرکزی و یا ارگانهای سازمانی، فرد در نهایت تعیین می کند که داوطلب کار کردن در کدام عرصه از فعالیت های سازمانی است. ارگانهای تشکیلاتی نقش هماهنگی و مشورتی در این زمینه ایفا می کنند، بدین ترتیب هیچ عرصه ای از فعالیت تشکیلاتی و یا حوزه و گروه کاری فعالیت در آن برای اعضای سازمان مسدود نمی شود. کسی که مایل است انرژی اش را در نشریه بگذارد چرا باید مجبور به فعالیت در روابط عمومی و یا کمیسیون زنان شود؟

گرچه تشکل های سابق عموماً دستخوش تغییراتی شده اند و رفرمهایی را پذیرفته اند اما در نهایت ارگان های بالاتر تصمیم می گرفتند که چه وظیفه ای توسط چه ارگانی یا افرادی انجام شود. در واقع در واگذاری وظایف، اجبار دست بالا را داشت. ما نیازمندیم این سبک و سیاق تصمیم گیری تغییر نماید و فرمان تصمیم گیری صدو هشتاد درجه گردانده شود. بدین معنی که پذیرش وظیفه بصورت داوطلبی و اختیاری، جایگزین اجبار شود. شاید چندان نیاز به استدلال نباشد زمانی که اجبار حاکم است بویژه در شرایطی که اتوریته بعنوان الزام اجرائی اجبار زیر سؤال است، افراد از انجام وظیفه اجباری به درجات متفاوت سرباز می زنند و خود را نیز پاسخگو نمی دانند. در عوض آن مرکزی که در ظاهر بیشترین قدرت تصمیم گیری را دارد، آسیب پذیرترین نقطه شده و سیل می شود. عموماً این مراکز بیشترین وظایف را بدوش می گیرند و پرتلاش ترین کانون فعالیتهای تشکیلاتی اند. اما همواره در این سیستم کار، این مراکز بشکلی « بدهکار » اعضای تشکیلات اند. در گذشته ها که دموکراسی درون تشکیلاتی وجود نداشت این مراکز از قدرت واقعی برخوردار بودند و اتوریته لازم برای اعمال قدرت و سپردن وظیفه را نیز داشتند. با تغییر شرایط و جاری شدن دموکراسی در درون تشکلهای، واگذاری وظیفه بصورت اجباری غیر قابل اجرا شده است. می بایست برای پاسخگو کردن همه اعضا و برای شکستن استعدادهای و خلاقیت ها افراد بتوانند باراراده و اختیار وظایف را بصورت داوطلبی انتخاب کنند. سیستم گذشته اشکال اساسی داشت اما بی تناقض و هماهنگ بود. اجبار با اتوریته همراه بود. سیستم کنونی، هم اشکال اساسی گذشته را دارد و هم تناقض و ناهماهنگ است یعنی در حالیکه اجبار برای واگذاری وظیفه وجود دارد، اتوریته ای پشت آن نیست. از اینرو می بایست تناقض را بسود یک سیستم کارا یعنی پذیرش داوطلبی وظایف، حل کرد.

مساله دیگری که در ساختار کنونی به دموکراتیزه کردن و نتیجتاً به رشد خلاقیت ها و انجام بهتر وظایف کمک می کند، توزیع قدرت در تمامی سطوح تشکیلات است. عالی ترین و قدرتمندترین ارگان تشکیلات کنگره سازمانی است. کنگره

نگاهی به جنبش کارگری ایران در سال گذشته

مبارزه برای حق کار و زندگی، در برابر رژیم ملایان و سرمایه‌داران

کمیسیون کارگری

تهاجم گسترده دیگری که از جانب سرمایه‌داران، با همدستی و همراهی کامل شریکان حکومتی‌شان، در این سال تداوم یافته است، سیاست موسوم به «تعدیل نیروی کار» در واحدهای تولیدی است. زمینه «قانونی» این کار در بخش صنعت، از جانب دولت و مجلس، نخست با تصویب قانونی زیر عنوان «حمایت از بازسازی و نوسازی صنایع نساجی کشور» در سال ۱۳۸۰، و سپس با تعمیم آن به کل صنایع، فراهم گردید. این مصوبات، در واقع، تیر خلاصی بود که بر شقیقه صنایع در حال اختصار ایران، و به ویژه صنعت نساجی، شلیک شد. زیرا که بسیاری از واحدهای مشمول این سیاست، عملاً از رده فعالیت تولیدی خارج و عرصه و اعیان آنها نیز «تبدیل به احسن» شده و اعتبارات کلانی هم که ظاهراً به قصد «بازسازی» آنها از خزانه دولت پرداخت گردیده بود، به مصارف دیگر رسید. ولی، در این میان، قصد عمده دیگر از اجرای این سیاست برآورده شد: صدها هزار تن دیگر از شاغلان یا اخراج و بازخرید گردیده و به صف انبوه بیکاران پیوستند و یا این که ناچار به پذیرفتن تبدیل قرارداد و تحمل شرایط سخت‌تر با دستمزد کمتر شدند.

ادامه اجرای سیاست خصوصی سازی صنایع و شرکت‌های دولتی، و توسعه آن به بخش‌های دیگر (مانند صنایع نفت و گاز و پتروشیمی، راه و ترابری، برق و آب و تلفن) در سال گذشته نیز فشارها و تضيقات گریبانگیر کارگران ایران را شدت بخشید. تبعات این سیاست بر شرایط کار و زندگی کارگران شاغل در واحدهای واگذار شده، طی سالهای گذشته، کاملاً آشکار بوده و نیازی به شرح مجدد ندارد. همین قدر می‌توان در اینجا اشاره کرد که نتیجه بلاواسطه واگذاری صنایع و مؤسسات دولتی به سرمایه‌داران خصوصی، اگر نه مقدمه آن پیش از واگذاری، اخراج و بیکار کردن بخش بزرگی از نیروی کار شاغل در آنهاست. به گزارش «خانه کارگر» رژیم در آبان گذشته، در چند سال اخیر ۲۶۰ هزار «شغل‌زدایی» در اثر خصوصی سازی به وقوع پیوسته است.

رواج بی‌قانونی

آناارشی، ذاتی سرمایه‌داری و یا نظام مبتنی بر حاکمیت بازار است. اما در نظام سرمایه‌داری ملایان، که در اعمال کنترل و اختناق سیاسی و اجتماعی شهره جهان است، هرج و مرج مضاعفی در عرصه اقتصادی و به ویژه در مناسبات کار حکمفرما بوده و هست. اگر «قانونگرایی» مورد نظر خاتمی، مانند دیگر وعده‌هایش، به جایی نرسید، در عوض هرج و مرج و بی‌قانونی در این عرصه رواجی بیشتر یافت. این بی‌قانونی، البته در قانون شکنیهای آشکار

وضعیت بحرانی به وجود آورد، بلکه با سیاستها و بی‌سیاستی‌هایش بر این بحران دامن زده و می‌زند. در سال گذشته نیز که درآمدهای نفتی کشور، در قیاس با چند سال اخیر، افزایش چشمگیری یافته و به حدود ۳۰ میلیارد دلار رسید، دولت نتوانست با سرمایه‌گذارهای جدید و نوسازی صنایع موجود، مانع از تشدید بحران بیکاری شود. سیاستهای اعلام شده دولت درباره ایجاد اشتغال، مانند طرح «خود اشتغالی» و «طرح ضربتی اشتغال»، به اعتراف خود طراحان و مجریان آنها، با شکست روبرو گردیده است. اما برخی دیگر از سیاستهای جاری خود رژیم، عملاً موجب اخراج و بیکار سازی شاغلان و گسترش بیکاری شده است.

یکی از این سیاستها، که مورد تأیید رسمی و علنی گردانندگان حکومتی است، تبدیل قراردادهای استخدام رسمی و دائمی به قراردادهای موقت و، بنابراین، حذف عملی امنیت شغلی بخش بزرگی از کارگران شاغل است. این امر، نه صرفاً در کارهایی که خصلت فصلی و موقتی دارند (مثل فعالیتهای کشاورزی و ساختمانی) بلکه فعالیتهایی مانند ماشین سازی، تولید فلزات، نساجی و ... که معمولاً حالت مستمر و دائمی دارند و واحدها و کارخانه‌های بزرگ تولیدی و خدماتی را نیز در بر گرفته است. برپایه برخی برآوردها، شمار کارگران مشمول قراردادهای موقت و یا شاغل در شرکت‌های خدماتی (پیمانکار واحدهای تولیدی) که در اردیبهشت ماه ۸۲ قریب به ۱،۳ میلیون نفر بوده است. در حال حاضر از ۱،۵ میلیون نفر تجاوز می‌کند. در استان همدان، اکنون حدود ۷۵ درصد کارگران «قراردادی» هستند. حدود ۹۵ درصد کارگران استان سیستان و بلوچستان در «شرکت‌های خدماتی» کار می‌کنند. در همین استان، از ۲۹ هزار کارگاه فعال، حدود ۲۸ هزار و ۵۰۰ کارگاه از شمول قانون کار خارج هستند. تبدیل قراردادهای دائمی به موقتی و یا اخراج کارگران شاغل و استخدام نیروی کار موقت به جای آنها، که هم با عرف و هم با قانون کار موجود نیز مغایرت دارد، چنان رواج یافته است که نه تنها در کارگاههای کوچک و یا کوره‌پزخانه‌ها بلکه در بسیاری از کارخانه‌ها و مؤسسات بزرگ دولتی و خصوصی هم، هنگام تبدیل قرارداد و یا انعقاد قرارداد جدید، متقاضیان را ناگزیر به امضای متن سفیدی می‌کنند که شرایط و مدت کار و میزان دستمزد و غیره، بعداً از سوی کارفرما پر شده و، بدین ترتیب، اساس امنیت شغلی و حق هرگونه اعتراض بعدی از کارگران سلب می‌شود. نوعی بردگی جدید که تفاوت زیادی با بردگی دوران باستان ندارد.

تیراندازی «گارد ویژه» نیروی انتظامی به سوی ۱۳۰۰ نفر از کارگران طرح مجتمع ذوب مس «خاتون آباد» (شهر بابک کرمان) که برای دفاع از حق کارشان اجتماع کرده بودند، در ۴ بهمن و کشتن دستکم چهار نفر و زخمی کردن دهها نفر و بازداشت حدود ۸۰ تن دیگر، باری دیگر، به روشنی نشان داد که پاسخ رژیم جمهوری اسلامی، در برابر اعتراضات حق‌طلبانه کارگران، گلوله است. این جنایت دهشتناک، که ضمن تلاش برای کتمان و مخدوش کردن آن، در هیاهوی برخاسته پیرامون نمایش انتخابات مجلس هفتم رژیم نیز گم شد، همدستی و همدستانی همه ارگانهای حکومتی، از نیروهای امنیتی و انتظامی گرفته تا وزارت کشور و دیگر نهادها، را هم در این عرصه کاملاً عیان ساخت. اما این کشتار، که به فهرست طولانی جنایات و سرکوبگریهای رژیم افزوده می‌شود، جای خود را در جنبش کارگری ایران حفظ کرده و هرگز فراموش نخواهد شد.

سالی که بدین ترتیب برای کارگران به پایان می‌رسد، با اعتصاب گسترده و راهپیمایی و تجمع کارگران نساجی بهشهر، در فروردین و اوایل اردیبهشت ماه گذشته، که نمونه بارزی از مبارزه و مقاومت سرسختانه کارگران را به نمایش می‌گذارد، آغاز می‌شود. سالی که سپری گشته، سالی دیگر از رویارویی آشکار و مستمر بوده است: در یک سو، گردانندگان رژیم و شریکان سرمایه‌دار آن که تهاجم وسیعی را در زمینه‌های مختلف علیه باقیمانده حقوق و دستاوردهای کارگران و زحمتکشان به پیش می‌برند، و در سوی دیگر، کارگران و محرومان که در دفاع از حقوق و خواسته‌های اولیه‌شان و، در واقع، حق حیات و کارشان، مقاومت و مبارزه می‌کنند.

تهاجم گسترده

در شرایطی که معضل بیکاری در جامعه ما ابعادی بی‌سابقه یافته است و نزدیک به ۵ میلیون از نیروی کار (به ویژه جوانان، زنان و همچنین تحصیلکردگان دانشگاهی) و خانواده‌هایشان با این مشکل دست به گریبان هستند، زمینه بسیار مساعدی برای انواع زورگوییها، اجحافات و قانون شکنی‌های آشکار کارفرمایان و مدیران بنگاههای خصوصی و دولتی فراهم آمده است. رکود و کساد در غالب رشته‌های تولیدی، افزایش واردات و رواج فزاینده قاچاق، عقب ماندگی و وابستگی ساختار صنعتی، کیفیت پایین تولیدات داخلی، سوء مدیریت و حیف و میل منابع، از عوارض شناخته شده اقتصاد بحراندیده ایران است که مسئله بیکاری را شدت می‌بخشد. اما رژیم حاکم نه فقط نتوانسته است تخفیفی در این

مسئولان و ارگانهای حکومتی، خاصه وقتی که به حقوق و خواستههای قانونی توده‌های مردم مربوط می‌گردد، خلاصه نمی‌شود. این بی‌قانونی، از طریق قانونگذاری هم تحقق می‌یابد، و این، در واقع، به معنی سلب ابتدائی‌ترین حقوق مردم است.

دار و دسته خامنه‌ای در مجلس پنجم، با تصویب قانون معافیت کارگران کارگاههای کمتر از پنج نفر از شمول قانون کار، یعنی محروم کردن حدود ۲ میلیون کارگر و خانوارهایشان از حداقل حقوق و دستاوردهای قانونی، «مأموریت» خود را در این زمینه به انجام رساند و، در عین حال، نشان داد که دلسوزیهای این جناح در مورد «وضعیت معیشتی بد مردم» تا چه اندازه فریبکارانه و وقیحانه است. سپس نوبت دولت خاتمی و مجلس ششم بود تا کاری را که اسلافشان شروع کرده بودند، «تکمیل» و «تمام» کنند. دولت خاتمی در زمستان ۱۳۸۱ تصویبنامه‌ای را اعلام کرد که بر مبنای آن کارگاههای کمتر از ده نفر نیز از شمول برخی مواد و موارد اساسی قانون کار خارج می‌شوند. مجلس «اصلاحات» هم، در دیماه گذشته، موقع رسیدگی به «قانون نظام صنفی» که ارتباط مستقیمی با قانون کار هم ندارد، ماده‌ای را از تصویب گذراند که مطابق آن کارکنان واحدهای صنفی (یعنی حدود ۱،۵ میلیون نفر) از پوشش بیمه و تأمین اجتماعی هم خارج شدند. بدین ترتیب بی‌حقوقی کارگران واحدهای کوچک «کامل» شد و قانون کاری که گردانندگان رژیم و سرمایه‌داران و کارفرمایان از سالها پیش در صدد تغییر و یا «اصلاح» آن بودند و جرأت انجام یکباره آن را نداشتند، به تدریج مثله شد. اگر همین حداقل ضمانتها و حمایتهای قانونی هم، در عمل، از جانب مدیران و ارگانها و دادگاهها در بسیاری از موارد نقض می‌گردید، اکنون دیگر خاطر همه‌شان جمع است که قانونی وجود ندارد. در آذرماه گذشته هم، لایحه «تشکیل وزارت رفاه و تأمین اجتماعی» از تصویب مجلس گذشت. این قانون که در ارتباط با ایجاد «نظام جامع تأمین اجتماعی» (که در برنامه سوم دولت پیش‌بینی شده بود) تدوین گردیده، ظاهراً در پی آنست که «سازمان تأمین اجتماعی» و مجموعه نهادها و سازمانهای مربوط به حمایت و کمکهای اجتماعی که از بودجه دولتی بهره‌مند می‌شوند (و از جمله «کمیته امداد» و «بنیاد شهید») را زیر چتر و کنترل «وزارت رفاه و تأمین اجتماعی» درآورد. اما از آنجا که بنیادهای تحت کنترل خامنه‌ای و یا نهادهای حمایتی مربوط به سپاه پاسداران و نیروی انتظامی، اساساً مایل به چنین تمرکزی نیستند و یا به راحتی تحت نظارت دولت قرار نمی‌گیرند (چنانکه شورای نگهبان هم با بخشهایی از این مصوبه مخالفت نموده است) تشکیل چنین وزارتخانه‌ای می‌تواند، در عمل، امکانات و منابع «سازمان تأمین اجتماعی» که کفاف نیازهای خود اعضای آن را هم نمی‌کند، در اختیار سایر اقشار و نهادها قرار بدهد. یعنی، هزینه‌های ایجاد

تأمین اجتماعی «جامع»، این بار هم، از جیب کارگران پرداخت بشود.

مقاومتهای کارگران

به رغم نبود تشکلهای مستقل و آزاد کارگری در دفاع از حقوق و کسب خواستههای آنان و با وجود تداوم سرکوبگریهای رژیم، سال گذشته نیز شاهد استمرار و گسترش مقاومتها و مبارزات طبقه کارگر ایران در زمینه‌ها و اشکال گوناگون بود. طی سال نیز، چه در اثر تهاجمات و زورگوییهای دولت و سرمایه داران، چه به واسطه تصویب قوانین و مقررات ضد کارگری و چه به دلیل وخامت شرایط کار و زندگی و تشدید روزافزون فقر و محرومیت، به طور کلی، اعتراضات کارگران از رشد بسیار بالایی برخوردار شد. چنان که تعداد انواع اعتراضها و حرکتهای کارگری در نیمه دوم سال نسبت به نیمه اول، بیش از دو برابر بود.

در شرایط سانسور و اختناق حاکم بر ایران، پیداست که اخبار و گزارشهای مربوط به جنبش جاری کارگری، به طور کامل منتشر و منعکس نمی‌شود. خصوصاً حرکتهای کارگری در واحدهای کوچک و متوسط و یا در شهرستانها و مناطق دورافتاده، کمتر امکان انتشار می‌یابند. با اینهمه، بررسی اخبار و گزارشهای منتشره در رسانه‌ها هم، تصویری تقریبی از مختصات و ویژگیهای این جنبش به دست می‌دهد.

بر اساس این اخبار و گزارشها، مهمترین زمینه مقاومتهای کارگری در سال گذشته (حدود ۳۰ درصد مجموع حرکات) اعتراض به عدم پرداخت دستمزد و حقوق و دیگر مطالبات معوقه و همچنین اعتراض به عدم پرداخت حق بیمه از سوی کارفرمایان و مدیران واحدها بوده است. دومین موضوع اعتراضات کارگران در این دوره، مربوط به اجرای سیاست خصوصی سازی بوده است (نزدیک به ۳۰ درصد). این دسته از اعتراضات، خواه در رابطه با اخراج، بلاتکلیفی و یا بازخرید اجباری شاغلان، پیش یا بعد از خصوصی سازی، خواه در مورد واگذاری جزئی یا کلی فعالیتهای شرکتها و مؤسسات دولتی به پیمانکاری (که طبعاً اخراج یا تبدیل قراردادهای شاغلان را به همراه داشته) و خواه درباره واگذاری کارخانه‌ها و مؤسسات به سرمایه‌داران خصوصی، به طور کلی، صورت گرفته است. حدود ۱۳ درصد حرکتهای مورد بررسی نیز در ارتباط با کاهش و یا توقف تولید بنگاهها و یا تعطیلی و بسته شدن آنها به وقوع پیوسته است.

اعتراض به تصمیمات وزارت کار و سازمان تأمین اجتماعی درباره عدم اجرای قوانین و مقررات موجود و یا نقض آنها، اعمال تبعیض و اجحاف و عدم رسیدگی به خواستهها، نیز از زمینه‌های مهم (۱۱ درصد) حرکتهای کارگری در سال گذشته بود. بخشی از این حرکات، مربوط به شکایات و اعتراضات کارگران راجع به چگونگی اجرای قانون

بازنشستگی پیش از موعد در مورد مشاغل سخت و زیان‌آور، به وسیله سازمان تأمین اجتماعی بود. این سازمان با عنوان کردن «کمبود بودجه» و ارائه تفسیرهای دلخواهی از مفاد این قانون، از اجرای کامل آن طفره رفته است به طوری که از مجموع حدود ۱۴۰ هزار متقاضی استفاده از این قانون، تنها حدود ۴۵ هزار نفر آنها «حائز شرایط» تشخیص داده شده است. باید یادآور شد که پس از روی کار آمدن وزیر جدید کار (صفدر حسینی) و بروز اختلافات شدید بانندی و جناحی بین این وزارتخانه و «خانه کارگر» رژیم، نقش گردانندگان «خانه کارگر» در کشاندن بخشی از این دسته از اعتراضات به جلوی وزارت کار، سازمان تأمین اجتماعی و یا سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی نیز مؤثر بوده است. اما بخش باقی‌مانده و حرکتهای کارگری در این دوره نیز متوجه اعتراض مستقیم به تصمیمگیریها و اجحافات مدیران واحدها (به عنوان انگیزه اصلی حرکت) و یا اعتراض به تصمیمات و اقدامات سایر نهادها و مراکز حکومتی و موارد متعدد دیگر بوده است. اعتراضات کارگری در ارتباط مستقیم با افزایش حقوق و مزایا (در واحد مربوطه) در این دوره بسیار اندک بوده است. هرچند که خواست ترمیم دستمزد و حقوق، در قیاس با تورم فزاینده قیمتها، و خواست افزایش کمک هزینه مسکن و خواروبار و ...، همچنان از مطالبات اولیه کارگران و زحمتکشان به حساب می‌آید.

این تصویر، چنان که مشاهده می‌شود، خصلت تدافعی حرکتها و اعتراضات کارگری در این مقطع را به روشنی نشان می‌دهد. در شرایط فلاکتباری که حکومت ملایان ومدافعان سرمایه‌دار آنان بر کارگران تحمیل کرده‌اند، اینان را ناگزیر ساخته‌اند که برای دریافت دستمزد و حقوق معوقه‌شان، یعنی حق ادامه حیات خود و خانوارهایشان، و برای حفظ شغلشان، یعنی حق ابتدائی کار و اشتغالشان، در شرایط حاکم مقاومت و مبارزه کنند.

اشکال مقاومت و مبارزه

بررسی اخبار و گزارشهای منتشر شده حرکتهای کارگری در این دوره نشان می‌دهد که جدا از شکایات شفاهی و کتبی دسته‌جمعی، تهیه طومار و نظایر اینها که هنوز شکل غالب اعتراضات را تشکیل می‌دهد (صرفنظر از صدها هزار شکایات کارگران به هیاتهای حل اختلاف و مراجع قضائی وغیره که در این بررسی منظور نشده است) تجمع مهمترین شیوه طرح اعتراضات بوده است (حدود ۲۷ درصد مجموع حرکات). این تجمعات که بعضاً چندهزار نفر را نیز در بر می‌گرفت، یا در برابر نهادهای حکومتی مرکزی (مجلس، قوه قضائیه، وزارتخانه‌ها) و محلی (استانداری، فرمانداری و ادارات کار و تأمین اجتماعی و غیره) و یا در مقابل دفتر مرکزی شرکتها و مؤسسات، و یا در جلوی خود

چنانکه مثلاً اعتصابات کارگران پتروشیمی از حمایت آشکار بخشی از جنبش دانشجویی ایران برخوردار شد و مسائل کارگری هم جایگاه نسبتاً بیشتری در حرکتها و بحثهای مجامع دانشجویی و فرهنگی و مطبوعاتی پیدا کرد. آشکار است که گسترش این قبیل حمایتها و همراهیها به تقویت جنبش کارگری یاری می‌رساند و توسعه و تقویت این جنبش، به سهم خود، به سایر جنبشهای جاری اجتماعی، و به ویژه مبارزات دانشجویان، معلمان و زنان، تأثیرات مثبتی برجای می‌گذارد.

هرچند که در غالب بخشها و رشته‌های تولیدی و خدماتی اقتصاد بحران زده ایران، کارگران و زحمتکشان با شرایطی بسیار سخت روبرو و ناگزیر به تلاش و پیکار روزمره برای حفظ ابتدائی‌ترین حقوق خود هستند، اما مقایسه حرکتهای کارگری برحسب رشته‌های مختلف فعالیت اقتصادی هم می‌تواند تصویری نسبی از بحران زدگی آنها نیز ارائه دهد. بیشترین تعداد اینگونه حرکتها (۲۴ درصد کل) در رشته‌های نساجی و پوشاک و چرم به وقوع پیوسته است. رشته‌هایی که، به دلایل گوناگون، طی سالیان گذشته دچار از هم گسیختگی و عقب ماندگی باز هم بیشتری شده‌اند. بخشی از فعالیتهای خدماتی، مانند بیمارستانها و شهرداریها که در دوره اخیر بیش از پیش مشمول خصوصی سازی و واگذاری به شرکتهای پیمانکاری واقع شده‌اند (با حدود ۱۲ درصد) در ردیف بعدی قرار می‌گیرند. لازم به یادآوری است که خصوصی سازی هنوز همه این رشته‌ها را در بر نگرفته و هنوز شامل بخش عمده سایر خدمات عمومی و اجتماعی (ترابری، برق، آب و مخازن)، چنان که قصد سردمداران رژیم است، نگشته است. بنابراین، در صورت تداوم اجرای این سیاست، بخش خدمات به عرصه بسیار مهمی از مبارزات صنفی و اجتماعی تبدیل خواهد شد. واحدهای صنعتی ماشین‌سازی، تولید فلزات و خودروسازی (با ۱۰ درصد) در ردیف سوم جای دارند. صنایع غذایی، سیمان و مصالح ساختمانی، هرکدام حدود ۶ درصد مجموع حرکتهای اعتراضی سال گذشته را به خود اختصاص داده‌اند که در ردیف بعد از آنها هم صنایع نفت و گاز و پتروشیمی قرار می‌گیرند. پیداست که این دسته از صنایع (از لحاظ وابستگی اقتصاد به درآمدهای نفتی) و رشته‌هایی چون برق و تلفن و حمل و نقل (از حیث پیوند و تأثیرگذاری آنها بر مجموعه فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی) بخشها و رشته‌های کلیدی هستند که از اهمیت و حساسیت سیاسی و امنیتی مضاعفی برای رژیم جمهوری اسلامی برخوردارند. اما، چنان که ملاحظه می‌شود، به رغم همه محدودیتهای و مراقبتهای پلیسی و امنیتی رژیم، این بخشها نیز فارغ از حرکتها و اعتراضات حق طلبانه کارگران نبوده و، در آینده نیز، نخواهد بود.

مقامات و ارگانهای حکومتی، جایگاه خود را همچنان حفظ کرده است. با توجه به شرایط عینی کار و زندگی و مبارزه کارگران و زحمتکشان، دور از انتظار نیست که اعتصابات گسترش و رواج بیشتری در آینده پیدا بکند. اعتصابات کارگران واحدهای پتروشیمی در اراک، خارک، آبادان و اصفهان، در اعتراض به خصوصی سازی این کارخانه‌ها، در آبان، آذر و دیماه گذشته، از خبرهای مهم جنبش کارگری ایران در سال قبل بود. اما این اعتصابات محدود به صنعت پتروشیمی و یا نفت و گاز نبوده است (در ابتدای همان سال، ۳۰۰ نفر از کارکنان پالایشگاه گاز پارس جنوبی هم دست به اعتصاب زده بودند). در برخی از واحدهای بزرگ صنایع نساجی نیز اعتصابات به وقوع پیوست که، جدا از حرکت وسیع کارگران چیت سازی به شهر، می‌توان به اعتصاب ۵۰۰ تن از کارگران «ایران برک» (رشت) به دلیل عدم پرداخت حقوق و مزایا نیز اشاره کرد. اعتصاب حدود ۵۰۰۰ نفر از کارگران «ایران خودرو» (دیزل) در ارتباط با تبدیل قراردادهای استخدامی به موقت (۸۹ روزه) و باز خرید اجباری، اعتصاب بخشی دیگر از کارگران «ایران خودرو»، در دیماه، با خواست افزایش حقوق و مخالفت با اجحافات مدیریت، حرکت اعتصابی کارگران شرکت «موتورسازی» تراکتورسازی تبریز در مورد نحوه واگذاری سهام این شرکت و اعتصاب دو روزه کارگران کارخانه «سیمان شمال» در رابطه با طرح بازنشستگی، نمونه‌های دیگری از اینگونه حرکتهای کارگری در سال گذشته بوده است. در چند مورد از این اعتصابات، از جمله در «ایران خودرو» (دیزل) و پتروشیمی اراک، کار به اعتصاب غذای کارگران معترض نیز کشیده شده است که از شدت رویارویی و مقاومت کارگران در برابر فشارهای طاقت‌فرسا و فاجعه‌بار حکایت می‌کند.

اگرچه سلب حقوق، بی‌قانونیها و اجحافات در غالب موارد بر کارگران تحمیل گردیده و بنابراین حرکتهای حق‌طلبانه آنان را، که هنوز هم بسیار پراکنده و سازمان‌ناافته هستند، با ناکامی روبرو کرده است، لکن این حرکتها بدون موفقیت نیز نبوده‌اند. در موارد متعددی، ایستادگی و پیگیری کارگران معترض، کارفرمایان و مسئولان حکومتی را مجبور به عقب نشینی و پذیرفتن بخشهایی از خواسته‌هایشان کرده است. به عنوان چند نمونه، می‌توان از موفقیت حرکت اعتراضی کارگران شرکت «صنایع پوشش» (رشت) در بازگرداندن بخشی از کارگران به سر کار، قبولاندن استفاده از بیمه بیکاری در مورد کارگران بلا تکلیف کارخانه «نخ تاز» (رشت) و یا رسیدگی به خواسته‌های کارگران اعتصابی «سیمان شمال»، نام برد. اما موفقیت قابل توجه دیگر مجموعه این اعتراضات و تظاهرات، جلب نظر و پشتیبانی دیگر افراد و اقشار جامعه نسبت به شرایط مشقت بار تحمیل شده بر کارگران و به خواسته‌های عادلانه مبارزات آنهاست.

کارخانه‌ها و کارگاهها صورت گرفته است. تجمع کارگران معترض در برابر نهادها و ارگانهای حکومتی، حتی در مورد مطالبات صنفی ابتدائی (مثل عدم پرداخت حقوق) بیانگر این واقعیت نیز هست که غالب کارگران به پیوند نزدیک و همدستی مدیران و کارفرمایان با مسئولان و گردانندگان حکومتی، بخوبی واقفند.

تحصن و راهپیمایی و بستن جاده‌ها و خیابانها، شکل مهم دیگری (حدود ۸ درصد) از بروز اعتراضات کارگری بوده است. به عنوان مثال، در آبان گذشته، حدود ۳۰۰ تن از کارگران «شرکت ابریشم گیلان» جاده رشت - آستارا را مسدود کردند. خواست آنها جلوگیری از اخراج و بازگشت به کار بود. در همین استان، کارگران اعتصابی «شرکت ایران کنف»، در اعتراض به تعویق ۱۱ ماهه حقوقشان، در بهمن ماه، جاده اصلی رشت را بستند. در ماه شهریور، بیش از هزار نفر از کارگران «معادن فاریاب کرمان»، در اعتراض به عدم دریافت حقوق، مبادرت به بستن راه بندرعباس کردند. اعتراضات کارگری در «لوله‌سازی خوزستان» (که در مرداد به بخش خصوصی واگذار شده است) در ارتباط با عدم پرداخت حقوق و حق بیمه، که از آذرماه با انجام یک راهپیمایی تا مقر استانداری شروع شده بود، در ماههای بعد نیز ادامه یافت. کارگران این واحد در اسفندماه اقدام به تجمع در مرکز شهر نموده و سپس جاده اصلی اهواز - خرمشهر را بستند تا سرانجام توانستند به خواستشان مبنی بر پرداخت فوری دستمزدهای معوقه دست یابند.

اقدام به تجمع و راهپیمایی و یا ایجاد راهبندان از جمله شیوه‌های مقاومت است که کارگران در جریان مبارزات طولانی‌شان و در جهت خنثی کردن شگردهای سرکوبگرانه رژیم، آموخته و به کار گرفته‌اند. ارگانهای امنیتی و سرکوبگر رژیم همواره در پی آن بوده‌اند که، هرگاه نتوانند مانع بروز اعتراضات کارگری بشوند، آنها را در کارخانه و محل کار محدود و محاصره کرده و از ادامه و گسترش آنها جلوگیری کنند. اما کارگران معترض می‌خواهند با کشاندن اعتراضاتشان به خیابانها و میداين و مراکز شهرها و طرح مطالبات عادلانه‌شان در انظار عمومی، ضمن جلب حمایت سایر کارگران و دیگر اقشار مردم، از محاصره و سرکوب بی‌سر و صدای حرکتشان ممانعت کنند. از این رو نیز، پیداست که اگر جنایت بزرگ شهر بابک مثلاً در تهران و اطراف آن و یا در اصفهان و تبریز رخ داده بود، رژیم ملایان مسلماً نمی‌توانست مسئولیت مستقیم خود را در آن به سهولت لوٹ کرده و از عواقب آن مصون بماند.

اعتصاب، به عنوان شیوه دیگری از مقاومت و مبارزه کارگران، در این دوره حدود ۷ درصد مجموع حرکتهای مورد بررسی را تشکیل داده است. این شکل از مبارزه، به رغم ممنوعیت و مقابله شدید

کدام شرایط، کدام شکل کارگری، کدام راهبرد؟

جمشید مهر

همچنین باید یادآور شد که هرگاه مبارزه اقتصادی بتواند به مبارزه‌ای در سطح ملی و در تقابل دو طبقه اصلی جامعه رشد و تحول یابد به مبارزه سیاسی بدل خواهد شد.

در نگاهی عمیقتر، مبارزه اقتصادی، هدف ایجاد و برقراری اتحاد بین کارگران را از پائینترین لایه آن پی می‌گیرد. حصول این اتحاد تنها از طریق تأمین منافع مشخص، شفاف، موردی و ملموس فرد-فرد کارگران در یک تجمع بزرگ قابل دستیابی و ممکن خواهد بود، و نتیجتاً اتحادیه توده کارگران را از حالت تفرق و انفراد بیرون آورده و به یک گروه اجتماعی دارای موضع معین و ملموس و واحد بدل می‌کند. به عبارت دیگر از طریق اتحادیه انگیزه، کشش و گرایش به وحدت در میان کارگران بر رقابت و عوامل موجد این رقابت غلبه خواهد یافت.

سازمان‌یابی کارگران در حوزه اقتصاد بسیار آسانتر است. تنها در عرصه مبارزه اقتصادی است که می‌توان بیشترین تعداد کارگران را سازمان داد. و باید تأکید کرد که در هر شرایطی نفس مبارزه سازمان‌یافته و متشکل، نماد و بیانگر عقلانیت، رشد و بلوغ سیاسی طبقه کارگر است.

اتحادیه یا تشکل مستقل به این مفهوم که کارگران با شرکت داوطلبانه، آزادانه، آگاهانه خود آن را به وجود می‌آورند، آن را هدایت و رهبری می‌کنند. و با توجه به ساختار آن که از کارکردی دمکراتیک برخوردار است، به هیچوجه تحت اتوریته سیاسی یا حقوقی دولت و حزب قرار نخواهد گرفت. بدون شک این نوع تشکلهای مبارزه اقتصادی برای مبارزه طبقه کارگر لازم است، اما کافی نیست.

مبارزه اتحادیه‌ای مبارزه‌ای است که ذاتاً دارای محدودیت است و عرصه مبارزه آن دفاع از سطح معیشت کارگران خواهد بود.

۲- نگاهی به چگونگی مبارزات کارگران

زمینه مبارزه امروز کارگران و مبارزه عیناً جاری آنان، مبارزه‌ای تدافعی و بر سر بود و نبود و هست و نیست کارگران است. در این باره همین قدر کافی است که بگوئیم فقر روزافزون و فزاینده، اضافه‌کاری مفرط که حتی گاهی (به دلایل معین) با میل کارگران انجام می‌گیرد، دو یا سه شیفت کار کردن، دو یا سه شغله بودن، دلالی و مسافر کشی، دستفروشی و بساط کنار خیابان، امتناع سرمایه داران و کارفرمایان از پرداخت حقوق ماهانه و به تعویق افتادن حقوق کارگران تا نزدیک به دو سال و بیشتر، بیکاری و بیکار سازیهای گسترده بدون بیمه بیکاری و یا حداکثر با بیمه بیکاری بسیار کوتاه مدت و هیچوجه نافی مبارزه سیاسی این طبقه نخواهد بود.

دمکراتیک، بر پایه تشکلهای کارگری و پیگیری اهداف و مبارزه همگام و همراه با سایر جنبشهای اجتماعی ایران مجدانه کوشیده است.

تجربه گذشته از زاویه تحقق و برپائی تشکلهای کارگری لاقبل بر دو نکته کلیدی اشاره دارد:

اولاً، مبارزه برای برپائی تشکلهای کارگری خود مؤلفه‌ای از روند یک مبارزه گسترده‌تر اجتماعی برای آزادیها و حقوق دمکراتیک (آزادی تجمع، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، حقوق شهروندی و...) است.

ثانیاً، میان مبارزه اقتصادی کارگران و مبارزات سیاسی آنها دیوار چین وجود ندارد. به عبارت دیگر مبارزات و مطالبات اقتصادی کارگران یعنی خواسته‌های مربوط به دستمزد، شرایط فروش نیروی کار، بهبود شرایط محیط کار و... که بنیان نظام کارمزدی را مورد تعرض قرار نمی‌دهد و به معنای دیگر در نظام سرمایه‌داری قابل تحققاند، کارگران را در رودروئی با سرمایه داران قرار داده و تضاد آشتی ناپذیر منافع آنان با منافع بورژوازی را برملا می‌کند. به عبارت دیگر مبارزه برای تحقق همین خواسته‌های اقتصادی بیانگر تناقض بنیادی بین کار و سرمایه است.

و از آنجا که در هر جامعه مبارزه طبقاتی محرک اصلی تغییرات در آن جامعه خواهد بود، مبارزه کارگران برای ایجاد تشکلهای صنفی وقتی به گسترش و تقویت صفوف کارگران و رودروئی آنان با طبقه سرمایه دار منتهی می‌گردد، می‌تواند در میدان سیاست تأثیرگذار باشد و آن را در جهت دمکراتیک‌تر شدن سوق دهد.

۱- اتحادیه، ظرف سازمان‌یابی طبقه کارگر در سطح اقتصادی

اتحادیه در دنیای سرمایه‌داری به معنای سازمان‌یابی کارگران به عنوان فروشنده نیروی کار، برای مذاکره و مبارزه و تقابل با خریدار نیروی کار است. به عبارت دیگر اتحادیه تشکلی است که از حقوق فروشندگان نیروی کار دفاع می‌کند. این نوع از سازمان‌یابی کارگران بیانگر مبارزه در عرصه اقتصادی است، نتیجتاً تشکلی که مبارزه اقتصادی را به جلو خواهد برد، تشکل اتحادیه‌ای است.

اتحادیه‌ها، مبارزه‌ای عمدتاً موردی و مشخص و ملموس و محدود را پیش می‌برند. اگرچه اصولاً ذات و خصلت این مبارزه اقتصادی است ولی بلافاصله باید تأکید کرد که اولاً نباید آن را به معنای غیر سیاسی بودن این مبارزه تلقی کرد و ثانیاً به هیچوجه نافی مبارزه سیاسی این طبقه نخواهد بود.

مقدمه

امروز موضوع مبارزات کارگران، تشکل مستقل کارگری و چگونگی برپائی آن توسط کارگران و راهبردهای این تشکلهای در میان کارگران و فعالین کارگری از زوایای گوناگون مورد بحث و بررسی بوده و الزامات جنبش کارگری پاسخگویی به این موضوع را به ضرورت روز تبدیل کرده است.

چنانچه بخواهیم از نوعی تقلید و کلیشه برداری از پیدایش این تشکلهای در کشورهای دیگر پرهیز کنیم، و نخواهیم بدون توجه به وضعیت و شرایط عام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران و شرایط خاص (عینی و ذهنی) طبقه کارگر ایران، یک رشته الگوها و طرحهایی را جهت تشکل و سازمان‌یابی کارگران ایران (جامعه‌ای که فرصت و امان آن را نیافته که حتی تجربه سندیکائی و یا اتحادیه‌ای را به مدتی طولانی از نزدیک لمس و مشاهده نماید. جامعه‌ای که اصلاً در شرایط حاضر حق انتخاب آزاد را ندارد. و در جامعه‌ای که به عبارتی فعلاً هر شکلی از تشکل مستقل کارگری برایش فرصتی مغتنم خواهد بود.) مورد توجه قرار دهیم، بی‌گمان مسئله اصلی در این نهفته است که آیا طراح و پیشنهاد دهنده و یا نسخه نویس برای این تشکلهای، از واقعیات ملموس کار و زندگی و مبارزه کارگران ایران در وضعیت کنونی آغاز می‌کند و یا با بررسی و مطالعه تجربیات دیگر جوامع در این عرصه، طرح و یا الگویی را پیشنهاد می‌کند؟ و یا برعکس، طرح و الگویی را از ذهن خود یا کتابها و یا از شرایط جامعه محل زیست خودش اخذ کرده و بدون توجه به شرایط واقعی کارگران ایران می‌خواهد آن را در جامعه ما پیاده کند؟ مطلب حاضر تلاش دارد طرح بحثی را در این باره بگشاید.

مبارزه و تلاش کارگران ایران برای دستیابی به زندگی بهتر، شرایط کار مناسبتر و حقوق دمکراتیک و انسانی و رهایی خود و جامعه از جنگال دیکتاتوری و استبداد، تحقق آزادی و دمکراسی و عدالت اجتماعی، ره صد ساله را پشت سر گذاشته است. از نقش کارگران در انقلاب مشروطه با ایجاد نخستین اتحادیه کارگران چاپ در دهه ۱۲۸۰ در تهران تا نقش تعیین کننده این طبقه در پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ و مبارزات بی‌وقفه کارگران تا امروز، این مبارزه صدساله فراز و فرودهای بسیاری را پس پشت نهاده است و علیرغم شرایط اختناق، سرکوب، شکنجه و اعدام، پیگرد نهادهای پلیسی بورژوازی و دولتهای آن و حتی همکاری دولتهای سرمایه‌داری جهانی در سرکوب جنبش کارگران، هیچگاه این مبارزات از حرکت باز نمانده و هر آنگاه که مجال دست داده در دفاع از آزادیهای

رژیم می‌گوید «اگر بخواهیم حق اعتصاب را از کارگران بگیریم آیا توان این کار را داریم» در پس



این تغییرات، احزابی مانند حزب اسلامی کار، حزب اسلامی رفاه کارگران و اتحادیه‌های زیادی ساخته و پرداخته می‌شوند.

پس از دوم خرداد تلاشهای «جبهه‌مشارکت ایران اسلامی» برای ایجاد تشکلهای کارگری دست‌ساز و فرمایشی و همچنین برای از میدان بدرکردن رقیب و علاوه بر آن پاسخگویی به ملزومات نئولیبرالیسم و تلاش برای اجرای برنامه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و فراهم کردن شرایط سرمایه‌گذاری خارجی، منجر به ایجاد تشکلهای کارگری وابسته به جبهه مشارکت گردید. از آن جمله می‌توان به انجمن صنفی روزنامه نگاران، انجمن صنفی رانندگان وسایل نقلیه سنگین، کانون سراسری انجمنهای صنفی کارگری رانندگان حمل و نقل جاده‌ای کشور، کانون عالی انجمنهای نفی کارگران، اتحادیه کارگران واحدهای دارویی - بهداشتی آرایشی، اتحادیه پرستاران بیمارستانها و ... اشاره کرد.

و در راستای همین اقدامات می‌توان به توافق نامه اخیر وزیر کار و نماینده «سازمان بین‌المللی کار» در خصوص ایجاد تشکلهای کارگری و تأکید در مورد جدایی نقش تشکلهای صنفی کارگری از شوراهای اسلامی کار اشاره کرد.

تغییر سیاست نهادهای کارگری رژیم (در گستره این نهادها یعنی تشکلهای خانه کارگر، انجمنهای اسلامی، تشکلهای جبهه‌های مشارکت و احزاب کارگری ایجاد شده به وسیله جناحهای مختلف رژیم و ...) از یک سو بیانگر این مسئله است که دیگر با روشهای گذشته نمی‌توان کارگران را سرکوب کرد و این نهادها دیگر اعتباری میان کارگران ندارند و آنچنان میان کارگران رسوا هستند که به ضد خود تبدیل می‌شوند. و از سوی دیگر بیانگر سیاست تازه‌ای است که حلقه اصلی آن را تلاش برای جلوگیری از پیدایش و برپائی هرگونه تشکل مستقل کارگری، تلاش در ایجاد جدائی بین مبارزه صنفی و مبارزات سیاسی کارگران، به بیراهه کشاندن و هرز بردن مبارزات و اعتراضات کارگران، به وسیله هم‌نظر و همسو نشاندن این تشکلهای با مطالبات کارگری و یا به نوعی کسب حق پدرخواندگی و خود را تنها مدافع کارگران وانمود کردن، و همچنین کاستن از فشارهای بین‌المللی و

بسیج و غیره، همگی به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم مجری سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی هستند. ماهیت، مضمون و عملکرد این تشکلهای رژیم از ماهیت و جنس خود رژیم برمی‌خیزد. و نه تنها تشکلهای زرد کارگری نیستند، بلکه با تأکید باید گفت آنها تشکلهای دولتی و برای سرکوب مستقیم و غیرمستقیم جنبش کارگران به وجود آمده‌اند. یکی از وظایف اصلی آنها جلوگیری از تشکیل و تکوین تشکلهای مستقل کارگری است.

بعد از دوم خرداد جهتگیریهای خانه کارگر و به همراه آن انجمنهای اسلامی و شوراهای اسلامی کار دچار تغییر شده است. خانه کارگر در تعریف جدیدی از خود، بر الزامات گسترش فعالیت صنفی، جدائی میان فعالیت صنفی کارگران و فعالیت سیاسی آنها و ارائه چهره‌ای نو از این تشکلهای رژیم انگشت می‌گذارد.

علیرضا محبوب دبیرکل خانه کارگر در سال ۷۹ در گفتگویی چنین اعلام می‌کند: «تا سه سال پیش تشکلات خانه کارگر یک تشکل صنفی - سیاسی بود. اما از آن وقت تاکنون در این جهت حرکت کردیم که یک تشکلات تمام عیار صنفی داشته باشیم. اکنون شمایی کلی ما یک تشکلات تمام عیار اتحادیه‌ای است.»

حسن صادقی رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار، وظیفه و رسالت خانه کارگر را چنین بیان می‌کند:

«رسالت اصلی خانه کارگر، دفاع از حقوق صنفی کارگران است.» محبوب درباره ایجاد اتحادیه‌ها می‌گوید: «تلاش ما این است که برای تسریع امور کارگری در هر رشته کاری اتحادیه تشکیل دهیم.» و درباره مسیر حرکت آینده خانه کارگر می‌گوید: «اساس چنین اصلاحی پیش بردن شوراهای به سمت اتحادیه‌ای شده است. این باید مسیر حرکت آینده شما باشد.»

وی در جای دیگری درباره پیگیری تشکیل اتحادیه‌ها و چگونگی اجرائی کردن و ساختار تشکلاتی اتحادیه‌ها می‌گوید: «سعی ما این است که اتحادیه‌هایی متفاوت در صنایع مختلف شکل می‌گیرد... بر طبق این اساسنامه، مراجع رسیدگی کننده به کار اتحادیه، کانون شوراهای کار استان تهران خواهد بود.»

در همین رابطه اسماعیل محمودولی از مسئولین روزنامه کار و کارگر در مورد حرکت جدید روزنامه کار و کارگر می‌گوید که از این پس حرکت روزنامه در جهت «شفاف کردن حقوق قانونی کارگران در زمینه اعتصابات صنفی به مثابه یک حق مسلم است.» سرحدی زاده وزیر کار اسبق

مقطعی و بی‌آینده کار و ... همه و همه نشانگر این وضعیت می‌باشند.

به عبارت دیگر طبقه کارگر ایران در شرایط فعلی مثلاً برای یک قانون کار مترقی که حقوق حقه و نیازهای آنان را تأمین کند مبارزه نمی‌کنند. بلکه برای خارج نشدن از شمول قانون کار موجود تلاش می‌کنند.

بر اساس آمار و شواهد انکار ناپذیر، وجه غالب، فراگیر و عمده مبارزات کارگران در طی چندسال گذشته و مشخصاً در دو سال گذشته، حول اعتراض در جلوگیری از اخراج کارگران، حفظ اشتغال و کار، پرداخت حقوق معوقه ماهانه، تلاش برای جلوگیری از تعطیلی کارخانجات بوده و این علانم همه نشانگر تدافعی بودن مبارزه کارگران و تهاجم همه جانبه و گسترده رژیم و سرمایه داران است.

مبارزه کارگران در طی روندی اشکال مختلف قانونی و غیرقانونی را آزموده است. اشکالی مانند اعتراض و اعتصاب و تحصن در کارخانه، راهپیمائی و بستن راههای ارتباطی، به دست‌گیری مدیریت کل کارخانه و اخراج مدیران، گروگان‌گیری مدیران و مسئولان و صاحبان کارخانه‌ها، تجمع در مقابل دفاتر مرکزی کارخانجات در تهران، اجتماع و اعتراض در مقابل نهادهای دولتی مانند وزارت کار و سازمان تأمین اجتماعی، مجلس شورای اسلامی و کشاندن این اعتراضات و اعتصابات به خیابانها و ملاء عام و بین مردم را آزموده است. ولی غالباً به حداقل نتایج یا نتایج پایدار و مؤثر دست نیافته است. یعنی بکارگیری عالیترین اشکال مورد اشاره در بالا نیز حتی دست‌آورد مؤثر و پایداری در ارتباط با مسئله کار و زندگی آنها به دست نداده است.

به عبارت دیگر مبارزات تا کنونی کارگران با این شکل و مدت و شیوه و گستره، بهبود قابل توجهی در اوضاع غیرقابل تحمل کار و زندگی آنان فراهم نیاورده است، و یا حداقل نتوانسته تهاجم و تعرض رژیم را متوقف یا دفع کند.

اصلی‌ترین دلیل این ناکامیها با توجه به حجم و کمیت و سطح مبارزه کارگران، پراکندگی و غیر متشکل بودن کارگران است. کوتاه سخن اینکه مبارزه کارگران از تشکل مستقل و توده‌ای برخوردار نیست و یا اینکه مبارزه کارگران در شرایط کنونی از یک مبارزه متشکل، سازمان یافته، آگاهانه، توده‌ای، فراگیر، چندین گام فاصله دارد. بر این اساس کارگران باید در اندازه و مقیاس توده‌ای متحد شوند، و برای دستیابی به این مهم باید بتوانند در سطح مبارزه اقتصادی متحد و متشکل شوند.

۳- تشکلهای کارگری رژیم و بی‌اثر شدن آنها

تشکلهای کارگران رژیم مانند خانه کارگر، انجمنهای اسلامی شوراهای اسلامی کار و حراست و

وزیر صنایع و معادن و وزیر تعاون به مناسبت روز جهانی کارگر در اردیبهشت ۸۱ آمده است: «امیدواریم جامعه کار و تولید با توسعه و تعمیق سه جانبه‌گرایی و با تقویت تشکلهای مستقل صنفی و با رویکرد صنفی و اقتصادی در عرصه کار و تولید، رفع مشکلات و آسیب‌شناسی تولید را مد نظر قرار دهند.» وزیر کار صفدر حسینی در مصاحبه مطبوعاتی خود در اردیبهشت ۸۲ با روزنامه همشهری می‌گوید: «تقویت و توسعه نهادهای کارگری مستقل از دولت فراهم و اصلاح بخشی از قانون کار در این مسیر ممکن شده است.» همچنین خواجه نوری معاون وزیر کار به روزنامه همشهری می‌گوید: «با این اصلاحات، نقش و وظایف سندیکاهای شوراهای اسلامی جدا می‌شود و شوراهای اسلامی کار عهده دار نقش مشارکتی، در واحدهای اقتصادی خواهند بود.» (اردیبهشت ۸۲)

بر اساس آنچه در بالا ذکر شد، نوع و اهداف تشکلهائی که رژیم تلاش می‌کند برای کارگران ساخته و پرداخته کند به گونه‌ای حقیقی روشن می‌شود. و دلیل تغییر چهره و تغییر آرایش و سیاستهای جدید رژیم نمایان می‌گردد.

اما طبقه کارگر ایران افزون بر تجربه مبارزات در دوران رژیم شاهنشاهی، در طی بیست و پنج سال گذشته به خوبی درک کرده که به دست آوردن آزادیها و برخورداری از تشکلهای مستقل و توده‌های کارگری و برپائی آنها و بهبود شرایط کار و زندگی کارگران و زحمتکشان در چارچوب رژیم جمهوری اسلامی میسر و دست یافتنی نیست. این موضوع را عملکرد ۲۵ ساله این رژیم و خصوصاً ۶ سال گذشته به روشنی اثبات کرده است.

اگر مناسبات سرمایه‌داری و تولید کالائی، بدون تضمین و تحقق حقوق سندیکائی یا اتحادیه‌ای کارگران و تضمین آزادی فروش نیروی کار به مثابه عمده‌ترین کالا در جامعه سرمایه‌داری، باز تولید نخواهد شد، و اگر شروط اصلی برپائی اتحادیه‌های واقعی کارگری استقرار بی‌چون و چرای آزادیهای اجتماعی و سیاسی و دموکراسی در جامعه است، ماهیت این رژیم با این همه ضدیت دارد و این رژیم خود ضد آزادی و دموکراسی و مشارکت اکثریت کارگران در زندگی و ضد اراده و تصمیم سیاسی و اقتصادی آنان و همچنین و مهمتر از همه ضد استقلال تشکلهای کارگری است.

نتیجتاً برپائی تشکلهای مستقل و توده‌ای کارگری زمانی فراهم می‌گردد که کارگران ایران ضمن هم‌آهنگ کردن مبارزات خود برای دستیابی به مطالبات و خواستههای خود، همزمان مبارزه‌های را برای از پیش پا برداشتن این مانع اصلی، متشکل و متحد گسترش دهند.



پرورش و بهداشت، تلاش در جهت سوق اتحادیه‌ها برای درک و رعایت ضرورت‌های سرمایه و نهایتاً هم‌آهنگی و سازش با سرمایه و همچنین تطبیق منافع کارگران با سودآوری سرمایه است. بکارگیری نظریه و الگوی نظریه و الگوی «کورپوراتیسم» به عنوان نظریه‌ای درباره رابطه دولت مدرن و جامعه که تداوم و باز تولید جامعه را در گرو اصل هم‌آهنگی و وفای وحدت طبقات می‌داند، و البته وفای و هم‌آهنگی و وحدت طبقاتی آنگاه حاصل می‌شود که طبقات اجتماعی و با تأکید، دو طبقه اصلی جامعه (سرمایه داران و کارگران) و نهادهای طبقاتی سرمایه و کار نسبت به حقوق و وظایف متقابل شناخت داشته باشند و منافع این طبقات تأمین باشد. چرا که تأمین منافع این دو طبقه اصلی، برای ممانعت و جلوگیری از همه و هرگونه تعبیرات ساختاری در نظام سرمایه‌داری خواهد بود. و بر این اساس مذاکرات دسته‌جمعی سه جانبه میان دولت، اتحادیه‌های کارفرمایی و سندیکاهای کارگری برای حل و فصل مسائل مربوط به سیاستهای اقتصادی (سیاست قیمت‌ها، دستمزدها، برنامه ریزی و سرمایه‌گذاریها و...) و تبلور کورپوراتیسم و تضمین‌کننده وحدت و ثبات جامعه خواهد بود. و در نهایت تلاش برای تبیین غیرطبقاتی از دولت، و نتیجتاً بکارگیری نظریه‌هایی مبتنی بر «وفاق اجتماعی» و «فضیلت مدنی» بازگوکننده شرایط جهانی است.

در ایران نیز با توجه به جایگاه ایران در نظام جهانی سرمایه‌داری و بحران ساختاری مزمن سرمایه‌داری ایران و بکارگیری سیاستهای اقتصادی نئولیبرالی و همچنین الزامات سازمان تجارت جهانی و شاخصها و معیارهای سازمان بین‌المللی کار و علاوه بر آن سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، بن بست سیاستهای اقتصادی - اجتماعی و ضد مردمی رژیم و بحران همه جانبه و تعمیق یافته و جنبش اعتراضی طبقه کارگر، منعکس‌کننده دلایل روی آوری رژیم به سیاست تشکیل تشکلهای وابسته کارگری از بالا می‌باشد. به طور مثال، روزنامه نوروز به مناسبت روز کارگر ۸۱ می‌نویسد: «نگاهی به روند موقعیت کشورهای توسعه یافته در زمینه حل مسائل و مشکلات صنعت و عوامل وابسته به آن نشان‌دهنده این واقعیت است که همدلی و وفای و درک متقابل بین تشکلهای صنفی کارگری و کارفرمایان و رعایت قوانین ... بهترین پاسخ را به حل مسائل و معضلات کارگران و تولید داده است.» و یا «بسیاری از مطالبات نیروی کار چنانچه در قالب اصول متداول علمی و کارشناسی تئوریزه گردد.» قابل حصول خواهند بود.

در نمونه‌ای دیگر حسین سرفراز دبیر کل حزب اسلامی رفاه کارگران، حزب وابسته به جناح محافظه کار و شرکاء می‌گوید: «بدون تردید پویائی صنعت و رفع موانع و مشکلات پیشروی آن در گرو همدلی و وفای میان کارگران و کارفرمایان می‌باشد.» و یا در پیام مشترک سه وزیر کار و امور اجتماعی،

تطبیق ظاهری و آرایش چهره رژیم با الزامات و عرف بین‌المللی خواهد بود.

اینک بسیاری از مسئولین خانه کارگر، عناصر رژیم و حتی چهره‌های کارگری جناح محافظه کار رژیم نیز موضوع ایجاد تشکلهای کارگری، حق اعتصاب (البته از نوع حرفه‌ای و قانونمند) را طرح و به زعم خود پیگیری می‌کنند.

علیرغم تهاجم و تعرض و سرکوب مداوم جنبش کارگری در سالهای گذشته، تغییر سیاستهای رژیم و نهادهای کارگری آن با هر دلیل، طرح و هدفی که بیان و اعمال شود، روشنگر یک مسئله اصلی و اساسی و غیر قابل مهار است. آن مسئله، موضوع مبارزه عیناً جاری طبقه کارگر ایران است و به عبارت دیگر جنبش اعتراضی و مبارزه کارگران تحت کنترل تشکلهای کارگری دولتی و رژیم نیست و مبارزه کارگران ایران ضمن بهره‌برداری از تضادها و درگیریهای نهادهای کارگری رژیم و دعوای آنها بر سر هر موضوعی که باشد و از جمله برای ساختن سندیکاهای دولتی و یا شوراهای اسلامی، این موضوع را با قاطعیت اعلام می‌کند که نه خانه کارگر و ارگانهای وابسته به آن و نه وزارت کار و تشکلهای مرتبط با آن، نماینده و سخنگوی کارگران ایران نیستند و کارگران ایران اساساً کلیت رژیم را مانعی در برابر دستیابی به تشکلهای واقعی کارگری و همچنین دیگر خواستها و مطالبات خود می‌دانند.

۴- سرمایه داران و جمهوری اسلامی چرا و کدام شکل کارگری را برای کارگران برپا می‌کنند؟

امروز رژیم و ارگانهای کارگری آن در یک هارمونی و هم‌آهنگ با هم، می‌خواهند برای کارگران و به نیابت کارگران برای آنها تشکلهای کارگری و اتحادیه‌ای تشکیل دهند. اشاره‌ای کوتاه به بستر و شرایط جهانی و همچنین شرایط ایران و تأثیر این دو بر هم و علاوه بر آن استدلال ارائه شده از سوی مسئولین و کارگزاران سیاستهای کارگری رژیم درباره برپائی و سرهم کردن تشکلهای کارگری از یک سو بیان‌کننده اهداف اصلی و ماهیت حرکات و سیاستهای کارگری رژیم و ارگانهای کارگری آن است و از سوی دیگر نشان دهنده بنیاد و عواملی است که جنبش کارگری بر آن پایه می‌تواند سیاست روشن و اهداف خود را با دقت برگزیند و دنبال کند.

بحرانی مزمن و ساختاری نظام جهانی سرمایه‌داری، کنار گذاشتن دولتهای رفاه، پیدایش نئولیبرالیسم و سیاستهای اقتصادی نئولیبرالی و پیشبرد گسترش خصوصی سازی، کوچک و محدود سازی دولت و حذف نقش دولت در اقتصاد و تعیین خط مشی اقتصادی، مطلوبیت و گسترش نظام بازار آزاد، بکارگیری انعطاف پذیری و گسترش شرکت‌های خدماتی و واگذاری کارگر، انجماد و کاهش دستمزد و کاهش هزینه‌های اجتماعی، رفاهی، آموزش و

برگه‌هایی از تاریخ جنبش کارگری

شکل‌گیری اتحادیه‌ها، جلوه‌ای از همبستگی مبارزات کارگران ایران

سابقه مبارزه کارگران ایران برای احقاق حقوق صنفی خود از دوره‌ای آغاز می‌گردد که انقلاب مشروطیت ۱۲۸۴-۱۲۸۸ در قانون مصوبه خود برآزادی اتحادیه‌ها و انجمن‌ها (ماده ۲۱) صراحت داد و با پای‌گیری اولین اتحادیه‌های کارگری (کارگران چاپخانه کوچکی در تهران ۱۲۸۹) مبارزه برای بدست آوردن ۸ ساعت کار در روز و حق اعتصاب در صدر مطالبات صنفی کارگران قرار گرفت. با حضور فعالین سازمان اجتماعین - عامیون در میان کارگران شهرهای بزرگ، محافل کارگری شکل گرفتند که خود عاملی برای گسترش فعالیت در میان عموم کارگران و آگاهی یافتن از منافع طبقاتی‌شان گردید.

فصل جدیدی از هویت یابی کارگران بمثابة یک طبقه در مبارزات اجتماعی عمدتاً از این دوره است که تجلی می‌یابد. نخستین اعتصاب کارگری در سال ۱۲۸۴ توسط ماهیگیران بندرانزلی با خواست تعلق صیدماهی برای ماهیگیران منجر به رویارویی با نظامیان و کشته شدن یکی از ماهیگیران می‌گردد. اعتصاب تلگرافچیان تبریز در ۱۲۸۵ و کارگران چاپخانه‌های تهران حول افزایش حقوق و دریافت حقوق معوقه، تأثیرات مثبتی بر دیگر بخش‌های غیرفعال در جنبش نوپای کارگری ایران می‌نهد. اعتصاب باراندازان و ملاحان خط کشتیرانی انزلی - باکو در همان سال با خواست افزایش حقوق و کارگران چاپخانه‌ها برای کاهش ساعات کار تداوم حرکت‌های اعتراضی و حق طلبانه کارگران در این دوره بود. اولین دستاورد کارگران از این اعتصابات تقلیل ساعت کارروانه از ۱۴ ساعت به ۹ ساعت برای کارگران چاپخانه‌ها بود. در سال ۱۲۸۵ کارگران کارخانه برق امین‌الضرب در تهران با اعلام اعتصاب ۳ روزه خود خواهان دریافت حقوق برابر با کارمندان دولت برای روزهای تعطیل می‌گردند و تهران را در خاموشی می‌برند. کارگران دباغخانه‌های تبریز در ۱۲۸۶ با اعلام رسمی ۱۰ مورد از خواسته‌های خود که بر محور بهبودی شرایط کار و افزایش حقوق بود فصل معینی از مبارزات صنفی کارگران را نشان می‌دهند. تشکیل اولین صندوق‌های اعتصاب در این سال‌ها باعث می‌گردد که توان کارگران برای ادامه اعتصابات تا حدودی تضمین شود. در سال ۱۲۹۰ با توقیف روزنامه‌های مخالف و احضار سردبیران آن‌ها به دادگاه به دستور کابینه سپهدار، کارگران چاپخانه‌ها در اعتراض به اقدامات سرکوبگرانه دولت دست به اولین اعتصاب سیاسی در پشتیبانی از حق بیان و نشر می‌زنند و تحت رهبری شورای تازه بنیان گذارده شده مرکزی کارگران با انتشار روزنامه «اتفاق کارگران» مسئولیت خیررسانی به مردم را در دوره سرکوب روزنامه‌ها به عهده می‌گیرند. یک سال بعد در سال

۱۲۹۱ اتحادیه ملی کارگران چاپخانه بنیان نهاده می‌شود. در سال‌های پایانی جنگ جهانی اول ۱۹۱۷-۱۹۱۸ شاهد ایجاد اتحادیه‌های مختلف از جمله اتحادیه کارگران نانویی، اتحادیه تلگرافچیان و پستچیان در ایران می‌باشیم که در پرتو این سازمانیابی، کارگران توانستند برای گرفتن مطالبات صنفی خود دست به حرکت‌های اعتراضی مختلفی بزنند. در سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۳ با ایجاد حداقل ۱۶ اتحادیه (چاپچیان، کفاشان، نانویان، کارگران داروساز، آموزگاران، مقام‌های پستخانه، کارگران شهرداری، کارگران ساختمانی، سیگارسازان، کارگران حمامی، کارگران پارچه‌فروشی، فروشندگان، کارگران بافنده، باراندازان انزلی، تافتون‌پزان و جوراب‌بافان) اتحادیه مرکزی کل کارگران ایران تشکیل می‌گردد. این اتحادیه با تحت پوشش قراردادن حداقل ۲۰ درصد کارگران توان معینی برای طرح خواسته‌های کارگران و دیگر اقشار مزدبگیر را بدست می‌آورد.

با گسترش سازمانیابی مستقل کارگران در بخش‌های مختلف، فعالین کمونیست و کارگری نیز با انتشار روزنامه‌هایی چون حقیقت، کار، اقدام، ستاره سرخ، توفان، سیاست، شاهین، شفق سرخ، اقتصاد ایران، کمونیست، تکامل و... با تأکید بر ضرورت سازمانیابی مستقل کارگران به انعکاس اخبار کارگری می‌پردازند. به دنبال گسترش تشکل‌های کارگری، شورای مرکزی اتحادیه‌ها طی اطلاعیه‌ای که در روزنامه حقیقت منتشر می‌گردد اعلام می‌دارد که: ... لازم است نشان داده شود که این کارگران بودند که یک طبقه مهم را در ایران تشکیل داده‌اند.

اعتصاب کارگران بافنده و پیوستن تمامی ۷۰۰ کارگر این صنف به این اعتصاب، خواست افزایش دستمزد آنها در سال ۱۹۲۲ به پیروزی می‌رسد. در این دوره باز شاهد اعتصاب‌های سیاسی کارگران در پشتیبانی از حق بیان و انتشار در جامعه می‌باشیم. تهدید به اعتصاب عمومی در مقابل بستن روزنامه‌های مخالفین و دستگیری چاپچیان توسط شورای مرکزی اتحادیه‌ها منجر به تسلیم شدن دولت قوام السلطنه در مقابل این خواست می‌گردد. این پیروزی به محبوبیت اتحادیه در میان کارگران بیشتری می‌انجامد.

اتحادیه مرکزی علاوه بر هدایت مبارزات صنفی کارگران و اتحادیه‌های عضو، اقدام به تاسیس کتابخانه، انتشار نشریه، برگزاری تئاتر و بوجود آوردن باشگاه و فروشگاه‌های تعاونی می‌کند. نهادهایی که دستاوردهای بسیار باارزشی برای جنبش متحد کارگران ایران برجای نهاد.

در تابستان ۱۹۲۳ به دستور رضاخان میرپنج که برای گرفتن قدرت دولتی خیز برداشته بود همه اتحادیه

ای رنجبران، زخاک ایران،
چون دست ستم کنید کوتاه،
بر پاساژ عالمی نو،
بی‌مالک و شیخ و شحنه و شاه،
دانش فکند به خلق پرتو،
نادان‌ها را نماید آگاه،
دهقان ندهد به شیخ بدخواه،
بنشیند اندران قلمرو،
زحمت بسریر عزت و جاه،
آن روز زبصره تا به مسکو
آرند ستمکشان زهر راه،
گل بر سر مرقد حجازی!
(لاهوئی)

های کارگری در سراسر کشور زیر تیغ توقیف رفت و در ادامه تمامی اتحادیه‌ها و هم‌چنین حزب کمونیست ایران ممنوع فعالیت اعلام گشتند. دستگیری گسترده کارگران و فعالین اتحادیه‌ها و حزب کمونیست ایران و ممنوعیت فعالیت اتحادیه‌ها اما نتوانست به نابودی جنبش متشکل کارگران و کمونیست‌ها گردد.

در سال ۱۳۰۵، روز جهانی کارگران توسط فعالین اتحادیه مرکزی و با حضور ۷۰۰ تا ۸۰۰ کارگر در تهران باشکوه تمام جشن گرفته می‌شود که خود جلوه‌ای از همبستگی کارگران چاپخانه‌ها، پارچه‌بافان، خیاطان، کفاشان، نانویان، چرمسازان و... در مبارزات طبقاتی کارگران در آن سال‌های اختناق بود. به دنبال این حرکت بزرگ کارگری یورش عوامل ارتجاع برای دستگیری فعالین کارگری شدت یافته و در سال ۱۳۰۶ شاهد هجوم گسترده نظامیان تحت فرمان رضاخان قلدر برای دستگیری فعالین کارگری هستیم. در اثر این یورش با وجود آن که صدهانفر بازداشت می‌گردند اما کادرهای اصلی اتحادیه و حزب زیر ضرب قرار نمی‌گیرند. هوشیاری فعالین کارگری در مواجهه با شرایط اختناق رضاخانی باعث می‌گردد که هسته‌های اصلی و سازمان‌ده جنبش کارگری بتوانند به مبارزات مخفیانه خود برای حفظ تشکل‌های مستقل کارگری ادامه دهند.

وطن در اصفهان در اردیبهشت ۱۳۰۹ و اعتصاب کارگران ایرانی صنایع نفت جنوب را می توان از مهم ترین حرکت های اعتراضی کارگران در این سال های اختناق نام برد.

در سال ۱۳۰۹ با تصویب لایحه ضد کمونیستی در مجلس رضاخانی، که ممنوعیت فعالیت تمامی اتحادیه ها از جمله مواد آن بود بیش از ۲۰۰۰ نفر از فعالین و رهبران اتحادیه ها و اعضای حزب کمونیست ایران به شکنجه گاه ها فرستاده می شوند. با آغاز این دوره سرکوب و اختناق، مبارزات جنبش کارگری و کمونیستی خصلت کار مخفی - نیمه علنی خود را شروع می نماید.

که بر تارک پلاکارت ها و در شعارهای کارگران نقش بسته بود. جنبش کارگران یکی از کارگران فعال و از رهبران جوان خود را در این یورش سبانه از دست می دهد. حجازی در زیر شکنجه های رضاخانی به شهادت می رسد. دیکتاتوری سرنیزه و حکومت پلیسی رضاشاهی اما هرگز نتوانست سایه مرگ و وحشت را بر جنبش کارگری بیاندازد و صفوف متحد آنها را متفرق نماید.

با وجود ممنوعیت فعالیت اتحادیه ها و دستگیری اعضا و فعالین آن و ممنوعیت هر نوع تجمعی در محل کار و حتی در قهوه خانه ها، مبارزات اتحادیه ای و متحدانه کارگران در تهران، تبریز، گیلان، مشهد، نفت جنوب، اصفهان و... هم چنان با فرازونشیب تا سال ۱۹۳۱ ادامه می یابد. اعتصاب کارگران کارخانه

در سال ۱۳۰۷ باردیگر تدارک برای برگزاری جشن اول ماه مه در دستور قرار می گیرد و بیش از ۲۰۰۰ نفر با تجمع خود در باغ معینه تهران روز جهانی کارگر را باشکوه تر از سال های گذشته برگزار می نمایند. فردای جشن پلیس نزدیک به ۵۰ نفر از اعضای اتحادیه را بازداشت می نماید. برگزاری جشن اول ماه مه هم حکومت پهلوی را به وحشت انداخت و هم طبقه کارگر ایران را برای تداوم مبارزات خود بیدار و هوشیار نمود. اهمیت و هویت تاریخی روز اول ماه مه و منافع طبقاتی کارگران به تداوم مبارزات صنفی و سیاسی آنها انجامید. آزادی تشکیلات اتحادیه و حق اعتصاب، تحقق ۸ ساعت کار در روز، ممنوعیت کار اطفال و افزایش دستمزد و بهبودی شرایط زندگی کارگران خواست های عمومی ای بود

با یاد آوتیس میکائیلیان (سلطان زاده)

و مانیفست کمونیست تحت سرپرستی او به فارسی برگردانده می شود. در ششمین کنگره کمیتن در سال ۱۹۲۸ سلطان زاده درگیر بحث شدیدی با هیلفردینگ دومیناتون و بوخارین بر سر نقش سرمایه مالی می گردد. سلطان زاده نظرات آنها را که برتری سرمایه بانکی بر سرمایه صنعتی را قبول نداشتند مورد نقد قرار

کمونیستی در دستور کار قرار گیرد. از آن جا که این نظرات مورد موافقت و تایید خط سیاسی دفتر بلشویک ماورافقاز و حزب کمونیست آذربایجان قرار نداشت دوماه ونیم بعد از تاریخ کنگره اول حزب در سال ۱۹۲۰، طی یک اقدام کودتایی ۱۲ نفر از ۱۵ نفر اعضای کمیته مرکزی منتخب کنگره انزلی از جمله سلطان زاده از ترکیب رهبری حزب اخراج می گردند و سلطان زاده به مسکو منتقل می گردد. چنین مداخله ای نه تنها از سوی کمیته مرکزی منتخب کنگره اول پذیرفته نمی شود بلکه آنها بر موجودیت قانونی خود پافشاری می نمایند. ایستادگی در مقابل دخالت حزب کمونیست آذربایجان در امور داخلی حزب کمونیست ایران منجر به شکل گیری جناحی وابسته به آنها در حزب می گردد که کمیته مرکزی جدیدی را توطئه گرانه منتصب می کنند. سلطانه زاده به خاطر دانش و اطلاعات گسترده خود به عضویت هیات اجرایی کمیتن درمی آید. در سال ۱۹۲۱ در مقام یکی از مشاوران نزدیک لنین به ریاست اداره خاور نزدیک در کمیته های امور خارجه در مسکو برگزیده می گردد و طی سال های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷ در بخش ایجاد انستیتوی بانکداری شوروی و سردبیری

جنبش کارگری و کمونیستی ایران با نام و زندگی بسیاری از فرزندان خود از جمله رفیق سلطانه زاده هنوز ناآشناست. آنها بسیارند! آوتیس فرزند رنج و کار دریک خانواده دهقانی ارمنی در مراغه در سال ۱۲۶۸ متولد شد. نام مستعار سلطانه زاده را بعدها به یاد نام پدرش سلطان و مراغه را با خاطره زادگاهش برای خود انتخاب نمود. در نوجوانی زمانی که دوازده ساله بود برای تحصیل راهی روسیه شد و در ۱۸ سالگی در جنبش سوسیال دموکرات قفقاز شرکت و ۷ سال بعد در ۲۳ سالگی یعنی در سال ۱۹۱۳ به عضویت حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (بلشویک) درآمد. از بنیانگذاران حزب عدالت بود و در اولین کنگره حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۲۰ (معروف به کنگره انزلی) به نمایندگی از سوی ایرانیان مقیم ترکستان (لازم به یادآوری است که در آن زمان گفته می شد که ۷ هزار کمونیست ایرانی در نخستین کنفرانس حزبی تاشکند در تشکیلات حزبی سازمان داده شده بودند و این کنفرانس زمینه ای برای برگزاری نخستین کنگره حزب کمونیست ایران به حساب می آید.) شرکت داشت. در کنگره اول حزب، اسناد کنگره و خط مشی سیاسی حزب که بر اساس نظرات سلطانه زاده تدوین گردیده بودند مورد تایید اکثریت اعضای شرکت کننده در کنگره قرار گرفت و در انتخابات رهبری حزب به دیراوی آن انتخاب شد. بعد از کنگره اول، سلطان زاده همراه با کریم نیک بین و عوض زاده به عنوان نمایندگان حزب در دومین کنگره کمیتن شرکت می کنند. سلطانه زاده با ارزیابی از جنبش بورژوازی ملی در ایران بر این نظر بود که در ایران مبارزه انقلابی می باید از سطح ملی به سطح مبارزه اجتماعی طبقاتی انتقال یابد و گسترش مبارزات



می دهد و در رابطه با مساله نهضت های انقلابی در مستعمرات اعلام می دارد که مهم این نیست که مباحثات ما حول این مساله انجام شود که آیا کشور معینی چون ایران می تواند از مرحله توسعه سرمایه داری بگذرد یا نه؟ یا این که باید یک رژیم شورایی را فوراً تاسیس کرد و یا بایستی به جای آن یک دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان را پس از پیروزی انقلاب جایگزین نمود بلکه باید بپذیریم که در عصر امپریالیسم و انقلاب های پرولتاریایی، هیچ انقلاب بورژوازمودمکراتیکی نمی تواند بدون رهبری طبقه کارگر پیروز شود و این باید در محور ارزیابی های ما قرار داشته باشد. سلطانه زاده با همین منطق مخالف یکی دانستن تحولات در کشورهای ایران، سوریه، هند و چین بوده و آنها را در یک طبقه بندی نهادن عملی خطا می دانست چراکه در بسیاری از این

حزب توده ایران بتواند به بیرون درز کرده و در اختیار جنبش قرار گیرد. رفیق سلطانه در کنار تمامی اعضای رهبری و کادرهای حزب کمونیست ایران (کریم نیک بین ، حسین شرقی ، عبداحسین دهباز ، ابوالقاسم ذره ، مرتضی علوی ، احسان اله خان دوستدار ، دانش بنیادزاد ، علی اکبرزاده ، حمداله حسن زاده ، ملابابا هاشم زاده ، اکبر نصیب زاده ، آشوری ، جعفر کنگاوری ، رضا پاشا زاده ، علی حسین زاده و...) در جریان تصفیه های خونین دهه ۳۰ (۱۹۳۷-۱۹۳۸) دوران استالین از میان رفتند. در برخی از نوشته ها تاریخ تیرباران او ۱۶ ژانویه ۱۹۳۸ بوده است.

در تاریخ سیاه ترورهای استالینی نام هزاران نفر از کادرهای برجسته جنبش بین المللی کمونیستی به



چشم می خورند که سلطانه زاده یک نفر از میان آن بسیاریان بود. یادشان گرامی باد!

* منابع این مطلب از: تاریخ جنبش کمونیستی در ایران (سپهر ذبیح) ، اتحادیه های کارگری (ویلم فلور) ، خاطرات ایرج اسکندری ، خاطرات آوانسیان و... می باشد

حزب باید به بحث بی ثمر درباره نقش آزادی بخش ملی رضاشاه و ماهیت بورژوازی حکومت کودتا (سوم اسفند ۱۲۹۹) خاتمه دهد. همچنین ثابت شد که رضاشاه نه تنها به نهضت آزادی بخش ملی کشور کمکی نکرد بلکه در مدت کوتاهی خود به صورت یک مالک بزرگ درآمد و مناسبات خویش را با اشراف فتودال در زمینه های مختلف استوارتر ساخت... فرق نظر ما با دموکرات ها و مشروطه چپی های ایران آن است که در همان حال که برای آنها پارلمان مقصد اصلی است ، برای ما پارلمان فقط وسیله است. آنها به قوه انقلابی توده ها اعتقاد نداشته و به همین جهت پلنیک سازش با حکومت ورژیم امروزه ویا گوشه گیری و منفی بافی های

فیلسوفانه را پیش کشیده اند. ولی ما در هیچ یک از فرونت ها مبارزه را ترک نکرده تا محو نکردن رژیم کنونی و نرسیدن به مقصد اصلی اسلحه را بر زمین نخواهیم گذاشت. تاکتیک کمونیست ها این نیست که باید در انتخابات شرکت کرده و بلوک (اتحاد) عمومی با کلیه مخالفین حکومت حاضر تشکیل داد و از تشکیلات غیر علنی و مبارزه انقلابی و شورش مسلحانه صرف نظر کرد.

متأسفانه از کارهای نوشتاری سلطانه زاده به جز مقالاتی متفرق و نقل قول هایی در این یا آن کتاب ، اسنادی در اختیار نیست و آن چه نیز که در تاریخ کتبی ناقص و تحریف شده جنبش کمونیستی ایران به جای مانده است نمی تواند ملاک نظرات و اندیشه سلطانه زاده باشد. باین امید که روزی این تجربیات از آرشوهای ممنوعه و حذف شده حزب کمونیست شوروی سابق

کشورها بالاترین شکل زندگی اجتماعی همراه عقب مانده ترین جلوه های آن وجود داشت و نظریه انقلاب در مستعمرات باید اهمیت استراتژیک این سرزمین ها را همیشه مورد نظر داشته باشد. سلطان زاده همچنین بر این نظر بود که اصولا بورژوازی مایل به اتحاد با پرولتاریا و دهقانان نیست و سعی می کند که با مالکان و امپریالیست های خارجی متحد شود و خرده بورژوازی نیز نمی تواند به عنوان یک رکن انقلاب دهقانی کار موثری انجام دهد به این ترتیب پرولتاریا و دهقانان از طریق سازمان یافتن در حزب کمونیست ایران به صورت دنیویوی باقی می ماند که قابلیت فعالیت انقلابی دارند.

سلطان زاده در آستانه برگزاری کنگره دوم حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۲۹ در ارومیه نظر خود را نسبت به حکومت جدید رضاخان در مقاله ای چنین ابراز می دارد : «حزب در فاصله ۷ سال از برگزاری اولین و دومین کنگره توانسته است تلاش های دولت را برای انحلال حزبی بی اثر سازد. اولین هدف کنگره حزب ، مبارزه با امپریالیسم بریتانیا و سلسله قاجاریه بود و همان مبارزه در سال ۱۹۲۷ نیز ضرورت دارد باین تفاوت که مراتب سلسله قاجاریه جای خود را به سلسله پهلوی داده است. این که با پایان سلطه بریتانیا ایران به آزادی کامل خواهد رسید حرفی است از سرخوش خیالی زیرا رژیم رضاشاه توسط مالکان و فتودال ها حمایت می شود و این افراد مانع بزرگی در آزاد ساختن ایران می باشند و خروج نیروهای انگلیسی از ایران به هیچ وجه به سلطه بریتانیا پایان نداد بلکه انگلیسی ها شگرد خود را تغییر دادند. رضا شاه هیچ گونه مبارزه اساسی با امپریالیسم بریتانیا و مالکان فتودال نکرده است. باتوجه به این استدلال کنگره

به نقل از نبرد خلق ، ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ، شماره ۴ ، مردادماه ۱۳۵۳

کارگران جهان چیت در کاروانسراسنگی به خون کشیده شدند

اردیبهشت ماه سال ۵۰ بود. کارسخت و طاقت فرسا در کارخانه های جهان چیت جریان داشت. روزی ۱۲ ساعت کار با ۶ تومان پایه حقوقی مزد داده می شد. رقم مزد برای کودکان و زنان که نیمی از کارگران واحد صنعتی جهان چیت را تشکیل می دادند ۳-۴ تومان بیشتر نبود. محمد صادق فاتح یزدی خونخوار مثل زالوی سمجی خون کارگران را می مکید و اعتیابی به رنج ها و درخواست های کارگران نمی کرد. فشار زندگی بر کارگران روز به روز بیشتر می گشت ولی فاتح کفتار با وجود سن زیاد هر روز جوان تر و سالم تر می شد. کارگران جهان چیت که از این همه زورگویی و جلادی خشمگین شده بودند تصمیم گرفتند برای گرفتن حق خود به وزارت کار در تهران

که در این واقعه خونین ناقص العضو شده اند قربانیان زنده جنایت فاتح در کرج زندگی می کنند. در این واقعه همچنین افرادیگری غیر از کارگران جهان چیت مجروح و کشته شدند. از جمله یک قصاب و یک راننده زحمتکش شرکت واحد که هدف گلوله های ژاندارم ها قرار گرفته و به قتل رسیدند. این جواب دولت محمد رضا شاه خائن بود به کارگرانی که برای گرفتن ابتدایی ترین حقوق خود دست به اعتصاب زده بودند. این جواب وزارت کار بود به تقاضاهای کارگران به خاطر دریافت نان بیشتر برای سیر کردن شکم زن و فرزند خود.

در روز یکشنبه ۲۰ مردادماه ۱۳۵۳ یک واحد ۴ نفری از رزمندگان سازمان چریک های فدایی خلق ایران عملیاتی را با نام « طرح تاری وردی » که اسم مستعار رفیق حسن نوروزی بود با موفقیت به مرحله اجرا در آورده و طی آن فاتح یزدی ، چشم راست شاه و صاحب کارخانجات جهان چیت ، روغن نباتی جهان ، آرمه ، ایترنول و ایترنولوب وده ها کارخانه و صداها هکتار زمین و باغ و... را ترور می نمایند.

شکایت کنند. ۲۰۰۰ کارگر شجاع جهان چیت که هنوز به درستی ماهیت پلید مقامات بالا و وزارت کار را نمی شناختند و هنوز به رسیدگی وزارت کار امید داشتند پیاده از کرج بطرف تهران حرکت کردند. دولت شاه که از اتحاد ۲۰۰۰ کارگر خشمگین وحشت زده شده بود طی توطئه مشترکی با فاتح خائن که حاضر نبود دیناری به حقوق کارگران اضافه کند ، دستور داد جلوی راه کارگران را با شلیک گلوله بگیرند. کارگران جهان چیت که تصمیم داشتند بیش از ۴۰ کیلومتر راه را پیاده طی کنند و به تهران برسند بعد از طی ۲۰ کیلومتر از راه مورد حمله ژاندارم های مسلح قرار گرفتند.

کامیون های پر از ژاندارم در کاروانسراسنگی ، نیمه راه کرج - تهران ، کارگران زحمتکش را که اسلحه ای جز مشت های گره کرده و خشمگین خود نداشتند به رگبار مسلسل بستند و به این ترتیب شکم کارگران گرسنه ای را که برای سیر کردن آن دست به اعتصاب زده بودند با سرب مذاب پر کردند. عده زیادی در این واقعه مجروح شدند و دست و پای خود را از دست دادند و بیش از ۲۰ نفر شهید گشتند. اکنون کارگرانی

در بازار کار شده ایم... با رفرفرم های رادیکال در سیستم رفاه اجتماعی و بخصوص بیمه های درمانی راه را برای کاهش هزینه های غیر مزدی کار هموار کرده ایم." (وال استریت ژورنال، ۳۰ دسامبر ۲۰۰۳). به عبارت دیگر سرمایه آلمانی حقوق کارگران را از میان برده، اخراج آنان را آسان ساخته و در عین حال رفاه اجتماعی را کاهش می دهد.

سیاست های دولتی در کشورهای پیرامونی به همراه اشتیاق سرمایه بین المللی برای سرمایه گذاری شرایط مشکلی را برای کارگران در این مناطق فراهم آورده اند. در چین کارگرانی که از مناطق دوردست به شهرها رو می آورند در خوابگاه های بیش از حد شلوغ زندگی کرده، ساعت های طولانی برای دستمزدی بسیار اندک کار می کنند، هیچ نوع اتحادیه ای ندارند و از حقوق اندکی برخوردارند. در آمریکای لاتین کارگرانی که بخواهند اتحادیه های کارگری ایجاد کنند همواره در معرض خطر قرار دارند (بطور مثال موسسین اتحادیه کارگران شرکت کواکولا کشته شدند). در آفریقای جنوبی همراهی دولت تحت کنترل کنگره ملی با سیاست های نئو لیبرالی، پشت متحد سنتی آنان یعنی اتحادیه ها را خالی کرده است. به جای آنان بسیاری از قوانین خصوصی سازی که به جز ضرر برای کارگران چیزی ندارند به تصویب رسیده اند. در حالی که وضعیت برای بخش های خاصی از نیروی کار، مثل متخصصین کامپیوتر در هند، کمی بهتر شده است، برای بخش های دیگر در تمامی دنیا وخیم تر و روز به روز بدتر می شود.

در فرار از شرایط طاقت فرسا (همچنین اعمال خشونت بر علیه کشاورزان فقیر و بی زمین) مردم در کشورهای پیرامونی به شهرهای پرجمعیت و مواجه با بیکاری روی می آورند. نتیجه این که همه روزه تعداد بیشتری از مردم در مناطق فقیر نشین از روزی به روز دیگر زندگی را سر می کنند. این ارتش در کشورهای جهان سوم نه تنها برای اقتصاد کشور خود بلکه برای سرمایه بین المللی نیز به عنوان نیروی رزرو مطرح می باشد.

هدف خط مشی جدید سرمایه در همه جای دنیا در افزایش سود از طریق ایجاد انعطاف در همه زمینه ها - اخراج و استخدام کارگران، به دست آوردن نیروی کار کم هزینه، کاهش رفاه اجتماعی، سرمایه گذاری در بازارهای خارجی، بازگرداندن سود به منبع سرمایه، و دسترسی به منابع مواد خام جدید است. این روش ها در آمریکا و دیگر نقاط منجر به افزایش ناامنی در بازار کار شده است. وجود ذخیره بزرگی از کارگران که در شرایط ناامنی زندگی می کنند پدیده جدیدی نیست. مارکس از این خصوصیت پایه ای سرمایه داری به عنوان ارتش ذخیره کار یاد می کند. این ارتش نه تنها یکی از خصلت های پایه ای سرمایه داری است، بلکه به کاهش هزینه ها و در نتیجه سود آور ساختن بازارها کمک کرده و به

کارگران یکبار مصرف: ارتش بیکاران در دوران حاضر

نوشته فرد و هاری مگ داف

مانتلی ریویو، آوریل ۲۰۰۴

برگردان: مهرنوش کیان

فشار سرمایه برای افزایش سود آوری سرمایه گذاری در کشورهای مرکزی منجر به کاهش امنیت شغلی و رفاه اجتماعی گردیده است. ما در این مقاله بر وضعیت موجود در آمریکا تمرکز می کنیم ولی موقعیت اروپا نیز چندان متفاوت نیست. بطور مثال، روند خصوصی سازی و سیاست حساب شده کاهش قدرت اتحادیه های کارگری در طی سالیان توانائی جنبش کارگری در انگلیس را به شدت کاهش داده است. در آلمان، شرکت ها و دولت در تلاش برای سود آور ساختن سرمایه در حال از میان بردن تمامی دست آوردهای جنبش کارگری از زمان جنگ دوم جهانی به این سو می باشند. گرهارد شرودر با افتخار می گوید: "ما با بازسازی، موفق به افزایش انعطاف



اگر جمعیت کارگر اضافی را محصول انباشت و یا رشد ثروت بر اساس سرمایه بدانیم، این جمعیت اضافی نه بمثابة اهرمی برای ادامه حیات روش تولید سرمایه داری بلکه بالعکس تبدیل به اهرم انباشت سرمایه دارانه شده و این عده تبدیل به ارتش یک بار مصرف سرمایه می گردند، انگار که خود سرمایه به خرج خود، آنها را تولید کرده است.

مارکس، کاپیتال، جلد اول

کارگران در شرایط بسیار دشواری قرار دارند. در کشورهای ثروتمند مرکز سرمایه داری، نیروی کار برای حفظ سطح دستمزدها به میزان کنونی در برابر جبهه مشترک شرکت های چند ملیتی و دولت ها مبارزه می نماید، در حالی که شرایط کارگران در کشورهای پیرامونی بسیار مشکل تر است. پذیرش گسترده و به کار گیری برنامه سرمایه داری - «تجارت آزاد»، «بازار آزاد»، انعطاف پذیری هر چه بیشتر بازار کار و کاهش برنامه های رفاه اجتماعی - فقط به نفع عده خاصی تمام شده است. صاحبان و مدیران شرکت های چند ملیتی امروزه آزاد هستند هر کجا که نیروی کار ارزان تر و هزینه ها پائین تر است، محصول خود را تولید کنند، از حق انحصاری تولید استفاده کنند و سرمایه را به هر کجا که می خواهند منتقل نمایند. در مقابل همه روزه تعداد بیشتری از کارگران با وضعیتی دشوار مواجه می گردند.

بسیاری از تغییرات اقتصادی در آمریکا - همچنین تغییراتی که منجر به تحت فشار قرار دادن هر چه بیشتر نیروی کار گردید - از دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ آغاز گردید (مراجعه کنید به "چهره جدید سرمایه داری: رشد کند، مازاد سرمایه، کوهی از قرض"). این تغییرات برای مواجهه با رکود اقتصادی در کشورهای محور سرمایه داری بدنبال رشد سریع پس از دوران جنگ دوم صورت گرفت. در غیاب تکنولوژی های جدید و یا هر گونه محرک دیگری برای فعال کردن اقتصاد، سرمایه نیازی فوری به یافتن راهی جدید برای بدست آوردن منافع بیشتر داشت. جریان نوین به فرماندهی ایالات متحده برای از میان بردن مرزها برای سرمایه که امروزه بیشتر «جهانی شدن» نامیده می شود، چیزی بیش از جستجویی مهاجم وار برای یافتن زمینه های سرمایه گذاری های سود آور در دیگر نقاط نیست. محدودیت های بیشمار در کشورهای پیرامونی برای سرمایه گذاری های خارجی دلیل کافی برای ستیزه جویی سرمایه جهانی را فراهم آورد. بسیاری از کشورهای پیرامونی که پس از جنگ جهانی دوم تازه از قید استعمار رها شده بودند (مثل هند) برای ایجاد امکان رشد مستقل موانع و محدودیت های بسیاری برای ورود سرمایه خارجی به کشور خود فراهم آوردند.

عنوان اسلحه ای دائمی در دست سرمایه داران بر علیه کارگران شاغل مورد استفاده قرار می گیرد.

ارتش ذخیره کار

یکی از خصائل سرمایه داری، تولید مازاد کار یعنی نیروی عظیم انسانی که بنا به خواست و احتیاج سرمایه وارد بازار کار شده و یا کنار گذاشته می شوند، می باشد. در دوران رونق و رشد، نیروی کار زیادی برای استفاده از حداکثر ظرفیت بازار کار لازم است. با کاهش فروش در دوران رکود، کارگران مازاد اخراج می گردند. ارتش ذخیره کار، با استثنا هائی بسیار اندک، حضوری دائمی دارد. در دوران جنگ دوم به طور استثنائی و به علت نیاز به حضور صد در صد نیروی کار برای تولید، در آمریکا بیکاری وجود نداشت. برای جایگزین ساختن نیروی مردان، زنان به عرصه کارخانه ها فراخوانده شدند. با وجود ۱۱ میلیون نفر که در ارتش و جبهه های جنگ مشغول بودند، بیکاری به صفر رسید.

اگر می خواهیم به مسئله مازاد نیروی کار در ارتش ذخیره برخورد کنیم، همواره باید دو نکته را در نظر داشته باشیم. اول اینکه مازاد جمعیت به طور مطلق وجود ندارد، بلکه مازاد در بطن جامعه ای که توسط انگیزه سود و قانون طلائئ «انباشت فقط به خاطر خود انباشت» اداره می شود، به وجود می آید. دوم اینکه، اگر همه به اندازه کافی غذا برای خوردن، سرپناهی آبرومندانه برای زندگی، بیمه درمانی، آموزش، مرخصی کافی برای تعطیلات طولانی تر و وقت کافی برای به کار گیری خلاقیت خود داشتند، مازادی به وجود نمی آمد.

صاحبان تجارت و مدیران شرکت های بزرگ، بخش های فنی و ساختاری خود را حتی زمانی که به طور کامل و یا اصلا از آنها به دلیل نبود تقاضا، به اندازه کافی استفاده نمی شود حفظ می کنند. سرمایه داران بدون توجه به وضعیت بازار از ساختمان های خود-کارخانه ها، دفاتر و انبارها- و ماشین آلات مختلف خود نگاه داری می کنند، اما کارگران را می توان اخراج کرد. سرمایه از کارگران به هنگام نیاز استفاده کرده و سپس آنها را دور می ریزد. سرمایه با برخورد با نیروی کار به عنوان بخشی از پروسه تولید که می توان به راحتی آن را تعویض و یا حذف کرد، به موتور حرکت خود - یعنی انباشت دائمی ثروت- جان تازه ای می بخشد. دست باز سرمایه در برخورد با نیروی کار از اهمیت حیاتی برای ادامه حیات سیستم سرمایه داری برخوردار است، چرا که از این طریق انعطاف لازم برای مقابله با تغییرات ناگهانی در بازار های جهانی برای سرمایه داران فراهم می آید.

برای سرمایه دار معنی ندارد که به کارگر خود در هنگام رکود همچنان حقوق بپردازد. وقتی زمین دار به کمک دیگران فقط در فصل برداشت احتیاج دارد، آیا معنی دارد که در تمامی سال به او حقوق بپردازد؟ برخی ممکن است استدلال کنند که به نفع سرمایه

است که حتی در دوران رکود برخی از متخصصین خود را نگاه دارد تا بعدا به هنگام رونق مجدد بتواند بلافاصله از نیروی کار آنان استفاده کند. اما امروزه ارتش ذخیره بیکاران پر است از متخصصین کامپیوتر، مهندسی و تکنسین ها که می توانند در هر زمان جا های خالی را پر کنند.

اعضای این ارتش که همواره در ترس و ناامنی به سر می برند را می توان در دسته بندی های زیر تقسیم بندی کرد:

۱. بیکاران (شامل کسانی که رسماً به عنوان بیکار شناخته می شوند چون در حال حاضر به دنبال کار می گردند و کسانی که دیگر حتی به دنبال کار هم نمی گردند).

۲. کارگران نیمه وقت که می خواهند تمام وقت کار کنند.

۳. کسانی که شغل آزاد دارند و می خواهند به طور تمام وقت استخدام شوند ولی فعلاً به صورت قراردادی کار می کنند.

۴. کسانی که در شغل هائی مشغول به کار هستند که هر لحظه امکان از میان رفتن آن به دلیل انتقال سرمایه به کشورهای ارزان تر، مکانیزه شدن و یا رکورد اقتصادی می رود.

اگر چه این عده در واقع هنوز شاغل هستند ولی می دانند که به زودی بیکار می شوند و رفتار آنان در محیط کار نیز بر همین اساس است. کشاورزان در کشورهای مرکزی سرمایه دیگر تعداد زیادی به این ارتش اضافه نمی کنند. اما در مقابل در کشورهای پیرامونی کشاورزان بخش بزرگی از این ارتش و مهاجرین به شهرهای بزرگ کشورهای پیرامونی و کشورهای مرکزی را تشکیل می دهند.

۵. کسانی که جزء نیروی کار فعال محسوب نمی شوند ولی در موقع لزوم به لشکر کار می پیوندند (مثل زندانیان و معلولین)

در آمریکا همیشه کارفرمایان می توانستند کارگران را به دلخواه خود از کار اخراج کنند. برای سرمایه چنین شرایطی بسیار ایده آل بوده و حداکثر انعطاف پذیری را در صرفه جویی در هزینه ها برای آن فراهم می کند. متن حکم صادره در دیوان عالی در سال ۱۸۸۴ در «تنسی»، نشانگر قدرت سرمایه در این زمینه می باشد:

«انسان باید در خرید و فروش هر کجا که بخواهد، در استخدام و اخراج مستخدمین به دلیلی مثبت و یا بدون دلیل و یا حتی به دلیلی منفی، آزاد بوده و از هر گونه اتهام عمل بر خلاف قانون مبری باشد.» (پین و وسترن و آتلانتیک رود، تنسی، ۱۸۸۴)

اخراج دلخواهی کارگران تنها با وجود اتحادیه ها بود که می توانست کنترل گردد. اما قانون گذاران در سطح ایالات متحده و ایالات به مرور اخراج کارگران را به طور قانونی محدود کرده و در صورتی که کارفرمایی می خواست کارگری را اخراج کند که قرارداد کاری محکمی در دست داشت، کار به دادگاه ارجاع یافته و بسیار طولانی و برای سرمایه

داران پر خرج می گردید. سرمایه برای مقابله با این مشکل، کارهای نیمه وقت، قراردادی، موقتی، خصوصی سازی و انتقال بخش بزرگی از تولیدات کالاها و سرویس به کشورهای ارزان را افزایش داده است. تمامی این توافقات مشروط به شروط خاص و غیر استاندارد، به سرمایه امکان تضعیف تعهدات اندکی که همچنان وجود دارند را می دهد.

فراهم کردن نیرو برای ارتش ذخیره

این نیرو در طی سالیان دستخوش تغییراتی شده است. بنا به شرایط محلی و روابط اقتصادی میان کشورهای مرکزی و پیرامونی ترکیب و منابع فراهم آوری این لشکر متفاوت شده است. معمولاً مهمترین منبع تامین نیرو توسعه سرمایه داری است- رشد مشاغل معمولاً به اندازه رشد جمعیت و نیروی کار جابجا شده نیست. گاهی اوقات زمین را برای ساختن سد، جاده و کارخانه ها غصب می کنند و کشاورزان بی زمین به شهرها روی می آورند. رشد تولید، فرمول الهی برخی اقتصاد دانان، ظاهراً هم برای سرمایه و هم برای نیروی کار مثبت است. می گویند که با رشد تولید، دستمزد بالاتر برای کارگران نیز ممکن می گردد چون سرمایه داران به سود بیشتری دست می یابند. اما در واقعیت رشد تولید نیروی کار در اقتصاد سرمایه داری دیگر گونه بوده است.

کشاورزی سرمایه دارانه در اروپای غربی با رشد تکنولوژی نیاز کمتری به نیروی کار داشت در نتیجه کشاورزان بیکار برای یافتن کار مجبور به مهاجرت به شهرها و فروش نیروی کار خود در دوران بسط و گسترش سرمایه داری گردیدند. ایالات متحده در سال های اولیه رشد سرمایه داری از چنین ارتش ذخیره ای برخوردار نبود. تا قبل از دهه های میانه قرن نوزدهم مهاجرین اروپائی در آمریکا اکثراً به عنوان کشاورز و صنعتگر مشغول به کار بودند. در نتیجه نیروی بردگان برای استفاده در مزارع بزرگ پنبه و تنباکو در جنوب مورد استفاده قرار گرفت. کارگران بیشتر از شلاق صاحبان مزارع می ترسیدند تا بیکاری. صنعت در شمال رشد کرده و مداوماً با پذیرش مهاجرین جای خالی نیروی مورد نیاز را پر می کرد. با ورود هر موج جدید از مهاجرین و پیوستن آنان به نیروی کار- ایرلندی ها در دهه ۱۸۵۰، چینی ها در غرب در دهه ۱۸۷۰، ایتالیائی ها و اروپای شرقی ها در اوایل دهه ۱۹۰۰، و آمریکای لاتینی ها در دهه های آخر قرن بیستم- ترسی فراگیر از بیکاری میان کارگران شاغل ایجاد شده و در نتیجه فضا به سم راسیسم آلوده می گردید. به این لشکر، سیاهان با مهاجرت خود به شمال پس از دو جنگ جهانی اول و دوم و کشاورزان فقیر پس از دوران رکود بزرگ پیوستند.

در دوران پس از جنگ جهانی دوم رکود اقتصادی همزمان با بالا رفتن دستمزدها شد. رشد دستمزدها موازی با رشد اقتصادی بود که از ۱۹۵۰ تا

که سالانه ۴۰ هزار دلار در سال حقوق می گرفت) از مشاغل تمام وقت یا نیمه وقت اخراج شدند. یعنی به طور متوسط حدود ۳۰ میلیون شغل در سال از بین رفته است (حدود ۲۰ درصد مشاغل). بدین ترتیب هر کسی که هنوز در سر شغل خود است با دیدن اخراج دوستان و آشنایان خود احساس ناامنی در کار داشته و کمتر به مبارزه می اندیشد.

همچنین برخی از کارفرمایان برای هشدار به کارکنان خود ابتدا تعدادی را اخراج و سپس کارگران جدید استخدام می کنند. کارکنان عضو اتحادیه ها در کارهای فصلی به راحتی کنار گذاشته می شوند چون کل نیروی کار پس از اتمام فصل کار اخراج می گردد و کارگران می دانند کارگری که اعتراض می کند سال دیگر استخدام نمی شود.

از دیگر تاکتیک ها استفاده های موقت و قراردادی یا از طریق شرکت های واسطه است. کارکنان نیمه وقت، موقتی و قراردادی معمولاً کمتر دستمزد می گیرند و خرجی برای کارفرما از بابت بیمه های مختلف ندارند. نباید تصور کرد که کارهای موقتی فقط در زمینه ی کارهای یدی است. دانشگاه ها با کاهش بودجه خود کمتر به استخدام تمام وقت پرداخته از مدرسین قراردادی استفاده می کنند. این روش بسیاری از متخصصین حتی در زمینه کامپیوتر را در بر می گیرد.



استفاده از کارگران قراردادی که از طریق شرکت های واسطه صورت می گیرد بدترین شرایط را برای نیروی کار فراهم می کند چرا که هیچ کدام از طرفین درگیر خود را مسئول مسائل کارکنان نمی دانند. این نوع استخدام بخصوص در بخش های کشاورزی، کارهای فصلی یا انتظامی بسیار معمول است. بازرسی وسیع از سوپر مارکت وال مارکت نشان داد که اکثر کارکنان این سوپر مارکت از مدارک رسمی کافی برخوردار نیستند. بسیاری از

کنند، و فقرا هم به اندازه کافی فقیر نیستند. یکی از دلایل رفرف در قانون رفاه اجتماعی در دوران کلینتون وادار کردن بیکاران به پذیرش مشاغل پائین و ناخوشایند و پیوستن به نیروی کار بود. برای ایجاد نیروی کار بیشتر چنین سیاست هایی را پیشه می کنند ولی برای ایجاد شغل کاری انجام نمی شود.

ارتش ذخیره در دوران فعلی امپریالیسم مشخصات ویژه ای پیدا کرده است. با بین المللی تر شدن سرمایه و جاری شدن آن از کشوری به کشور دیگر دارایی ثابت سرمایه در تمامی دنیا پراکنده شده است. بدین ترتیب دسترسی سرمایه به نیروی کار کشورهای پیرامونی راحت تر و بیشتر شده است. این امر منجر به مزاد نسبی جمعیت در کشورهای مرکزی مثل آمریکا و اروپا شده است. پس در حالی که صاحبان سرمایه از میان کارگران کشورهای پیرامون کارکنان خود را انتخاب می کنند، کارگران کشورهای مرکزی از کار اخراج می شوند. همانطور که گفته شد بسیاری از کشاورزان سابق در کشورهای پیرامون به لشکر محلی کار در شهرها پیوسته اند.

کارگران بیکار از بخشی به بخش دیگر رفته، گاهی کار خود را از دست می دهند و گاهی چنان ناامید می شوند که دیگر به جستجوی کار نمی روند و تا بهتر شدن شرایط صبر می کنند. اخیراً مقاله ای در لوس آنجلس تایمز، ۲۹ دسامبر ۲۰۰۳، تغییرات عجیبی که در وضعیت یک بیکار رخ می دهد را به تصویر می کشد. شخصی بیکار می شود و پس از مدتی از جستجوی کار ناامید گردیده و بدین ترتیب از شمار لشکر بیکاران خارج شده و سپس برای مدتی به شغل های کوچک و آزاد روی می آورد و بعد با تکیه به پس انداز کوچکی که از کار آزاد به دست آورده کاری موقت و با درآمدی کمتر از شغل اصلی خود، بدون حقوق برای تعطیلات، بیماری، بازنشستگی، بیمه درمانی و بدون آینده به دست می آورد. تا کنون مشاغل امن، شامل مشاغل دولتی، کار در وزارت خانه ها و مدارس می شد. اما با کاهش بودجه دولتی این مشاغل هم در معرض خطر قرار گرفته اند.

اسلحه ای برای سرمایه

ارتش ذخیره برای سرمایه منافع بسیار در بردارد چون فقط به هنگام احتیاج مورد استفاده قرار می گیرد. اما در عین حال ابزاری برای کنترل نیروی کار نیز هست. تعداد زیاد کارگرانی که منتظر استخدام هستند از بالا رفتن دستمزدها جلوگیری می کند. آگاهی کارگران از اینکه امکان از دست رفتن کارشان به دلیل رکود اقتصادی یا جابجایی کارخانه به کشورهای ارزان تر همواره وجود دارد، به ایجاد نیروی کاری مطیع کمک کرده است. اکثر کارگران می دانند که موقعیت کاری اشان بسیار ناامن است. بطور مثال در طی سال ۲۰۰ تا ۲۰۰۳ در آمریکا ۲۰ درصد کل نیروی کار (یعنی تقریباً یک نفر از هر چهار کارگری

۱۹۷۰ ادامه داشت. اما در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ دستمزد وساعات کار در حالی که میزان تولید بالا رفته بود کاهش یافت. کارگران فقط با مبارزه برای حقوق خود می توانستند مطالبات خود را از سرمایه داران بگیرند. متأسفانه با ضعف کارگران در کشورهای مرکزی و بی قدرتی کارگران در کشورهای پیرامونی، بیشترین سود حاصل در این سال ها به جیب صاحبان سرمایه سرازیر گردیده است.

حتی بدون در نظر گرفتن احتمال شریک شدن نیروی کار در سود حاصل از زحمت خود، تولید کارآمد مشکلات بیشتری را برای کارگران فراهم می کند. با بالا رفتن تولید، چه تولید شده توسط ماشین آلات جدید، یا به کارگیری روش های کارآمد مدیریت (با کمترین بهترین نتیجه را بگیریم)، کارگران متخصص کمتری برای سطح خاصی از تولید مورد نیاز است. بدین ترتیب افزایش تولید خطری دائمی برای امنیت شغلی است بخصوص با توجه به مشاغل با حقوق بالا در صنایع جا افتاده که از رشد تولید بالائی برخوردار نیستند. بنا بر این کارگران اخراجی به دلیل افزایش تولید منبع دیگری برای ارتش ذخیره هستند. رشد تولید در صنایع آمریکا بسیار بالا بوده است. از سال ۱۹۵۵ تا ۲۰۰۰ تولید حدود ۴۰۰ درصد رشد کرده در حالی که افزایش استخدام فقط ۱۰ درصد بوده است. با اینکه بخشی از قطعات استفاده شده در صنایع آمریکائی قبلاً در کشورهای پیرامونی تولید شده اند، رشد تولید نیروی کار دلیل رشد تولید به طور کلی بوده است.

از کاهش مشاغل در کارخانه ها در آمریکا (به نسبت اشتغال به طور کلی) استفاده فراوانی شده است. بالاترین میزان اشتغال در ۱۹۷۹ بوده که حدود ۲۱ میلیون نفر مشغول به تولید بوده اند. این میزان تا سال ۲۰۰۰ حدود ده درصد کاهش یافته و در سال های رکود ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۲ (بهبودی بیکاری) مجدداً ده درصد کاهش یافته در حالی که تولید افزایش داشته است. اما این آمار، کاهش کار در تولیدات کارخانه ای در سطح جهانی را که در نتیجه افزایش تولید و مزاد کالا می باشد در نظر نمی گیرد. بر اساس گزارش وال استریت ژورنال، ۲۰ اکتبر ۲۰۰۳، مطالعه ۲۰ اقتصاد بزرگ جهانی نشان می دهد که از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۲ حدود ۱۱ درصد نیروی کار یعنی ۲۲ میلیون کارگر بیکار شده اند. این کاهش در ژاپن ۱۶ درصد و در برزیل ۲۰ درصد بوده است. حتی در چین کارگران کارخانه های تولیدی کاهش یافته اند (۱۵ درصد). تعداد اخراجیان کارخانه های دولتی بسیار بیشتر از تعدادی است که کارخانه های خریداری شده توسط سرمایه های جهانی و متمرکز بر تولید برای صادرات استخدام می کنند.

منبع دیگر فراهم آوردن نیرو برای این لشکر، کاهش رفاه اجتماعی است. در دوران ریگان عملاً گفته می شد که پولداران چندان هم پولدار نیستند، پس باید مالیات کمتر بدهند تا بتوانند بیشتر سرمایه گذاری

در چنین شرایطی سازمان دهی کارگران بسیار مشکل می گردد. اتحادیه ها در ایالات متحده امروزه فقط ۱۳ درصد از کارگران را نمایندگی می کنند.

حفظ سیستم رفاه اجتماعی به نفع سرمایه است. چرا که دولت ها ارتش ذخیره را برای زمانی که به نیروی شغلی احتیاج باشد زنده نگاه می دارند. اما همین سیستم هم به محض پر هزینه شدن زیر سؤال می رود. امروزه دولت ها تلاش می کنند که بار رفاه اجتماعی را به دوش سازمان های خیریه بگذارند. حتی بسیاری از کسانی که کار می کنند نیاز به کمک های این سازمان ها دارند. حداقل دستمزد در آمریکا از دهه های پایانی ۱۹۸۰ تا کنون با توجه به نرخ تورم ۱,۵ دلار کمتر شده است. در آمریکا حدود ۷ میلیون نفر با حداقل دستمزد زندگی می کنند. کسی که ۵۲ هفته و هفته ای ۴۰ ساعت کار می کند و ساعتی ۵,۱۵ (حداقل دستمزد) را می گیرد و در سال ۱۰۷۱۲ دلار درآمد دارد. خط فقر در آمریکا به طور رسمی برای یک خانواده سه نفری در آمد ۱۴۳۰۰ هزار دلاری در سال می باشد.

بخش اعظم عدم حمایت مردم از مبارزات کارگری در آمریکا این باور عمومی است که فقرا تنبل هستند و خود به دنبال کار نمی روند و یا در مدرسه خوب درس نخوانده اند و در نتیجه سواد کار کردن را ندارند. در هر حال تقصیر خود آنان است که در این وضع زندگی می کنند.

آینده ارتش ذخیره

وضعیت ارتش ذخیره در کشورهای پیرامونی بسیار بدتر از کشورهای مرکزی است. چرا که کارگران کشورهای مرکزی سال ها برای حقوق بیشتر و مزایای بهتر مبارزه کرده و تا حدودی نیز موفق بوده اند. بخشی از این دستاوردها مربوط به دوران رشد و رونق اقتصادی و بالا رفتن میزان ارزش اضافی است. همچنین در دوران جنگ سرد بیشتر توجه و امکانات به مقابله با خطر اتحاد شوروی متمرکز بود.

حرکت اخیر سرمایه برای از میان بردن امتیازات کارگران کشورهای مرکز و پیرامونی خطری عظیم است. نبود سازمان های کارگری و رزمنده نبودن سازمان های موجود به علاوه فشارهای وارده از طرف سرمایه به کارگران، نیروی کاری را مطیع و رام ساخته است. کارگران در اروپا که همواره دستاوردهای تاریخی بسیاری را به دست آورده بودند جلوی این تغییرات پس روانه را نمی توانند بگیرند و کارگران کشورهای پیرامونی ضعیف تر از قبل شده و توانایی مقابله را از دست داده اند.

سرمایه همچنان برای بدست آوردن منافع بیشتر تلاش خواهد کرد. و ارتش ذخیره کارگران همچنان بزرگ تر خواهد شد. امروزه سرمایه در موضع حمله و نیروی کار در دفاع است. برنامه های سرمایه برای آینده برای ما روشن است. سؤال این جاست که پاسخ نیروی کار به آن چه خواهد بود؟

هنوز نگران ثبات و نیروی کار پر از شور مبارزه بود. این قانون امروزه از جانب دولت و صاحبان شرکت ها کاملاً زیر پا گذاشته می شود.

ارتش ذخیره مخفی و علنی

ایالات متحده آمریکا در مقایسه با دیگر کشورهای سرمایه داری از بزرگترین ارتش ذخیره برخوردار است. گرچه تخمین واقعی تعداد آنها ناممکن است اما اطلاعاتی در باره وضعیت بخش های مختلف وجود دارد. اول بیکاران رسمی هستند. در حال حاضر در آمریکا ۸ میلیون رسماً به دنبال کار می گردند. این میزان در فاصله میان نوامبر ۲۰۰۳ تا ژانویه ۲۰۰۴ از ۵,۹ به ۵,۶ کاهش یافت. اما نه به خاطر اینکه تعدادی از آنان کار پیدا کردند بلکه در این فاصله ۲۰۰ هزار نفر دیگر به دنبال کار نگشتند. حدود ۲ میلیون نفر می خواهند کار کنند ولی دیگر به دنبال کار نمی گردند. این تعداد جزو آمار نیستند. همچنین ۴ میلیون نفر نیمه وقت کار می کنند و خواهان کار تمام وقت می باشند. اگر این تعداد را به بقیه اضافه کنیم، آمار واقعی حدود ۱۴ میلیون نفر یعنی ۱۰ درصد نیروی کار را نشان می دهد.

تعداد زیادی از اقشار اجتماعی هستند که همچنان در این آمار نشان داده نمی شوند. مثلاً در آمریکا حدوداً ۲ میلیون زندانی وجود دارد. همچنین تعدادی از بیکاران موفق به گرفتن بیمه عدم توانایی کار شده اند. برخی به طور کامل گشتن به دنبال کار را پس از مدتی ناموفقیت رها می کنند. بسیاری از کارکنان تشویق به بازنشستگی زودرس می شوند. این تعداد با گرفتن پولی از شرکت ها و بیمه های بازنشستگی خصوصی در واقع از دور نیروی مولد خارج می شوند ولی جزء بیکاران محسوب نمی گردند. آمار نشان می دهد که تعداد مردان میان ۲۵ تا ۵۴ سال که بازنشستگی زودرس می گیرند از ۶ درصد در ۱۹۹۱ به بیش از ۱۰ درصد در ۲۰۰۱ رسیده است. در آلمان به کارگران بالای ۵۸ سال پیشنهاد شده در صورتی که دیگر دنبال کار نگردند حقوق بیکاری مناسبی تا زمان بازنشستگی واقعی اشان دریافت و بعد از آن رسماً بازنشسته شوند.

پی آمد ها

تنها راه رسیدن به اشتغال کامل، اگر شدنی باشد، ایجاد کار در تناسب با رشد تولید است. با توجه به رشد جمعیت امروزه حدود ۱۴۰ هزار شغل در ماه یعنی ۱,۷ میلیون در سال مورد نیاز است. اما سیاست دولت ها و شرکت ها در این است که اساساً هیچگاه اعلام نمی کنند که واقعاً به چه تعداد شغل نیاز است چرا که می خواهند همواره ارتش ذخیره ای را داشته باشند. سرمایه برای حرکت خود به این ارتش نیاز دارد. نبود شغل به اندازه کافی مسابقه میان کارگران برای گرفتن مشاغل را وسعت بخشیده و در کنار آن به مسائل راسیستی و ضد مهاجران نیز دامن می زند.

آنان مهاجرین غیر قانونی بودند که حتی انگلیسی را به درستی صحبت نمی کردند.

روش دیگر پائین آوردن هزینه های کار تقسیم تولیدات به قطعات (از قطعات اتوموبیل گرفته تا سرویس های هات لاین برای ارائه اطلاعات) و تولید آنها در کشورهای ارزان تر می باشد. این قسمت ها قبلاً توسط کارکنان استخدامی انجام می گرفت. نیویورک تایمز ۳ ژانویه ۲۰۰۳ می نویسد که: "امکانات در خارج از کشور امروزه می توانند جانشین همه انواع مشاغل حتی مربوط به مسائل مالی و حسابداری شوند. خلاصه هر شغلی که جزء حیاتی یک شرکت نیست را می توان به شرکت های خارجی کوچکتر و ارزان تر محول کرد." این روند هر چه بیشتر مشاغل یقه سفیدان را مورد تهدید قرار می دهد. دوره های درسی اینترنتی حتی یادگیری را از سلطه دانشگاه ها خارج کرده است. یکی از همکاران اخیراً دوره ای اینترنتی را با مدرسی در کالیفرنیا و دیگری در یونان به پایان رساند. این روند مسلماً مشاغل مربوط به تدریس را مورد تهدید قرار می دهد.

ارتش ذخیره زندگی کارکنان شاغل را مرتباً مورد تهدیدی جدی قرار می دهد. مبارزه با تشکلهای کارکنان در دوران ریگان و به دنبال اعتصاب متخصصین کنترل در فرودگاه ها آغاز شد. دولت ریگان علیرغم خطر پائین آوردن سطح امنیت ترافیک هوایی دستور به اخراج همه این کارکنان داد. این حرکت سرمایه را به زبان زور مسلح کرد. ترس از بردن امکانات کاری به خارج از کشور، اخراج از کار و برخورد پرخاشجویانه مدیران، نیروی کاری را مطیع و سربراه ساخته است. تأثیرات این رام شدن را در کاهش وسیع هر نوع اعتراض و زمین گذاشتن کارمی توان مشاهده کرد. در فاصله میان ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۲ اعتراضات کارگری ۶۵ درصد یعنی از ۲۰ میلیون به ۷ میلیون کاهش یافته است. در نتیجه تمامی منافعی که قبلاً به دست آمده بود از دست رفته است. پل کروگمن می نویسد: "متوسط درآمد واقعی ۹۰ درصد از مالیات دهندگان آمریکایی ۷ درصد کاهش یافته است." (نیشن، ۵ ژانویه ۲۰۰۴)

با توجه به فضای ضد کارگری که توسط دولت آمریکا در حال حاضر دنبال می شود (وزارت کار به کارفرمایان می گوید که چگونه با استخدام کارگران ارزان مشکل اضافه کاری را حل کنند- نیویورک تایمز، ۵ ژانویه ۲۰۰۴) مشکل می توان قانون روابط کاری در آمریکا را باور کرد: "سیاست اعلام شده ایالات متحده آمریکا تشویق چانه زنی برای توافق بوده و از آزادی کارگران برای ایجاد انجمن ها، سازمان ها و انتخاب نمایندگان خود برای انجام مذاکرات و تعیین شرایط با کارفرمایان حمایت می کند."

این قانون در دوران خاصی یعنی دوران رکورد بزرگ تصویب گردید. در آن دوران سرمایه داری

مقتدا و آمریکائیان در باتلاق عراق

مهرنوش کیان
۱۶ آوریل ۲۰۰۴

وضعیت در عراق همچنان رو به وخامت می رود و دامنه خشونت و هرج و مرج همه روزه گسترده تری می شود. نیروهای اشغالگر به رهبری آمریکائیان نشان داده اند که اساسا یا به دلیل ماهیت خود نمی توانند و یا نمی خواهند با در پیش گرفتن سیاست های مناسب به برقراری صلح و دموکراسی در عراق کمک کنند. از طرف دیگر نیروهای حاضر در عراق نیز که بر علیه اشغال مبارزه می کنند به دلیل منافع خاص و یا دیدگاه های ایدئولوژیکی خود مکمل سیاست های آمریکائیان هستند. این روزها یکی از خبرسازان در عراق مقتدا ال صدر است.

مقتدا از جانب آمریکائیان متهم شده که در قتل آیت الله خوئی در سال گذشته دست داشته است. همچنین یک ماه پیش حکم دستگیری وی از جانب یک قاضی عراقی صادر گردید. دست داشتن نیروهای ال صدر در قتل خوئی از ابتدا روشن بود اما چرا آمریکائیان برای دستگیری صدر یک سال صبر کردند؟

روزنامه ال صباح، ارگان شورای حاکم بر عراق، چندی پیش نوشت که بر اساس قوانین تصویب شده توسط حکومت موقت در عراق "همه عراقی ها در برابر قانون یکسان بوده و از حق آزادی بیان دفاع خواهد شد." در ۲۸ مارس امسال روزنامه ال حوزه که توسط طرفداران ال صدر چاپ می گردید و حدودا ۱۰ هزار نفر خواننده داشت توسط پلیس عراق و به دنبال حکم صادره از طرف برمر(حاکم آمریکائی عراق) بسته شد. دلیل بستن روزنامه از طرف دفتر برمر، چاپ مقاله های تحریک آمیز بر علیه نیروهای آمریکائی و مؤلفین و دعوت از مردم عراق برای ادامه مقاومت اعلام گردید. ظاهرا آزادی بیان فقط در صورتی مجاز است که بر علیه حکومت حرفی زده نشود.

به دنبال تعطیل روزنامه تظاهرات آرامی توسط طرفداران ال صدر صورت گرفت و خیلی زود این اعتراضات به خشونت گرائید. همزمان با اعتراضات نیروهای صدر، ارتش دیگری به نام ال قادس(خشم) به رهبری هادی ال یمنی با نیروهای اسپانیائی مستقر در نجف و اطراف آن درگیری هائی ایجاد نمود. این ارتش نه برای مردم عراق و نه نیروهای اشغالگر تا قبل از این تاریخ شناخته شده نبود. بلافاصله بعد از این درگیری ها، نیروهای اشغالگر به ارتش ال مهدی،

نیروی نظامی ال صدر در بغداد و شهرهای دیگر حمله کردند. مصطفی ال یعقوبی دست راست صدر در نجف به جرم شرکت مستقیم در قتل خوئی توسط پلیس عراق دستگیر گردید. در ۶ آوریل صدر از مسجد خود در کوفه به دفترش در نجف رفت. علیرغم اختلافاتش با حوضه نجف فعلا تنها جای امن برای وی همین شهر است.

چرخش سیاست آمریکا در مورد صدر با اظهارات برمر مبنی بر اینکه صدر می خواهد قدرت را در جنوب غضب کند و خود حکومتی تشکیل بدهد آغاز گردید. رامزفلد در کنفرانس مطبوعاتی خود در هفته گذشته، صدر و نیروهای درگیر با آمریکائیان در فلوجا را مشت "باند تبهکاران، تروریست ها و جنایتکاران" خواند. عجیب این جاست که حتی خود آمریکائی ها بارها گفته اند که صدر نماینده اکثریت شیعیان نیست ولی با این حال با حرکت های خود او را بیشتر از آنچه که خود او می توانست مطرح کرده اند.

اما هدف آمریکائی ها چیست؟ آمریکا مداوما از انتقال قدرت در اول جولای امسال به حکومتی متشکل از نمایندگان مردم عراق سخن می گوید. اما بسیاری از صاحب نظران معتقدند آمریکا در واقع قصد خروج از عراق را ندارد. وجود هرج و مرج بهترین بهانه برای ادامه اشغال است. در عین حال خودخواهی و رفتار پرخاشجویانه و از بالای آمریکائی ها شنیدن نصایح دیگران برای اتخاذ روش زیرکانه تری را ناممکن کرده است.

حمید ال بیاتی سخنگوی شورای عالی انقلاب اسلامی عراق، به رهبری آیت الله سیستانی از رهبران پر نفوذ و میانه رو شیعه می باشد. لازم به تذکر است که این شورا نیز ارتش مسلح ۱۰ هزار نفره ای به نام ارتش ال بدر را تحت کنترل دارد. این ارتش سال گذشته با نیروهای صدر که می خواستند کنترل مالی برخی از اماکن مقدس شیعیان را به دست آورند درگیری هائی داشت. ال بیاتی می گوید: "من فکر می کنم آمریکائیان از شکست در فلوجا سرافکنده بودند. آنها دنبال یک هدف ضعیف می گشتند. اما این انتخاب خطرناک است. صدر نماینده بخش کوچکی از شیعیان است اما طرفداران او بیشتر در میان فقرا و بیکاران هستند. امروزه در عراق تعداد این دو گروه رو به افزایش است." ال بیاتی اضافه می کند: "آمریکائی ها به حرف ما گوش نمی کنند حتی وقتی به نفع شان حرف می زنیم. من مطمئن ما می توانستیم جان بسیاری از عراقی ها و آمریکائی ها را نجات دهیم ولی شاید چون آمریکا ابر قدرت است فکر می کند که از همه بهتر مسائل را می فهمد." (ال اهرام، ۱۴-۸ آوریل ۲۰۰۴)

ظاهرا آمریکا واقعا از همه بهتر می فهمد. متهدین عراقی در این نقطه نظر تنها نیستند. به گزارش گاردین ۸ آوریل، برمر به مشاوره های، مشاور عالی رتبه انگلیس در عراق، سر جرمی گرین استاک کوچکترین وقعی نگذاشت. نادیده گرفتن تجربه انگلیسی ها در کلنی سابق خود و رابطه طولانی آنان با مسلمانان منطقه احتمالا به ضرر آمریکا تمام خواهد شد.

دلیل دیگر حمله به صدر و پیروانش، ترس آمریکا از اتحاد نیروهای متنوعی که بر علیه اشغال مبارزه می کنند می باشد. بنا بر هفته نامه ال اهرام، اخیرا نیروهای سنی مستقر در فلوجا با نیروهای صدر در بغداد ارتباطاتی برقرار کرده اند. البته صدر همواره اعلام کرده که خواهان جمهوری اسلامی عراق به رهبری شیعیان است، اما در عین حال از وحدت نیروهای اسلام بر علیه اشغالگران نیز حمایت می کند. او در حال حاضر تلاش دارد حول محور "ناسیونالیسم عرب، اسلام سیاسی و حرکت انتفاده گونه" در میان نیروهای مختلف وحدت ایجاد کند.

درگیری های اخیر چندین پیامد داشته است. اول اینکه به رابطه ظاهرا صلح آمیز میان نیروهای شیعه و اشغالگران پایان بخشید. آیت الله سیستانی با اینکه از صدر دفاع نکرده است اما عملکرد نیروهای آمریکائی را نیز مورد انتقاد قرار داده و در برخورد به تجمع بیش از ۲۵ هزار سرباز در اطراف نجف به آنان هشدار داده که "نجف خط قرمز" است. شاید بهتر بود برمر رابطه با شیعیان را به دوستان انگلیسی خود می سپارد!

دوم اینکه بار دیگر نشان داده شد که آمریکا فقط می تواند بر روی نیروهای موجود خود حساب کند. نیروهای خارجی(لهستانی و اوکرائینی) در واقع پس از اولین درگیری ها عنان اختیار دو شهر کوفه و کربلا را به دست نیروهای صدر دادند. همچنین در صدر سیتی پس از اینکه نیروهای صدر چند پاسگاه را اشغال کردند، نیروهای پلیس بلافاصله از صحنه خارج شدند. یکی از پلیس ها گفت که حاضر نیست به مردم به خاطر نیروهای آمریکائی شلیک کند. رامز فلد در مصاحبه خود اعلام کرد که مرخصی همه نیروهای آمریکائی را لغو کرده و مجددا خواستار افزایش بودجه برای تامین نیروی اشغال در عراق گردید.

حل مسئله صدر برای آمریکائیان ساده نخواهد بود. آنان با بستن همه درهای "خروج آبرومندانه" فقط راه حل نظامی که می تواند به هر چه رادیکال تر شدن شیعیان بیانجامد را باقی گذاشته اند. بی علت نیست که آمریکا حتی پادریانی ایران برای کنترل دست پرورده خود را "قدمی مثبت از جانب همسایگان عراق برای ایجاد ثبات" می نامد.

برای که زیباست شب

همایون فرهادی

پیش از آن که حرف بزنی، قبل از آن که بتوانی فکر کنی، پیش از آن که بتوانی منتشرش کنی، باید کنترل شوی. همه چیز باید تحت بازبینی قرار داشته باشد. میزان پایبندی به سنت ها و ارزش های بغایت ارتجاعی و عقب مانده را باید آنچنان رعایت کرده باشی که دیگر تو خود نباشی و اگر توانسته باشی که از خطوط قرمز عبور کنی، عواقب وحشتناکی به انتظارت خواهند بود.

در جامعه ای زندگی می کنیم که مجموعه ای ناهم زبان و ناهم زمان و ملغمه ای از ضد فرهنگ ها احاطه ات کرده اند. گروهی با معیارهای ۱۴۰۰ سال پیش مبنای روابط اجتماعی را ترازو می کنند و گروهی با ارزش ها و تجاربی مدرن و امروزی آن چنان منزوی اند که تنها خبری از آنها به گوشت می خورد. فرهنگی استبدادی که بدی طولانی در تاریخ ما دارد. سانسور، پوشیده گویی و پوشیده گرایی با فرهنگ ما عجین شده و با ملغمه ای از دیکتاتوری های سلطنتی و اسلامی استبداد را بخشی از هویت ما ساخته است. پشتوانه این استبداد انواع و اقسام نهادهایی است که به شکل ملوک الطوائفی شکل می گیرند و هر کدام از آنها خداوندگارانی هستند غدار که باید بر همه چیز مسلط باشند و حرف آخر را بزنند. این نوع استبداد در حوزه دولتی چه در اداره سانسور و ممیزی شاهنشاهی و چه در ارشاد جمهوری اسلامی، هر یک کارنامه ای را درانسداد فرهنگی ایران به ثبت رسانده اند که عوارضش ترسیدن و وحشت از بیان اندیشه است. بیانی که بهای سنگینی را صاحبانش تا به امروز پرداخته اند.

تازمانی که مفهوم آزادی در کشور ما به عنوان هرج و مرج تبلیغ می شود طبیعی است که باید به عزای آزادی نشست. در کشوری که مفهوم آزادی نه به معنای آزادی دیگران و احترام به افکار مخالفین باشد هر کس به خود اجازه می دهد که به محض تکیه برمسند قدرت و بدون کوچکترین آگاهی از آنچه در پیرامون می گذرد احکام الهی صادر کند و بی فرهنگی را ترویج و تقویت نموده و آزادی را به قتل گاه ببرد. آن هم دست بسته و با چشم بند که حتی نتواند از خود به دفاع برخیزد.

هزاران بارو با صدها زبان فغان برآورده شده است که مردم آقا بالاسر احتیاج ندارند. به شعور عمومی احترام بگذارید. اجازه دهید آزاد باشم تا آنگونه که می خواهم بیانم، بادیگران گفتگو کنم، بخوانم، تجربه کنم، اشتباهاتم را خود تصحیح نمایم و پیش بروم. اما کو گوش شنوا. همه در نقش پیامبران ظاهر می شوند و شیفته صدور احکامند. مرتب در گوشت می خوانند که ما صلاح شما را از خود شما بهتر می دانیم. دهان بندمان می زنند تارستگار شویم. باید

سرم را پایین بیاوریم و زندگی گیاهی پیشه کنیم تا حداقل اجر آخرت نصیبمان گردد.

چماق تهدید با تلالوی جاودانه دائما بر بالای سر مردم چرخان است. تهدید سنت ها و فرهنگ ارتجاعی، تهدید احکام مذهبی، تهدید حکومت های استبدادی، خودسانسوری را از خانواده در ذهن و رفتارمان می نشاند. "این کار رابکن، این کار رانکن" بمثابة اولین روش های آموزش و تربیت در ذهن حکم می شود. آنگاه که جوانه های چربی نیز به ذهن می رسد یک باره با دهن بندی مواجه می گردی که نظام های حکومتی استبدادی در جامعه بوجود آورده اند.

به یک کلام اگر با روانشناسی مسلط اجتماعی، فرهنگ غالب توده ها، فرهنگ سیاسی و فرهنگ اجتماعی حاکم یا جامعه شناسی سیاسی برخوردی ریشه ای نگردد آتش همان آتش است و کاسه همان کاسه. تازمانی که دید پدرسالارانه و شبان رمگی از ریشه کنده نشود در به روی همان پاشنه ای خواهد چرخید که تا به امروز چرخیده است. تازمانی که غلام ژاندارم ها پیامبران رهایی نام می گیرند، تازمانی که پدرخواندگان محور تعیین هویت ها هستند، تازمانی که سانسور اجتماعی و سرکوب آزادی چه قانون مند و چه بی قانون اعمال می گردد و تازمانی که چماق دردست حکومت و دولت است و از تشکل مستقل نیروهای اجتماعی اثری دیده نشود نقطه های کور سایه پلید خود را بر حرکت جامعه خواهند گذاشت.

جامعه ای که اساس شهروندی بر آن حاکم نباشد و هر یک از آحاد جامعه هویت خود را به عنوان یک شهروند نتوانسته باشد تعریف کند با مجموعه ای روبرو خواهد بود که همه رعایای یک آقابالاسر و توده ای بی شکلند که به هر فرمی که خواسته باشند شکلس خواهند داد. آنها توده ای را می خواهند که مطیع راس هرم قدرت باشد و تا زمانی که چنین نظمی را بپذیریم اختناق دربطنی ترین واحدهای اجتماعی خود را بازپرورش خواهد داد. اگر جامعه شهروندان خود را نه صرفا با آزادی های خصوصی بلکه با حوزه عمومی و سیاست درارتباط قرار دهد و آزادی انسان را محور جامعه بنهد و گستره نهادهای مدنی را در تمامی سلول های اجتماعی تعیین بخشد آنگاه می توان با اطمینان گفت: دیگر نه پیامبری برسرم خواهد بود و نه آقابالاسری.

باید با تهدیدات فرهنگی چون "دیوارموش دارد موش هم گوش دارد"، "حرف نزن سرت را می برند"، "آدمی از زبان خود به بلاست"، "زبان سرخ سرسبز می دهد بر باد"، "حرف حق تلخ است"، "حرف را باید هفت دفعه قورت داد"، "حرف را باید چند دور در دهانت بچرخانی"، "حق نشاید گفت جز به زیر لحاف"، "دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز"، "سکوت علامت رضاست" و مفاهیمی از این دست - که به فرهنگ مردم زیر سلطه حکومت های استبدادی تبدیل شده و اسمش را هم گذاشته ایم فرهنگ پوشیده گویی، استعاره، تقیه و... - تکلیف مان را روشن کرده و بدورشان بریزیم. باید به رهایی از این چنبره ها فکر کرد و خود را آزاد ساخت.

خودسانسوری ارادی و غیر ارادی، فرهنگ سیاستمداران و سنت های جان سخت و همه آن چه که بروجدان و آگاهی بشریت سنگینی می کند باید

از میان بروند. اگر بپذیریم که سیاست از گرده فرهنگ خود را به جامعه تحمیل می کند و فرهنگ با کمک گیری از قدرت دولتی به قلع و قمع فرهیختگی مشغول می گردد، پس باید بپذیریم که فقط با درهم ریختن این نظم و به خاک سپردن این زنجیرهای پوسیده می توان به آرزوهای انسانی جامعه واقعیت پوشاند. پس بیاید از خود آغاز کنیم و آزادی را ارج نهمیم.

ترور الرنتیسی را محکوم می کنیم!

اوایل شب گذشته اتومبیل دکتر عبدالعزیز الرنتیسی رهبر سازمان حماس دریکی از خیابانهای مرکزی شهر غزه مورد تهاجم موشکی یک هلی کوپتر اسرائیلی قرار گرفت، در نتیجه این اقدام وحشیانه علاوه بر رنتیسی و دو تن از همراهانش تعدادی از مردم عادی نیز کشته و شماری مجروح شدند.

این اقدام جنایتکارانه باردیگر خشم و انزجار مردم حق طلب جهان را علیه تروریسم دولتی اسرائیل برانگیخت. دولت اسرائیل با تداوم این سیاستها به شکل آشکاری بیگانگی خود را با هرگونه موازین و قوانین بین المللی و نیز سنتیز خود را با کم رنگ ترین و بی رمق ترین طرحهای صلح آمیز که متضمن هرگونه احترام اولیه به حقوق مردم فلسطین باشد، نشان داد. گستاخی دولت اسرائیل چنان ابعاد گسترده ای یافته است که این روزها با صراحت از وجود لیستی شامل اسامی رهبران جنبش فلسطین از جمله عرفات بعنوان هدفهای عملیات موسوم به " اقدامات بازدارنده" که در دستور ترور قرار دارند، دفاع می کند.

ادامه این سیاست به گفته نخست وزیر فلسطین یکی از نتایج مستقیم سیاست حمایت گرایانه حکومت آمریکا از دولت اشغالگر اسرائیل است که تازه ترین نمونه آن در تأیید طرح موسوم به " متارکه یکجانبه" توسط بوش در جریان آخرین دیدار با شارون تجلی یافت. طبق این طرح دولت اسرائیل بیش از بیست شهرک یهودی نشین پراکنده و از نظر امنیتی ضعیف را از نوار غزه جمع آوری و در عوض دو شهرک مهم و بزرگ را تقویت می نماید و ظاهرا نیروهای نظامی خود را از نوار غزه بیرون می کشند. با این فرض که تسلط هوایی، زمینی و دریایی خود را همچنان بر منطقه غزه حفظ نماید. براساس این طرح دولت اسرائیل حق خود می داند که در صورت نیاز برای دستگیری و مجازات " افراد مظنون" و " مورد تعقیب" مستقیما وارد عمل شود.

مخالفت سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران با دیدگاهها و برنامه های سازمان حماس نمی تواند مانع از ابراز انزجار عمیق ما از تجاوزات روزمره رژیم اشغالگر اسرائیل شود. ما ضمن محکوم کردن ترور الرنتیسی از همه سازمانها، احزاب سیاسی، مجامع دمکراتیک و انسانهای آزاده در سراسر جهان تقاضا می کنیم که با اعتراضات گسترده و همگانی برای عقب نشاندن رژیم اشغالگر اسرائیل از هیچ تلاشی دریغ نورزند.

هیئت اجرایی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۱۸ آوریل ۲۰۰۴

«بعثت فرهنگی» یا «انقلاب فرهنگی» در دانشگاهها

همایون فرهادی

در سالگرد انقلاب ضدفرهنگی سال ۵۹، یاد تمام شهدای دانشگاه را گرامی می‌داریم. بر مقاومتشان در مقابل ارتجاع درود می‌فرستیم و بار دیگر هم صدا با آنان اعلام می‌داریم که «اتحاد، مبارزه، پیروزی» شعار ماست.

«مرتدین فطری را باید سلاخی کرد.» فرمان صادر شده بود و ۶۸ دانشگاه و مدرسه عالی با اسم رمز انقلاب فرهنگی و یا به تعبیر رئیس جمهور صدرصد، بنی صدر، بعثت فرهنگی به خاک و خون کشیده شد. چماق‌داران و سلاخان اسلامی در پناه کمیته‌های سبزی‌پوشان پاسدار و به زعامت خلفای زمان و اعوان وانصار سیستم حکومتی و ایدئولوژیک رژیم به قصد فتح دانشگاه‌ها از کفار، یورش با برنامه و سازماندهی شده خود را با سرانجامی خونین آغاز نمودند. جنایتی را مرتکب گردیدند که هرگز از خاطره‌ها فراموش نخواهد شد. میخ اسلام در دانشگاه‌ها باید به هر بهایی زده می‌شد.

تا سال ۵۹ حضور حکومت تازه به دوران رسیده در دانشگاه‌ها محدود به فعالیت انجمن‌های اسلامی چند نفره ای بود که در کمال ضعف و زبونی خود تنها نقش جاسوسان رژیم برای شناسایی فعالین دانشجویی را دنبال می‌کردند. این کانون‌های شر نه تنها هیچ پایگاهی برای رژیم در جهت اعمال سلطه ایدئولوژیک خود بر دانشگاه‌ها نبودند بلکه حضور آنها در محیط‌های دانشگاهی و بی توجهی توده دانشجوی به آنها، به قیای حکومتی‌ها هم برمی‌خورد و پذیرش این امر مسئله‌ای نبود که بتواند همش‌کنند. بنی صدر در ۳۱ فروردین ماه سال ۵۹، یعنی درست



ISRA/PHOTO: BOGHANG RAFFEL

به خاک و خون کشیده می‌شود. حمله به دانشگاه اهواز در روز جمعه ۲۹ فروردین تا روز یکشنبه ۳۱ فروردین به سرکردگی

جنتی ده‌ها نفر کشته می‌دهد. رادیو اهواز مرتباً پیام می‌دهد که کمونیست‌ها دارند برادران مسلمان را می‌کشند و پیام جنتی برای کمک به مسلمانان را بارها پخش می‌کند. حداقل جنازه ۳ نفر از دانشجویان که فجیعانه به قتل رسیده بودند در رود کارون پیدا می‌شود. به چندین نفر از دختران دانشجو تجاوز می‌کنند و جنایتی را هم چون دانشگاه زاهدان در روز ۳ اردیبهشت انجام می‌دهند. صادق نظیری در دانشگاه زاهدان به گلوله بسته شده و صدها دانشجو با میله‌های آهنی، چوب، کارد و ... مضروب می‌گردند. دانشگاه شیراز در روز ۳۰ فروردین قربانی خود نسرین رستمی را برای دفاع از دانشگاه، سنگر آزادی می‌دهد. پاسداران و اوباشان حزب جمهوری اسلامی به رهبری هادی غفاری، انصاری استاندار و کریمی دادستان بیدادگاه‌های اسلامی گیلان روز سه‌شنبه دانشجویان را در دانشگاه گیلان مورد حمله وحشیانه قرار می‌دهند و...

پس از بستن دانشگاه‌ها، ستاد انقلاب فرهنگی با ۷ عضو (جلال الدین فارسی، شمس آل احمد، ربانی املشی، باهنر، حسن حبیبی، علی شریعتمداری و سروش) به دستور خمینی تشکیل می‌گردد. این ستاد به منظور تجدید سازمان و برنامه‌ریزی دانشگاه‌ها برای بازگشایی به سلاخی می‌پردازد. مهدی گلشنی، اسرافیلیان و حسن آیت نیز از جمله کسانی هستند که از خارج از این ستاد به آن خط می‌دهند. حسن عارفی، مهدوی کنی، عزیزالله خوشوقت، احمد احمدی، محمدخاتمی، میرحسین موسوی نیز تا سال ۶۲ از جمله کسانی هستند که به ترکیب اولیه ستاد اضافه می‌شوند. با افزایش صورت گرفته به پیشنهاد خامنه‌ای و رفسنجانی و تأیید خمینی ستاد به شورای عالی انقلاب فرهنگی

در مقطع یورش سراسری به دانشگاه‌ها در مقاله‌ای در روزنامه انقلاب اسلامی پیرامون فضای موجود در دانشگاه‌ها چنین می‌نویسد: «... برای ما جای تردید نیست که اگر تصمیم شورای انقلاب به اجرا در نیاید دانشگاه دیر یا زود سنگر مخالفان خواهد شد. باید همه این ضرورت را درک و فهم کنند...»

همه ارگان‌های رژیم به تکاپو می‌افتند که رهبری عملیات علیه کفار را خود به دست بگیرند. اما رهبر همه را به «همه باهم» فرامی‌خواند. نقشه‌ای که خمینی، خامنه‌ای، بهشتی، باهنر و رفسنجانی در شورای انقلاب چیده بودند با همیاری قوه مجریه به زعامت بنی صدر تکمیل می‌گردد. همان‌گونه که حمله خونین به کردستان و گنبد در همان روزها نیز با طرح‌ریزی آنان انجام گردیده بود. خط تصفیه، خط تعطیلی دانشگاه‌ها، خط یورش، خط کتابسوزان، خطی بود که هم حزب جمهوری اسلامی با آن کاملاً موافق بود و هم دیگر ارگان‌های رژیم، پس تامل جایز نبود و باید دست به عملیات زده می‌شد. باین تیر هم آنها از شر دانشگاه و سنگر آزادی راحت می‌شدند و هم واحدهای درسی ضداسلامی! و ضدانقلابی! را می‌توانستند حذف نمایند و هم آن که استادان و دانشجویان را به جرم ضدانقلاب و ضداسلام بودن گروهی اخراج می‌کنند.

روز اول اردیبهشت «ستاد هماهنگی آموزش و سازماندهی ارتش بیست میلیونی» در روزنامه جمهوری اسلامی اعلام می‌کند که اعضای آموزش دیده ارتش بیست میلیونی آماده‌اند که هرچه زودتر به کمک دانشجویان و دانشگاهیان متعهد و مسئول شتافته و به ستاد عملیاتی گروه‌های ضدانقلاب را از مراکز آموزشی برچینند. این تعهد انجام و دانشگاه‌ها به خاک و خون کشیده شدند.

اولین نشانه‌های این هجوم گسترده به دانشگاه‌ها در ۲۶ فروردین در دانشگاه تبریز بعد از سخنرانی هاشمی رفسنجانی و تحریک برای حمله به کفار در دانشگاه‌ها آغاز می‌شود. تعداد زیادی از دانشجویان دانشگاه تبریز مورد ضرب و جرح شدید قرار گرفته و تعدادی دستگیر می‌گردند. دانشکده پلی تکنیک تهران در روز ۲۹ فروردین و به دنبال آن دانشگاه تهران

تبدیل و با ۱۶ تا ۱۷ عضو کار را ادامه می‌دهد. تجدیدنظر در برنامه درسی دانشگاه‌ها بویژه در علوم انسانی که آن را نجس می‌دانستند و حتی در شعارهایشان آورده بودند که علوم انسانی اسلامی باید گردد! آغاز می‌گردد. قرار شان این بود که علوم انسانی اسلامی تولید کنند و محصولات آن را نیز باید مصباح یزدی و ستادش مدرسه بافرالعلوم تولید می‌نمودند. این محصولات در نهایت در اختیار مدرسین حوزه علمیه قم قرار گرفت و ۵ جلد کتاب از آن بیرون آمد. اخراج استادان و تصفیه و پاکسازی آن‌ها، تعطیلی فعالیت‌های سیاسی، تغییر مدیریت دانشگاه‌ها، راه اندازی مرکز نشر دانشگاهی و مدرسه تربیت مدرس از جمله وظایف شورای عالی انقلاب فرهنگی شد.

آیا آن نتایج را که رژیم با غلبه فضای امنیتی بر دانشگاه‌ها و حاکم کردن نظام گزینش، تشدید مهاجرت تحصیل کرده‌ها، رکود و رخوت در محیط‌های دانشجویی و غیرسیاسی کردن دانشجویان دنبال می‌کرد توانست «شر» دانشگاه را از خفت آنها خلاص کند؟ پاسخی که سال‌ها بعد جنبش دانشجویی به آنها داد جز این بود. بار دیگر دانشگاه‌ها مرکز کفار و بی‌دینان شد و این بار نسل جدیدی که خود در مدارس خواسته بودند تربیت اسلامی‌شان کنند به میدان آمده بود تا با حضور خود تداوم مبارزات آزادیخواهانه دانشجویی را حفظ کند. بار دیگر دانشگاه‌ها بمتابه سنگر آزادی‌خاری برچشم کور حکومت گران اسلامی شد. در سالگرد انقلاب ضدفرهنگی سال ۵۹، یاد تمام شهدای دانشگاه را گرامی می‌داریم. بر مقاومتشان در مقابل ارتجاع درود می‌فرستیم و بار دیگر هم صدا با آنان اعلام می‌داریم که «اتحاد، مبارزه، پیروزی» شعار ماست.

معرفی کتاب بازخوانی یک جنایت

همایون فرهادی



اخیرا کتابی به زبان آلمانی بانام **Flich, bevor der Morgen graut** به قلم خانم مریم انصاری توسط انتشاراتی **Ehrenwirth** منتشر شده است.

در ادامه تیتراژ کتاب خواننده با دیدن جمله داستان یک زن ایرانی تشویق می شود که کتاب را خریده و خواندن آن را آغاز نماید.

خواندنش را شروع می کنم. لحظاتی می اندیشم که چرا این کتاب باید به زبان آلمانی نوشته می شد که برای خواندنش سرعت لازم را نتوانم داشته باشم؟ ای کاش به فارسی بود تا زودتر می توانستم صفحه پایانی کتاب را ببینم و آن را به امانت به دیگری بدهم. اما این فکر که بگذار دیگرانی که با من هم زبان نیستند نیز آن را بخوانند از تامل بیشتر بر این خواسته نابجا برحذر می دارد.

بگذار ابعاد جنایت علیه بشریت را همه بدانند و ای کاش که امکان خواندن این داستان های واقعی به همه زبان های دنیا فراهم شود.

ظاهر، خود رهبر خواننده سازمان اقلیت، همه کاره آن و توطئه گر مرموزترین چهره داستان است که در جایجای کتاب کارهایش توصیف می شود. نام او همواره خواننده را به این تعمق وامی دارد که چرا در سازمانی که برای آزادی و بهروزی انسان مبارزه می کرد باید چنین دیکتاتورهایی درمسند هدایتش قرار گیرند. چرا ما باید در دامان خود چنین کسانی را بال و پر می دادیم که خود را قیم همه چیز بیانگارند و آن قدر امر به خودشان هم مشتبه شود که ول کن معامله هم نبوده و هم چنان بر فقاقت خود پافشاری نمایند. بادیگر چهره های این داستان واقعی، ابراهیم (ابی)، حامد، پرویز، آزاده، سپهر، رسول، اکبر، کاظم، فرهاد، ژاله و... در اتفاقات منعکس شده در کتاب آشنا می گردیم و تفاوت ها را می بینیم. ظرفیت آدم ها، شیوه های برخوردشان به آن چه که در پیرامونشان می گذرد و روحیات انسانی و

غیر انسانی در شخصیت های نام برده شده در کتاب را با داستان دنبال می کنیم. بازخوانی جنایت ۲۴ ژانویه ۱۹۸۶ باردیگر بازخواننده می شود.

..... به حامد، یکی از قدیمی ترین اعضای سازمان حکم اخراج ابلاغ شده و به او مهلت چندساعته داده می شود که مقرر رادیو در گاپیلون را ترک کند. در مقابل اعتراض او، افراد تفنگ بدست تحت اتوریته طاهر او را به زور اسلحه و در حالی که بر زمین می کشانند از ساختمان مقرر دور کرده و به پست بازرسی برای ترک محل منتقلش می سازند. به ابی، از کادرهای اصلی سازمان اخطار داده می شود که روابط خود را تصحیح نموده و به عبارتی دنباله خواست برگزاری کنگره را نگیرد. در اعتراض به این اقدامات خودسرانه طاهر و باند وابسته به او، اعضای دیگر سازمان همراه با خانواده هایشان از مقرر دیگری در «گلاله» راهی «گاپیلون» می گردند. در آستانه ورود آنها به مقرر رادیو به دستور طاهر که در صورت عدم تحویل سلاح به آنها تیراندازی شود، جنایت عملی می گردد.....

با آن که نویسنده در مقدمه نوشته یادآوری کرد که این کتاب براساس یک داستان واقعی و با تغییر نام و مشخصات بازی گران آن نوشته شده است اما بسیاری از خوانندگان کاملاً می دانند که با چه کسانی قرار است در این داستان آشنایی بیشتری پیدا کنند. ای کاش که این پوشیده گویی ها حتی در چنین داستان هایی هم در نظر گرفته نشود.

با پایان گرفتن هر بخش از کتاب مجبورم که واژه ها را در ذهن دوباره مرور کنم. چرا که داستان آشنای زندگی خود و بسیاری از آنها را که می شناسیمشان را در صفحات آن می یابم. دورانی که در ایران روز و شب و باترزی تمام در کنار مردم و برای تحقق آرمان هایمان تلاش می کردیم. دورانی که اختلافات درون سازمانی در میان صفوف واحد دوستان شکاف انداخته و جدایی ها را تحمیل می کند. دوران سرکوب و کشتار، روزهای در بدری و مخفی شدن از هر آن چه که دوستشان داشتیم و فرار از دست گزماگانی که در انتظار قربانی به دنبالمان بودند. دوران بی خبری از سازمانی که بهترین سال های عمرمان را در پیوند با آن سپری کرده ایم و بالاخره دوری از روابط عاطفی مان که سنگینی اش منطقی نمی شناسد. رسیدن روز موعود خروج از کشور و رفتن به منطقه ای امن تا به دیگر رفقا در جغرافیایی دیگر ملحق شویم و وظایف پیشارویمان را بتوانیم بیشتری دنبال کنیم. گذر از وحشت شناسایی و دستگیری در میانه راه و محبت ها و کمک هایی که انجام می شود... به این همه با مکث هایی معین در نوشته پرداخته شده است. نویسنده هر آن چه در این تجربه آموخته با خواننده تقسیم می کند و در نتیجه خواننده تشویق می گردد که صفحات بعدی کتاب را با سرعت بیشتری دنبال کند.

اعلامیه مشترک

اعدام شش مبارز کرد توسط جمهوری اسلامی را محکوم می کنیم

حزب دموکرات کردستان ایران، با صدور بیانیه ای در ۲۶ فروردین ۱۳۸۲ پرده از جنایت دهشتناک دیگری به وسیله رژیم جمهوری اسلامی برداشته است. براساس این بیانیه، افراد مسلح «جنش اسلامی کردستان عراق»، در ۲۸ آبان ۱۳۷۵، در حوالی حلبچه ۷ تن از مبارزان کرد، وابسته به حزب دموکرات کردستان ایران، را دستگیر کرده و به رژیم اسلامی ایران تحویل داده است. یکی از مبارزان، از مهلکه رهایی یافته است اما، شش تن دیگر، به نام های: ارشد رضائی، محمد عزیز قادری، یونس محمدپور، عدنان اسماعیلی، مظفر کاظمی و معروف سهرابی، پس از چندین هفته، با تحمل فشار و شکنجه، بدون محاکمه اعدام گردیده اند.

ما، همدستی شرم آور «جنش اسلامی کردستان عراق» با جمهوری اسلامی را محکوم کرده، از تمام احزاب و سازمان های مترقی و آزادیخواه عراق نیز می خواهیم که این جریان را به خاطر همکاری با جمهوری اسلامی محکوم کنند. جمهوری اسلامی بیهوده می کوشد جلوی مبارزات مردم کردستان، در راه آزادی و احقاق حقوق ملی، را سد نماید. ما بر این باوریم که مبارزه متحدانه برای برچیدن نظام جمهوری اسلامی وظیفه ایست که می بایست همه احزاب و سازمان های مترقی و انسان های آزاده برای رسیدن به آن از هیچ تلاشی دریغ نوزند.

در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی با تحریم گسترده انتخابات مجلس هفتم، بویژه در کردستان از هیچ گونه مشروعیتی در میان مردم ایران برخوردار نیست و در شرایطی که همبستگی و شادی مردم کردستان ایران، در به رسمیت شناختن حقوق ملی مردم کردستان عراق در قانون اساسی جدید آن کشور، خشم حکومت گران اسلامی را بیش از پیش برانگیخته است، دستگیری وسیع مردم کردستان بار دیگر دستور نیروهای امنیتی رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته است. در چنین شرایطی امکان انتقام از دستگیر شدگان و زندانیان سیاسی خطری است واقعی که مقابله با آن هوشیاری همه آزادیخواهان را می طلبد.

ما با ابراز نگرانی عمیق برای جان دستگیر شدگان و زندانیان سیاسی در کردستان و ضمن اعلام همبستگی با حزب دموکرات کردستان ایران، همدردی عمیق خود را با خانواده های جانباختگان، اعضا و کادرها و رهبری این حزب ابراز می داریم.

جاودان باد یاد همه جانباختگان خلق کرد

سی و یکم فروردین ۱۳۸۳

نوزده آوریل ۲۰۰۴

سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه

کارگر)

کومه له سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان

اتحاد کار

شماره ۱۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۳

مه ۲۰۰۴

ETEHAD KAR

MAI 2004

VOL 10. NO. 118

نامه های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید. تماس با روابط عمومی سازمان:

آدرس پستی (جدید):

ETEHAD

B. P. N°. 351

75625 PARIS Cedex 13

France

آدرسهای سازمان در اروپا:

آلمان: (جدید)

POSTFACH 290339

50525 KOLN

GERMANY

نروژ:

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5

NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا:

E. F. K. I.

P.O. BOX 41054

2529 SHAUGHNESSY

STREET

PORT COQUITLAM. B.C.

V 3 C 5 G O

CANADA

آدرس پست الکترونیکی

postchi@noos.fr

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadfedaiian.org

۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷ (۴۹)

فاکس

۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

تلفن

بها معادل: ۱/۵ ارو

برقرار باد همبستگی جهانی کارگران

اول ماه مه - یازده اردیبهشت - روز همبستگی بین المللی کارگران، روزیست که کارگران سراسر جهان دستاوردهای خود را جشن می گیرند، یاد مبارزات گذشته شان را گرامی می دارند و صفوف خود را در دفاع از حقوقشان و مبارزه در راه ایجاد جهانی فارغ از ستم و بهره کشی متحدتر می سازند. با آشکار شدن تبعات دردناک جهانی شدن نئولیبرالی، با تشدید تهاجم دولتها و سرمایه داران علیه حقوق و تامین اجتماعی مزد و حقوق بگیران و با ادامه جنگ افروزیهای امپریالیستی در خاورمیانه و دیگر نقاط جهان که بیشترین لطمات آن متوجه توده های زحمتکش است، همبستگی و رزم مشترک کارگران و زحمتکشان نیز اهمیت و ضرورتی بس بیشتر یافته است. مبارزات حق طلبانه کارگران، طی سال گذشته نیز که از آرژانتین و برزیل گرفته تا کره جنوبی و روسیه ادامه داشته، بعضا توانسته است ابعاد جهانی و قاره ای خود را به نمایش بگذارد. چنان که در سالگرد لشکرکشی آمریکا و متحدانش به عراق، کارگران به همراه دیگر اقشار و نیروهای صلح طلب، تظاهرات وسیعی را در کشور های مختلف برگزار کردند و در دومین «روز اقدام» اروپائی در اوایل ماه گذشته، صدها هزارتن از کارگران و زحمتکشان آلمان، ایتالیا، فرانسه و در دفاع از اشتغال و حقوق اجتماعی به خیابانها آمدند.

در میهن ما ایران، کارگران در زیر سایه شوم حکومت ملایان و سرمایه داران، همچنان، از ستم و فشار افزونتری رنج می برند. کارگران ایران که همچون اکثریت عظیم مردم از حقوق مدنی و سیاسی اولیه خویش محرومند، در سال گذشته نیز فشار مضاعفی را متحمل شدند. تهاجم گسترده کارفرمایان و مدیران دولتی و خصوصی در سلب بیشتر حقوق و دستاوردهای ابتدایی مزد و حقوق بگیران، در خارج کردن بخشهای دیگری از کارگران از شمول قانون کار، در تبدیل وسیع قراردادهای استخدامی به قراردادهای موقت، در اخراج و بیکار سازی گسترده شاغلان و، تصویر عریان بی قانونی و بی حقوقی کارگران در حاکمیت جمهوری اسلامی را آشکار ساخت. جنایت هولناک کشتار کارگران بی دفاع مجتمع مس «خاتون آباد» کرمان در بهمن ماه گذشته، ماهیت واقعی و دشمنی شدید رژیم با زحمتکشان را بروشنی نشان داد.

به رغم همه این سرکوبگری ها و فشار ها، کارگران ایران در دفاع از حق کار و اشتغال و برای کسب خواستههای عادلانه شان، دست از تلاش و بیکار نکشیده و نخواهند کشید. اعتراضات و اعتصابات کارگران پتروشیمی در اراک، آبادان، خارک و اصفهان در پائیز گذشته، نمونه روشنی از تداوم این مبارزات حق طلبانه بود. اعتصاب و اعتراض در تعداد زیادی از کارخانه های نساجی، اعتراضات واحد های «ایران خودرو» و تراکتورسازی، تجمعات اعتراضی معدنچیان در کرمان و هرمزگان، و، نمونه های دیگری از حرکت های اعتراضی کارگران در ارتباط با حقوق معوقه، اخراج، و انواع دیگر اجحافات و حق کشی ها از سوی مدیران و کارفرمایان بود. کارگران معترض، بویژه با تجمع در مراکز شهرها و با بستن جاده ها تلاش کردند که صدای اعتراض خود را رساتر ساخته و حمایت دیگر اقشار توده ها را جلب نمایند. این تلاشها و مبارزات یکبار دیگر نشان داد که رها شدن کارگران از زیر بار ستم و فشارهای طاقت فرسا درگرو متحد شدن صفوف و گسترش مبارزه مشترک و جمعی آنان است و مبارزه برای ایجاد تشکل های آزاد و مستقل کاری نیز گامی اساسی و ضروری در این راه محسوب می شود. مبارزه طبقه کارگر ایران از مبارزات کارگران در دیگر جوامع جدا نیست و تقویت و گسترش آن نیز می تواند و باید از حمایت جهانی بیشتری برخوردار شود.

برقرار باد همبستگی جهانی کارگران!

سرنگون باد رژیم ملایان و سرمایه داران!

زنده باد سوسیالیسم!

سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

یازده اردیبهشت ۱۳۸۳ / اول مه ۲۰۰۴